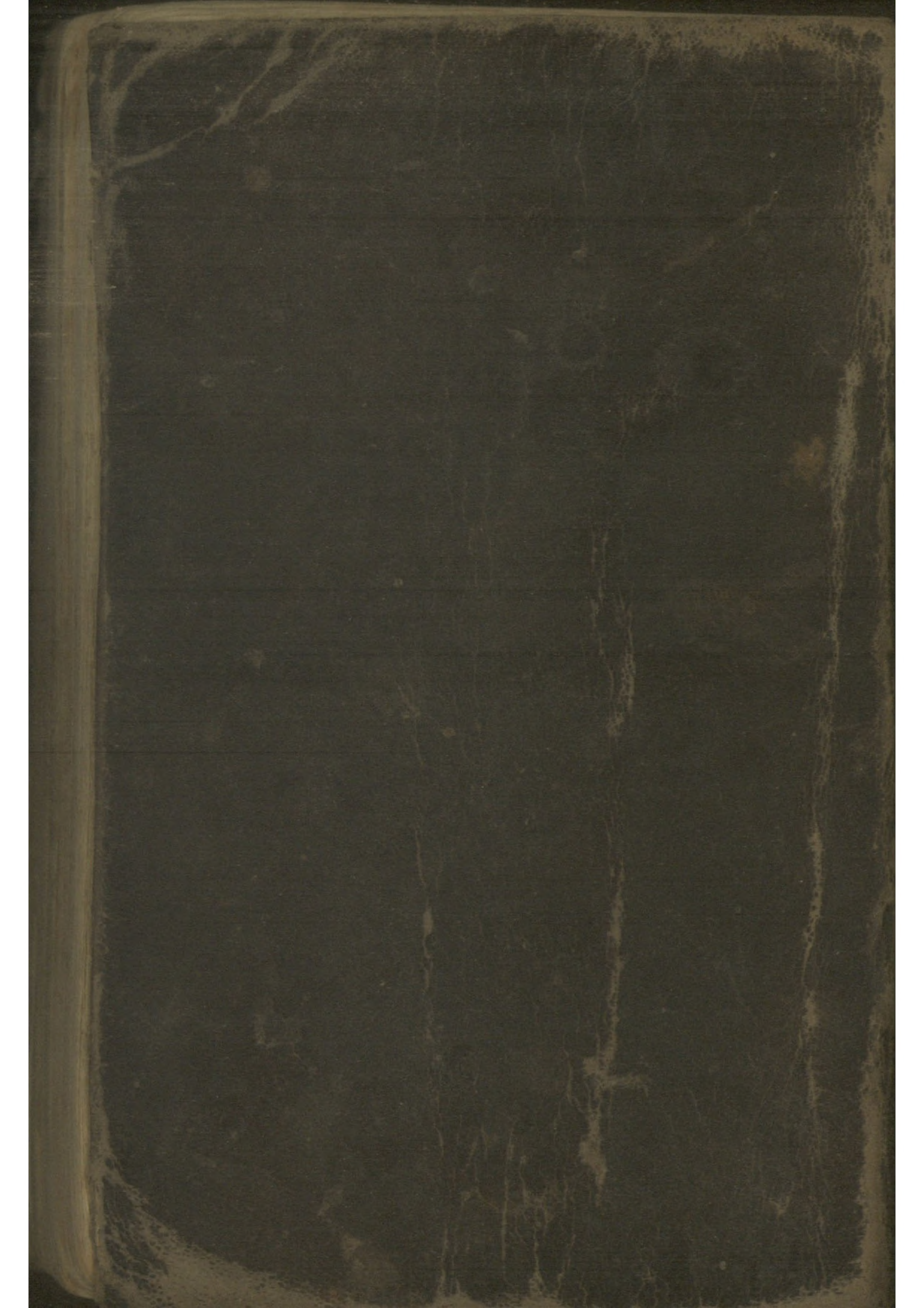

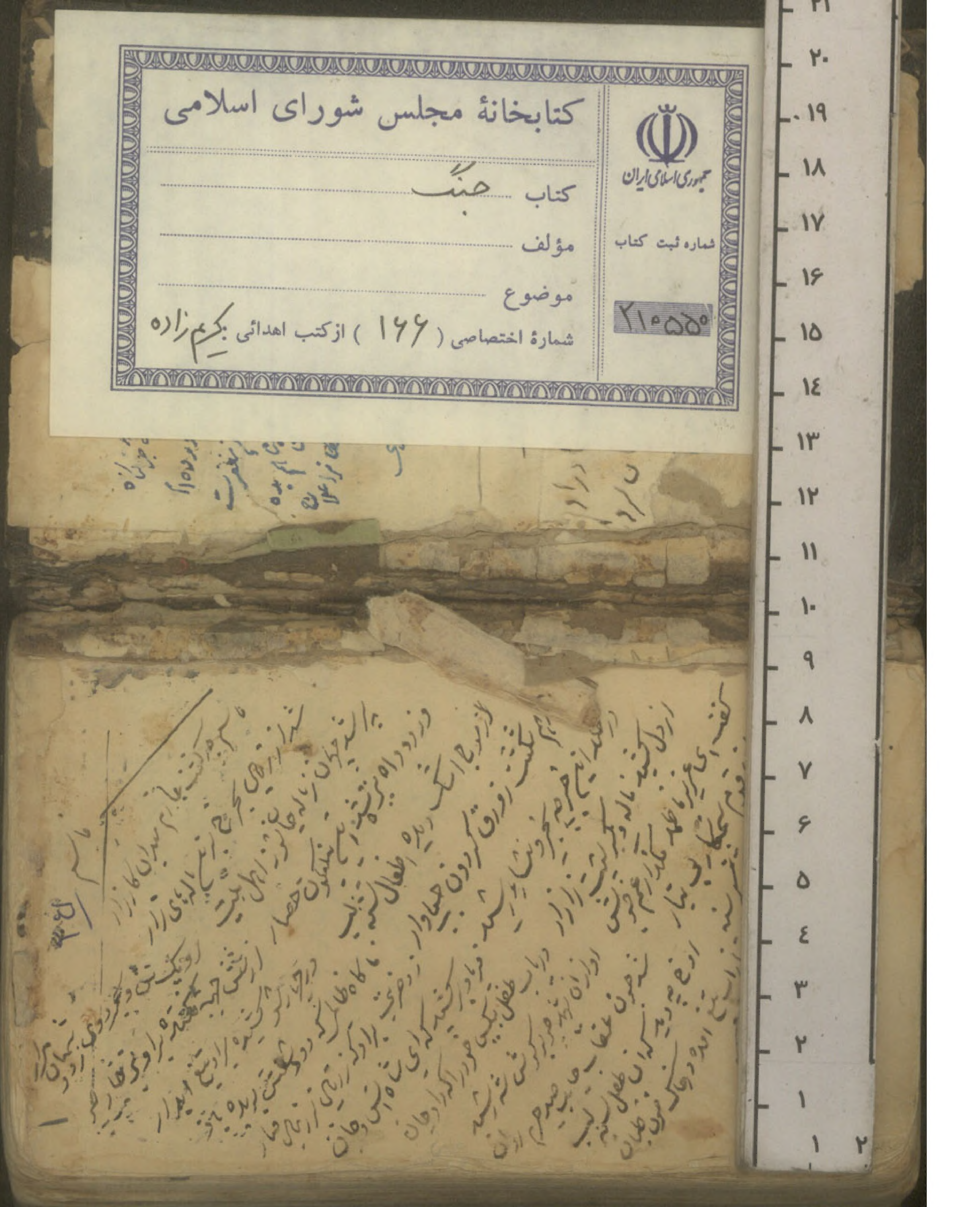

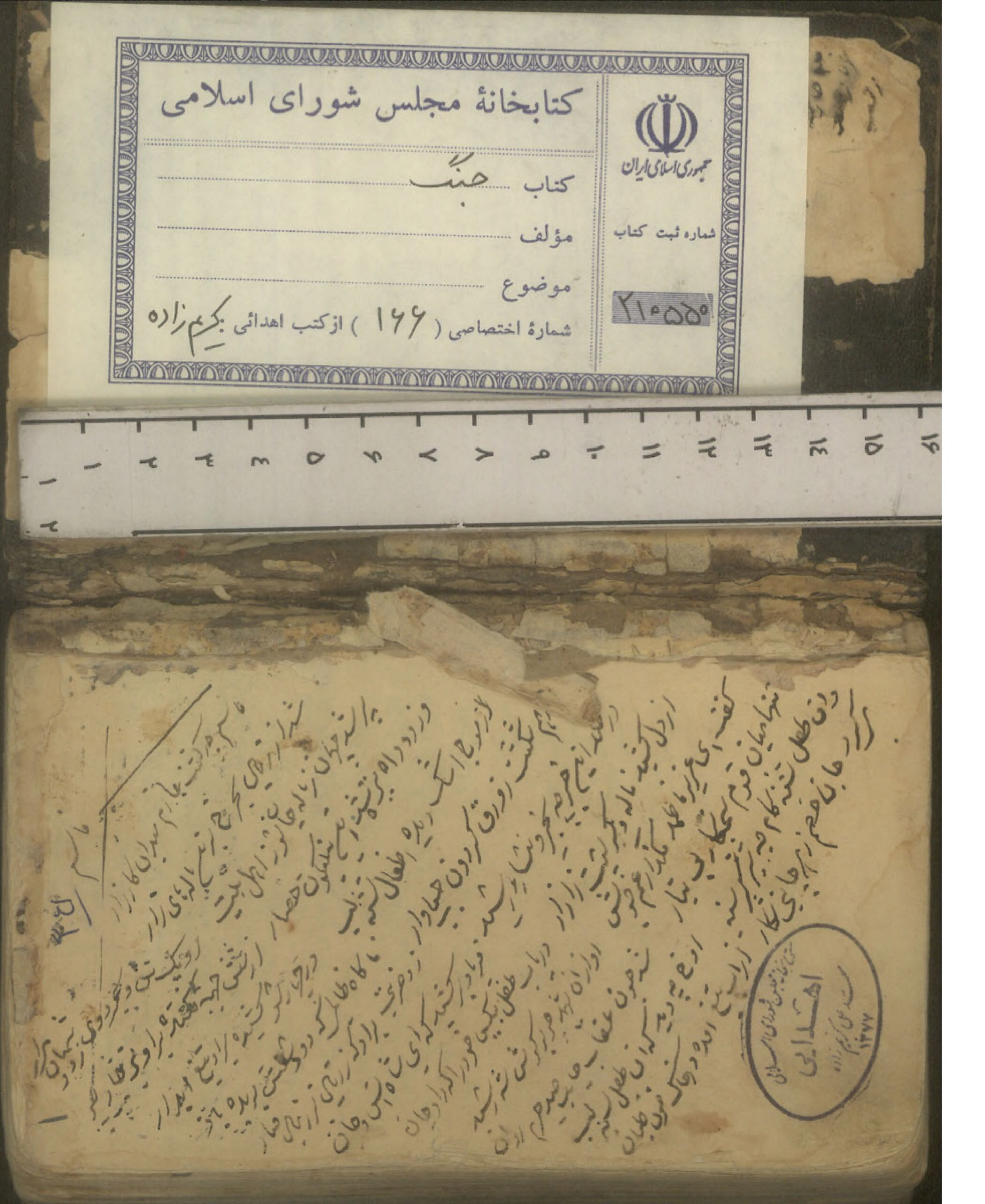

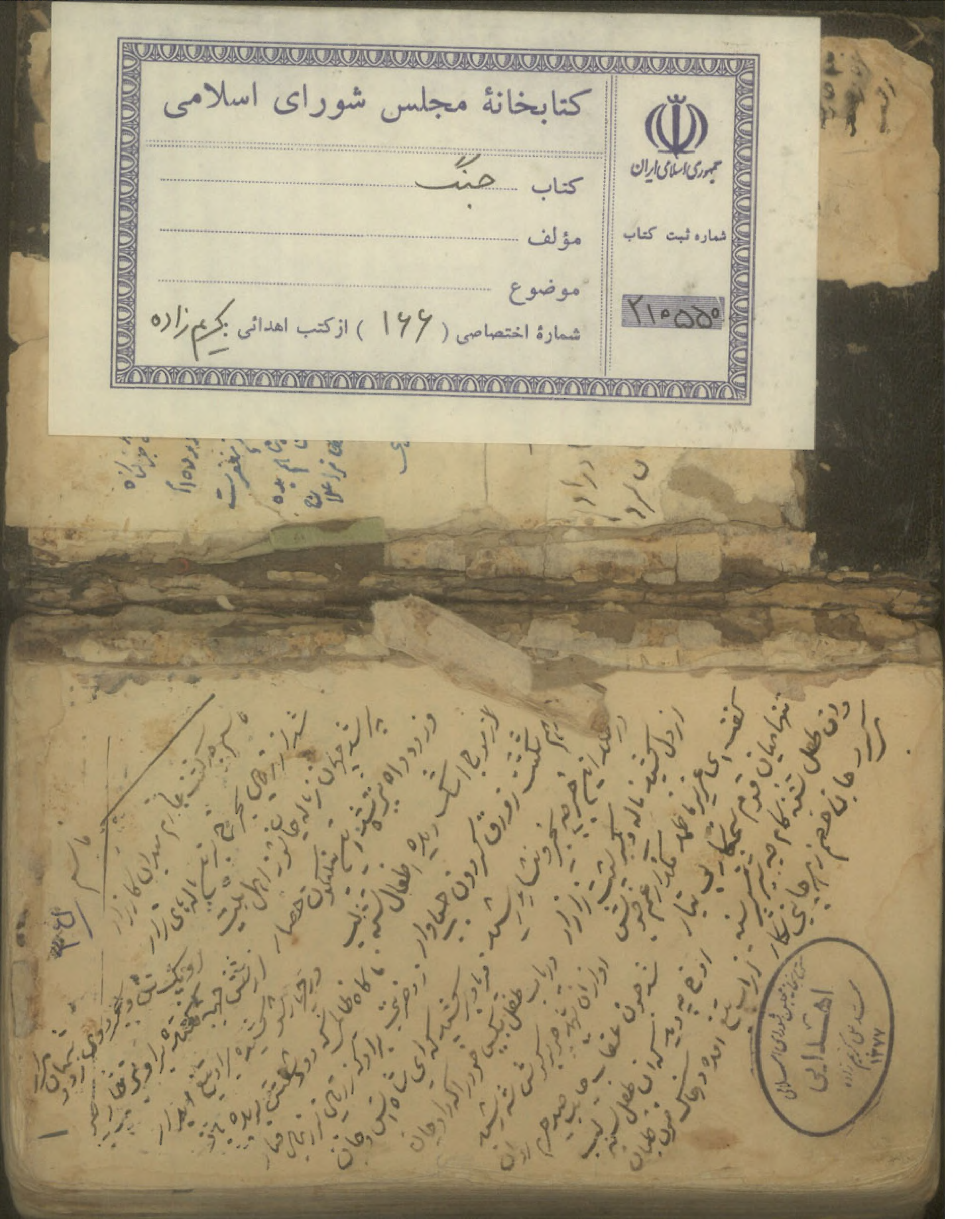
جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جُنگ
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۶۶) ازکتب اهدائی کریم زاده
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۵۵۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
کریم زاده
۱۳۷۷

سکینه با ذوالجناح

گفت ای مرکب فرخنده چه شد تاج سرم
خبر تازه دگر هست بگو با جگرم
ذوالجناح گو پدرم
ذوالجناح گو پدرم

با چنین حال که تو سوی خیام آمده
گوییا گرد ملک خاک به سر کرده
بی امام آمده
ذوالجناح گو پدرم

اگر او رفته از اسب با تن تنها
وای بر حال من و عمه غمزده‌ام
خبر مرگ حسین
ذوالجناح گو پدرم

ای پدر گریه کنم یا زخم ... پدری
یا از این درد که از غم ... جگرم
با که از درد بگویم
ذوالجناح گو پدرم

سکینه با بوتراب هنده با ... جان

گفت این نیزه ... در ... سکینه دارد سر کجا
... یا ... ز ... گذار از ... نصیب ... حرّان

گفت ... ای ... و ... گذار ... بر سر ... نبی
گفت ای ... ای عازم ... گفت ... صف

گفت ... های ... ای ... اهل عرب
گفت ... بود و ... گفت ...

گفت این ... ز ... از این ... بود
گفت ... نیست ... پیر ...

گفت اگر ... غریب ... زینت ... بود
... صاحب ...

گفت ما را در مدینه منزل ... بود
... رفت صاحب ... ا ...

گفت ... بود ... را
... ... دیده

گفت روز و شب ... برادر ...
... ... سر اکبر ... آن ...

گفت ای ... زینب ... را

گفت ای ... که ... جسم را

گفت ای ... ... بی ... ... نه ...

گفت ای ... از غم ... نشوم ...

رقعه خزانه

نسیم گیسوی مشکین شنید تنها — رسید چون بمشام جماعت اشرا

ز روی آتش دل چون سپند بر جستند — بجان نثاری آن زر بکمر بستند

برآمدند ز ویرانها صدا استعمال — تمام با سر و پای برهنه استقبال

یکی گرفت طبق را ز خادمان بزند — یکی بدور طبق همچو می گردید

نسیم آنکه بها دارد و صفره ز بوش — کشید ز روی طبق بزند آتشی بر پوشش

صدا بلند شد ز خشتهای ویرانه — در شمع گشت فروزان امان [illegible] ز پروانه

رسید خدای بداد صفره و لحزن — ز تن جدا شد یک سر بدر به بند چنین

زبش و راه شب دیگر [illegible] ز مهر یافته — زاهد از تف آتش به تغیب خورشید

هرکه آن سر را بگیرید بد ترسند بس خیر عرض گزار دار

بیا در جای تو در چشم اشکبار من است — بیا غبار رهت تاج شاهوار من است

بیا که از غم رویت نمانده جز شکیب — وصال روی تو سرمایه قرار من است

گرش علی بس سه رقعه که نوشته بر دوست سر پوشش را

هنم گرسنه غزران دو سیر از جانم — ز آن که تشنه دیدار وصل جانانم

چند که ای گل ما این جان تو بر زری — چراغ محفل ما از چه زود افسردی

رقعه خزانه

[illegible]

۴

[illegible] حیدر [illegible] علی [illegible]

[illegible] هفت [illegible] حواله حوراء [illegible]

[illegible] در زمان عمر [illegible] شد [illegible]

زیرا [illegible] فاطمه [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

شد در [illegible] مهدی [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] بعد از عقب [illegible]

[illegible] ام [illegible]

[illegible] کنف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] محمد و آل [illegible]

مژده زیست که شب هجر بپایان آمد   [illegible] شهر سالار شهیدان آمد

چشم بکش وحی ای عابد بیمار زهم   که تو را بهر عبادت [illegible] آمد

ام لیلا بطلب عطر و گلاب دشانه   که [illegible] اگر تو زلف پریشان آمد

ام کلثوم روان شو ز پی استقبال   سر عباس تو چون مهر درخشان آمد

نوعروسا بشتاب سر راه بتعجیل بیا   که [illegible] داماد [illegible] آمد

سکینه [illegible] بیا [illegible]   که سر [illegible] توکل خندان آمد

رقیه در خراب شام

جان عمه بگی رفت ضیاء بصرم تا که از لطف کشد دست نوازش بسرم
عمه جهیده پدرم
که ربوده شر باز از رو کیمی ز بزم شراب کو نشانیه بچه پدری کرده چینی در بدرم
عمه چون شد پدرم
ما مگر خانه ندارم که طفال عرب روشنوی خانه و من مانده در این خرابه
گر ز گرد رفی روی چه خورشید نهان نیلی از شیلی اعدا رخ همچون قمرم
بسکه در دل بودم حسرت دیدار پدر هر طرف می‌نگرم جلوه کند در نظرم

رقیه با سر پدر

بابا در این خرابه بیابی حال مضطرم شد خشت بالش سر و شد خاک بر سرم
رفتی عمه‌ام بدرت رفته در سفر صد شکر کامدی ز سفر باز بر سرم
اگر اسیره تو سفر کرد حالیا جان پدر چه شد که نیامد برادرم
این دختران شاه سکینه شیر زنند بنگر که روزگار چه آورده بر سرم
بابا ببین چگونه شد از سیلی عدو نیلی رخ سکینه مظلومه خواهرم
بابا نبودی آنکه چنین چوب زنند که تازیانه بر سر و کاهی به پیکرم
بابا بیش نشت غریب بیز لطف مارا تو در مدینه چه برده مادرم

از خواب بیدار شد

یاران پدرم دیگر کجا رفت اندر نظرم دگر چرا رفت
ابحال بدوش باب بودم شب همره آفتاب بودم
آخر بر سینه اش نهادم چندانکه فراق شد ز یادم

رقیه خراب شام

خراب از تو صفا ده که مهمان آمد خبر به لاله کل ده که باغبان آمد
که ای گروه اسیران کنید استقبال که میرسد سر شسته تشنهٔ جلال
که ای گروه اسیران سر جانس آمد سیاه تعزیه داران سر حسین آمد

عمه جان برادر سر نوش از دوش جان نامرد که راد بادی لحظه رب
س نه ما جاران صغر و تشنه هوش برد تا که برادر سر کسی از رود
اه داد بلا به [illegible] کوم هم آن کودک چه بد
بگیر به بر ملک رستی خود محو تو حوض

بابا در این خرابه ویران خوش بدی ای با بدون اهل عیال خوش شاد
بابا در این خرابه سر از نیزه سر نام به تشنه جوان تنها جان خوش آمدی
کو سکینه که بتو تشنه در دشت تو با سر به بر گشته اسیران خوش آمدی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بستم بستم خوردها و کزندرا
شل دست شل پا شل کردن و نگار
مادرت جبرئیل ماند بدرت جبرئیل به سر جبرئیل
دارد به سر جبرئیل نقا بکنی ولکرک ما فردا صبح صبا
کوف بستم

بنور احمد بستم زبان عقرب. با هزار هزار سبحان
یس کل قرآن کوف بستم

بستم دم مار نیش عقرب بستم زهر از دردم نیش هر کز
سکیشم نبت ازرنیا زرنیا کفنم بروح نوح نبی
خوردو کفتم بروح نبی نرحاتم دا و هادا او در رود کفتم
رستم کوف بستم

بستم دم مار و نیش عقرب بستم نیش دشمان بکند کر بستم
سحا قرنیا قرنیا قرنیا بروح نبی سلام کردم بستم

اعوذ برب سحا و العظمه من شر کل عقرب در اطول و حسیم
سحا قرنیا سلام علی نوح فی العالمین

در مجید جامع ...

ابتدای روضه جرا ... ... محمد ...

تاریخ ۲۴ محرم الحرام ۱۶ سنه ۱۳۰۵

کندم داده ... داده ۱۰۶

روزی خدای بسر دم بحیان الله محمد که نور داود ...

اکر سر تو راند بسر و علما برده سرارت تمام شهر ...
اکر سر تو تنها ندر روی خاک هم ... ...
سکسه ... از روح ...
کبردی ... ...
ودیعه ...
رو ... ... کار ...

تاریخ اول ماه جمادی الاول سنه ۱۳۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بکلمات الله التامات التی
لا یجاوزهن بر ولا فاجر
من شر ما برئ ومن شر ما ذرئ
ومن شر کل دابة انت آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
سلام علی نوح فی العالمین انا
کذلک نجزی المحسنین انه من عباد
المؤمنین رب یا نوح یا نوح یا نوح
یا نوح یا رب العالمین

سه عمل کرد عجب شفا می کرد بلکه اعمل از تمام عملها بهی
مسح و رش اول با تخم مرغ حرف ... سوم با مجید ...
دوم در صحف ... سیم در قرآن ... خوانده
یک وقتی عالم ... علما علامه را جمع فرمود بساط کنند
برای فلان ... طلب ... خواه ... هم آورده اند
که ... وصاحب ... فرمودند خود قبول کنند
... در ... خواندند در خانه ... بودند
دو ل ... الهی ...

بسم الله الرحمن الرحیم ... شفا
گرگ ... سنه دشمن ... عقرب ...
زمین و ... ایم ... سنه ... سلام ... سنه
بحکم ... بسم ... الا هو ...
وقم ... الله ... حضرت سلیمان ...
... سلیمان ...

[illegible]

[illegible] نظام الملک غلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر خواهی که [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

أَعُوذُ بِرَبِّ الصَّبَا وَصَحِيَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ
عَقْرَبٍ وَحَيَّةٍ كَفَاكَ [illegible] بِكَ [illegible]
لَحْمُكَ لَحْمِي جِسْمُكَ جِسْمِي يَا اللهُ يَا مُحَمَّدُ
يَا عَلِيُّ احمد آمد بهمن بوت فتاح الله
بسم اللهِ مجيد الله بسم الله قرقع الله
بسم الله سماع الله بسم الله لا حول و
لا قوة إلا بالله العلي العظيم الفاشا
پره پرما كاني كنكره كنكا كوتا
تنكره ساكوتا عصياها ما كوه
كوگا كوه كوكا كوه كوكا دم بند كيم

دم بند کردم دم بند بحکم شاه
بند بند از جهة عقرب هفت بند شجعا
شجعا شجعا قرنیا قرنیا قرنیا قرنیا
قرنیا قرنیا اسکن بحق تو یا امیر
المؤمنین از هفتاد و کرده ما
خود دنه کرده عقرب دم بسته زهر بسته
کردم که نافع باد بروح رسالت پناه صلعم

امر الکریم الکمال

عاقل عاقل اعیت مذاهبه
ای بسا عاقل که دنیا و معاش بر او تنگ شده
وکم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
ای بسا جاهل که رزق داده شده

مرحبا نقد حکیم
ولا یتنقط بها
لمن کان به محبوبا

این ست کرم حاجی راحیر ابن

وصیر العالم النحریر زندیقا
و عالم نحریر را کافر کرده است

حکم دادا علم دادا لحکمة

کل ما فی الکون وهم او خیال

نفرت حسن و طان ۲ ضد اعلی الخ

خدا هدهد را در جند قرار داد عبد کان عمر عراد

را طلبید برنشه اول را رفته الخ دوم هر اسالخ

سوم رضا حر را الخ چهارم علم را در غریب

الخ سباحت بود ابراهیم ادهم وقت از سلطانی

فرمان را بر شد الخ گفتند ریاضت را بکشید هم باید

سوری در دریا الخ عبدالله را در حالو دیدن

وقتی ابراهیم در میان حراته گفتار را رویش نشسته الخ دیر

ابراهیم سر غلط کم گفت در دربار نظر کم

اول را در دل هنیئ هم ما هجرالخ ملک در سکم

عاور ید طلبید ما چون گفت هر که ما الم الخ

سیم ملک بر عقابی زر ۲ کم سلطان ما کار الخ

چهارم و هما زر العوم ۱ ما تهجو الخ

ابراهیم بر کوه هر شب در رکعه جو هر شب نام گفتند بد

ابراهیم از بر بردن عالم الحال گفت این تک غزال

حرا بر بقعه یکی شوی کرد در سر هر جا هر بیگانه

زدی ردای اهل و بود گمان قال هر کس را اگه

هر ما فروش بود رفته نشسته دانم هر جا را هر جا

حال را هیچ شد در دربار رفت هر جا ماه ست

امر در من صاحب الح [illegible]

رفت بر [illegible] ما صد هزار [illegible]

گفت من محمد الم بر [illegible]

گفت ابراهیم هیچ دیگر باید [illegible]

حلقه شب و چون [illegible]

در دوستی الهی [illegible]

بر ده من در روشن الخ گفت [illegible]

ما الهان بر آب [illegible] ابراهیم گرم

و آنان [illegible] گفتند دار الخ [illegible]

آب رفت

نوشته‌اند که سلطان خدا [illegible] شیخ نقشبند [illegible]
[illegible] می‌گویند روزی کنار دجله بودم [illegible]
گفت [illegible] بیمار شوم کم
هر کار برای تعلیم گرفتی برای خدا کنی
وهم [illegible] آن را [illegible] الحاجه
[illegible] خدا [illegible] بود [illegible]
[illegible] بعد [illegible] اکبر [illegible]
روی [illegible] گفت [illegible]
کردم روی آب بردم الحمد لله [illegible]
[illegible] الحال [illegible]
الحج ابراهیم [illegible] بغداد [illegible]
کند [illegible] طبیب [illegible]
ابراهیم گفت [illegible]
خوب [illegible] گفت [illegible]

کسی را که گفت بی علاج [illegible] دوا دارد [illegible]
[illegible] کوری [illegible] مسجد [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] الله حلم [illegible] صبر [illegible]
[illegible]
عشق [illegible] کنی و [illegible]
آن کس [illegible] زن [illegible]
دو [illegible] دیگری [illegible]
اگر [illegible] رخنه [illegible]
[illegible] جمع [illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]

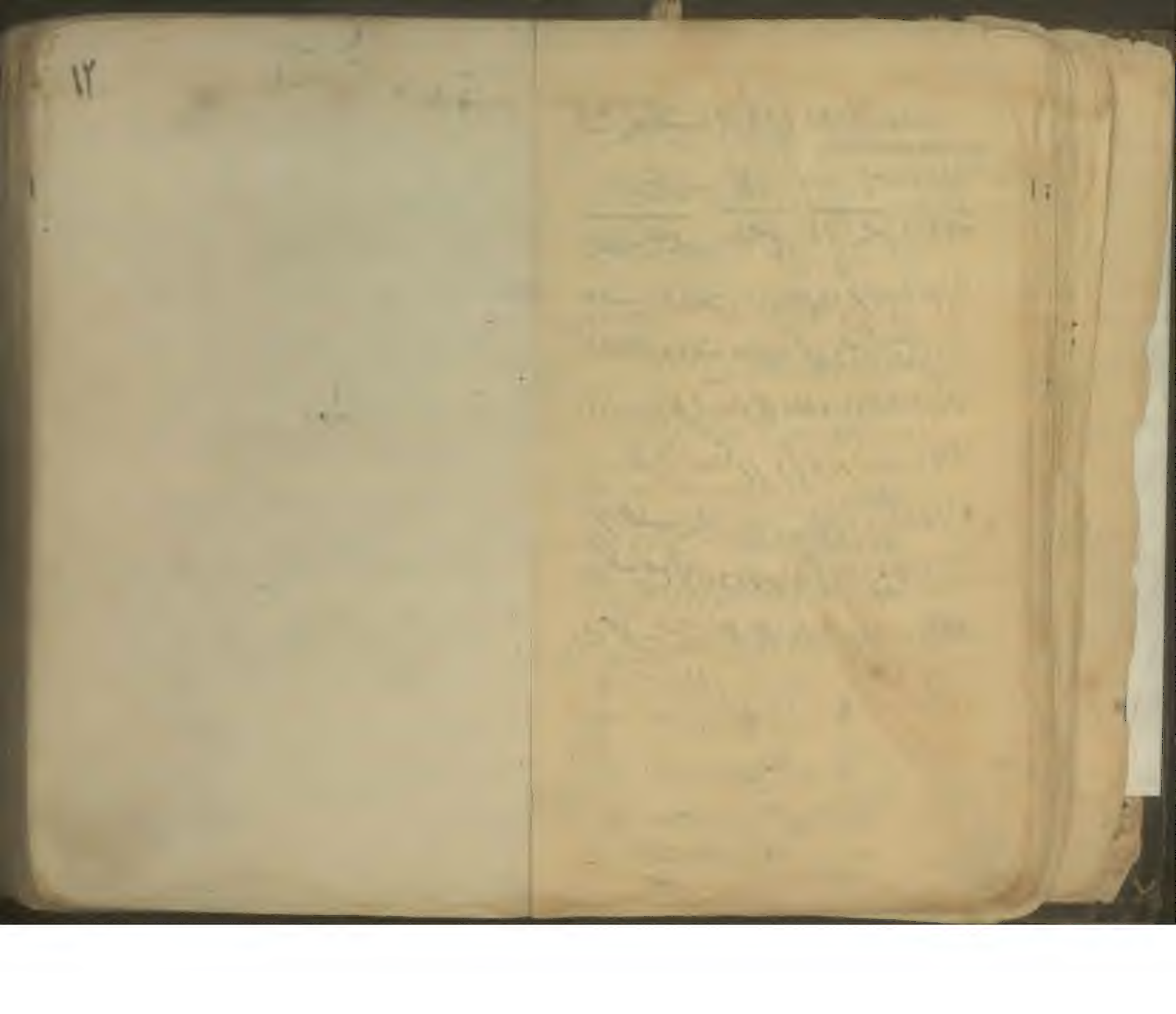

در بیان [illegible]

عمل [illegible] احسان [illegible]

[illegible] از اطراف دار [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] دار [illegible]

[illegible] الخ

حکایت ابن رته احسان به فقر [illegible]

فرض [illegible] حکومت

[illegible] قطع کردند

[illegible] بسته بود [illegible]

الخ اللهم [illegible] الخ

عمل [illegible]

روایت است که [illegible] شد [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] طاقت [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

عمل [illegible]

[illegible]

[illegible] دار [illegible]

یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم واولادکم
عدوا لکم فاحذروهم

یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا
اولادکم عن ذکر الله

~~یا ایها الذین آمنوا~~ انما اموالکم
واولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم [illegible]
جمع کرده مال برای [illegible] زن [illegible]
شوهر زن دختر [illegible] برای خود
[illegible] دوستان خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خبر رسانید به [illegible] خبر داد الخ

خبر دیگر رسید به [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الخ
زن [illegible] الخ زن [illegible] مرد [illegible]
[illegible] الخ
[illegible] هر کس از زن خود [illegible] الخ
[illegible] برای زن [illegible] الخ
زن [illegible] الخ
[illegible]
[illegible]
هر کدام [illegible] مال [illegible]
[illegible] برادر [illegible] الخ
[illegible] الخ

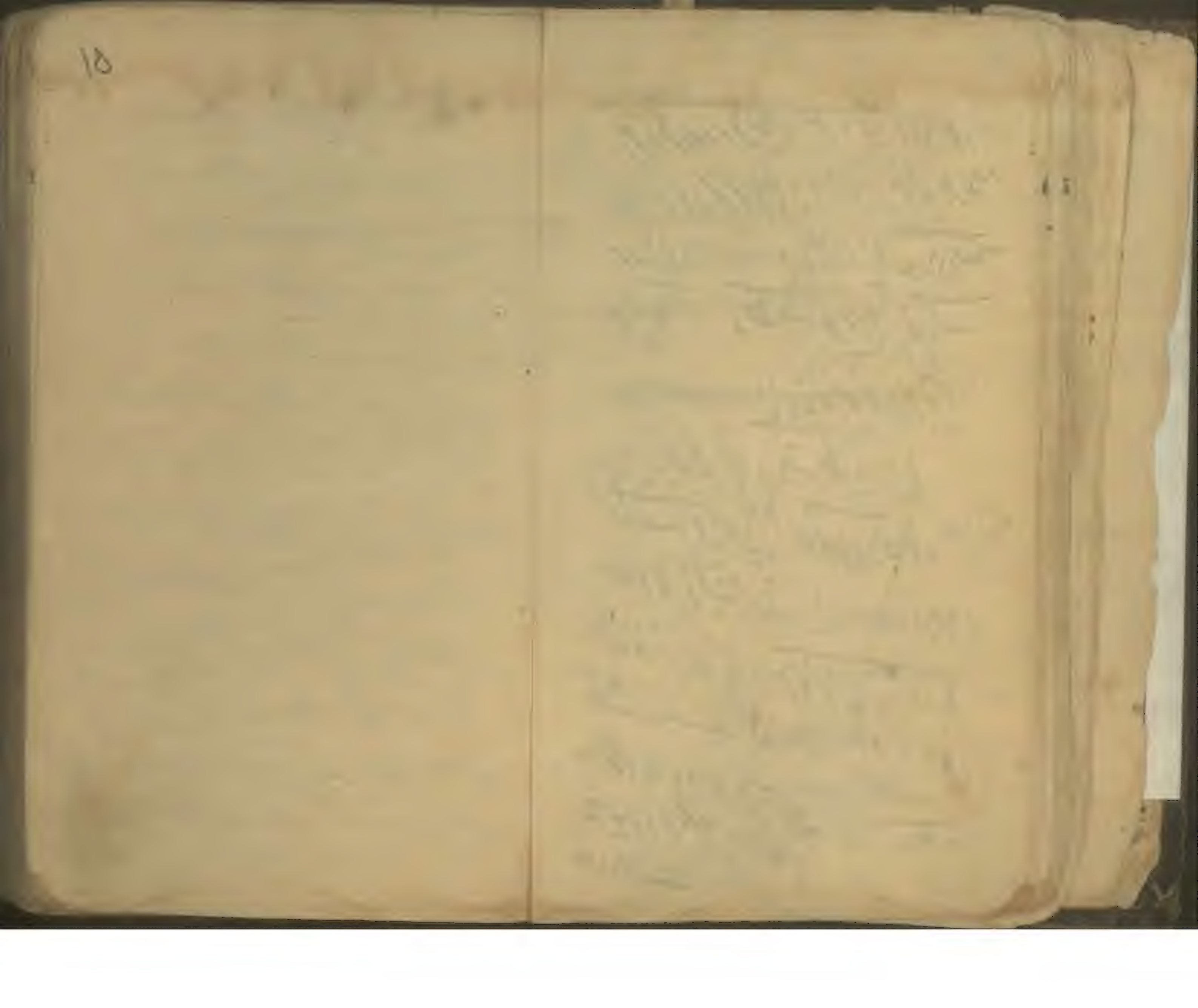

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] در [illegible]

حکایت دختر [illegible] زن [illegible] سلطان [illegible] الخ

کار عجیبی حکایت آن جوان [illegible]

الله حکایت [illegible] در زیر [illegible] زن عاشق

الخوان شد الخ حکایت [illegible] کرده

کرده بود [illegible] حضرت حکم کرد

حکایت جوانی که در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کرد [illegible] همراه [illegible]

بود [illegible] مرده است

[illegible] الخ حکایت

داود [illegible] عاشق [illegible] الخ

حکایت [illegible] آن الخ

حضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دو

حضرت [illegible] الخ حکایت [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] الخ

حکایت [illegible] عشق [illegible]

[illegible] الخ

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] الخ

[illegible] از [illegible]

[illegible] حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الخ

حکایت [illegible]

[illegible]

حکایت دو برادر بسفر رفتند و زن داشتند
در یک طاق آوردند بر در را چیدند و خود بیرون
دعا کردند الخ

در [illegible]

ای [illegible] حضرت صادق [illegible] در [illegible]

[illegible] مطابه [illegible] [illegible]

الناس [illegible] حکایت [illegible]

حکایت [illegible] در [illegible]

[illegible] الخ

[illegible] الخ

[illegible] الخ

[illegible] عمل [illegible]

نقل [illegible] عمل نقل [illegible]

[illegible] در خواب [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] درویش [illegible]

[illegible] کاری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] آنان را

حکایت [illegible] در خواب [illegible]

[illegible] الخ حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت الخ [illegible]

[illegible]

[illegible] الخ

عمل [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] در [illegible]

الخ

وانجان خلقا آدم قبل از طایفه هفت هزار
سال شیخ آدم تمام ملائکه الله بدرد دار
گرفتند سلطان بزد جان اول الی حط رسید
فرمان شد خاک بیاور الی حد آدم ساخته
شد سلطان رفت الی ملائکه سجده کردند
سلطان تکرار حسد تکبر کرد و قیاس دلیل
قیاس اول من قیاس سلطان را زیر عالی
انسان تمامی حادث طرالی بسوی سر الحی
ورکی سر احتیاج طرب الی رحمه عمل اوکس
صورت جاودان سوال رز زنا صل ارمنة دلول
ارکان ارواح در حصص هر دارت جوهر ان کلکم تراب
اساس خلاف املک دیگر را جای کس حص
حاس شرایس اولاد رجائی کتابه نکته سلطان [illegible]

ثباتش

طلب شناس ایک جسم ریزای حاش الخ

ای طلعه تنه تورا ماطه عصر الخ

طلب سلسله قا عشق الخ

حدیث ... مسخ شد ...

حکایت ساکرد کوسے ملک بصورت اورد حوک شده بلا برانکه دیگر را بدیها فرا الخ

حکایت نکاح کردن روزشنبه ماهی بود الخ

حکایت مائده عیسی چهار صد نفر زن مرد مائده خوردند اری بس شب عیسی دعا کرد سرخ بر رخ ... حلال کرد طلا حوریان سرخ سحرا ... بعد ... دیگر ... عزیز ... الخ ... عمل ... کرد ... دانه ...

حکایت ... مصور ... نقش کرده ... الخ ... رسید ساعی ... داد ... حکایت ... عمد

جماعت یهود که ... داد ... عیسی ... کردند ... شد ... عیسی را ... الخ ... عیسی ... حاضر الخ

ن کراته [illegible] الواحد

الدین مکتوبون [illegible] وما لخلو

حکایت آن شخص رفت مکه در بیابان راه رفت الخ در
بیابان از رده . . . بعید از دریا شد الخ

حکایت کسی حوالت عرق بود هر کسی ساحل حور در
دردریا انداخت ونکه الحوسد [illegible] حل [illegible]
دید مال آنکس را گراه داد به هیچ کسی نشد ندا الخ

حکایت آن شخص را گراه مال سیدا د تمام مال را
در کاروان بیرا انداده بود در دل او با شتا خطاع [illegible]
رکھند [illegible] گردند [illegible] مال
نصف آن حرات شد مال مانند [illegible] الخ

حکایت درویش [illegible] خانه مشغول الخیر بود [illegible]
گرد انداخت [illegible]
راحت کند [illegible] دیگردن او

الخ حکایت کسی [illegible]

[illegible]

اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك
واصطفاك علی نساء العالمین چهار ملائکه یا چهار زنان محبت
کردند اول ساره دوم رحیمه رفت [illegible] الخ
حکایت [illegible] کشتن حکایت عروس حضرت عیسی الخ
سیم مریم حکایت [illegible] شدن [illegible] الخ
چهارم فاطمه زهرا الخ

اسم اعظم چهار [illegible] عدد

آدم علی به واله	نوح	موسی	عیسی
٢٠٥	٨	[illegible]	٢

اصف رضا	حاکم [illegible]	ابراد [illegible] الخ
١	٢٠٧	

سبب نزول آیه هل اتی این شد حکایت طعام [illegible]

طعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا علم دارد [illegible] دار

[illegible] مرض [illegible] روزه [illegible] روز [illegible] امیر [illegible]

[illegible] روز [illegible] روایت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] روایت دیگر [illegible]

رفت [illegible] روز [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شدند

[illegible] [illegible] خانه [illegible]

[illegible] سوره هل اتی [illegible] . . . الی

در بعضی [illegible] نور الله

[illegible] الا یتیم [illegible]

الخ

ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه

در [illegible] علی [illegible]

[illegible] سوره [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] طعام [illegible] کرده [illegible] و رد [illegible]

[illegible] عرض [illegible]

[illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] انفسهم ولو کان بهم خصاصه [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] مکه معظمه و عهد دادن [illegible]

[illegible] الی اجل [illegible] الی [illegible]

[illegible]

حکایت صدقه دادن در حال رکوع انگشتر [illegible]

انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة

و یؤتون الزکوة و هم راکعون [illegible]

روایت [illegible]

[illegible]

[illegible] در حال رکوع انگشتر [illegible]

[illegible] سوره [illegible]

عمر رعنا ع وصیت اند بند حدیث نفر عرض کرد بندہ سے بوسف
محاسن را وصیت قرار داد وبعد ز نماکشا علی ابن ابی طالب سلام الله
سلمان زنده باری نعمت الحمد برحم مجمع بوشید باید
برکه پیچ سال وران از دیوار ماوری بالا از باخرا ج ان ام
سعد خردا ز بغره چهار روز کلا فت رزنه دا الله اکبر
از طوق فی کلمه بر بود ه علی اد را کنت ا دا کنت ادیرود
ادار د نعم سبع بخشند

فصل در

حضرت امیر و رضا نه حرمین سود الله بر دنا د نیار قرض کرد
بر دن امدوتاد حضد . بدلوا الذا زکر دز د و ار سجده شد
عرض حرد ا د بنفر بر بندا با ر طهر سود بر صورت علی در جو بود
بود نعم یع با ز د علی ر ز کسر بر دن ا الله در بر با علی نحرام
لهان اکرالم علی جواب باز د علی ر جع شد بود د ر ر
با لله ا حج ا بر بود کا نه عبد اهنع ا د ر ر حدیث
شرا لح

اسامی ائمه

تولد مکه ۲۰۵

پیغمبر مادر آمنه — خدیجه والده — فاطمه مادر [illegible]

۶۳ عمر — ۶۳ عمر تولد [illegible] ۱۰۸

امام حسن تولد [illegible] ۸ عمر [illegible] — [illegible] تولد [illegible] ۵۸ — [illegible] ۵۸ — امام محمد [illegible] ۶ یا ۵۰

امام جعفر — موسی کاظم رضا مادر [illegible] — [illegible] ۲۰۵ — ۶۵ یا ۵۵ — ۶۵ یا ۶

علی [illegible] ۱ یا ۲ — حسن عسکری [illegible] ۲۷ یا ۸ — امام جعفر

تولد پیغمبر ماه ربیع اول سیم یا دوم یا یازدهم در مکه
بعثت پیغمبر بیست هفتم ماه رجب یا بیست هفتم رجب در [illegible]
از عام الفیل [illegible] دوازدهم ربیع اول بوده
[illegible] مقدم یا [illegible] یا بیست چهارم رمضان بوده
عمر حضرت ۶۳ سال طول کشیده سیزده سال در مکه
ده سال در مدینه طیبه

مژده ای دل که مسیحا نفسی میاید … که ز انفاس خوشش بوی کسی میاید

از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش … زده ام فالی و فریادرسی میاید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس … موسی اینجا به امید قبسی میاید

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست … هر کس اینجا به طریق هوسی میاید

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست … این قدر هست که بانگ جرسی میاید

جرعه ده که به میخانه ارباب کرم … هر حریفی ز پی ملتمسی میاید

چو بلبل [illegible] شد [illegible] … ناله ای بشنوم که قفسی میاید

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی … میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل … تا از درخت نکته توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گو … تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر … کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

در چشم گدا [illegible] برآر [illegible] … نی کلاه [illegible] تاج خسروی

دل بر جهان منه [illegible] … هر دو [illegible] تاج خسروی

بر سر آنم که گر ز دست برآید … دست به کاری زنم که غصه سر آید

شغل دل نیست جای صحبت اغیار … دیو چو بیرون رود فرشته درآید

بر در ارباب بی مروت دنیا … چند نشینی که خواجه کی به درآید

[illegible] در کار [illegible] … یار و [illegible] روزگار چون شکر آید

جور و ظلم [illegible] … [illegible] ظفر آید

صالح و طالح متاع خویش نمودند … تا چه قبول افتد و که در نظر آید

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر … باغ شود سبز و شاخ گل به بر آید

سحرم دولت بیدار به بالین آمد … گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام … تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد

مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای … که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد

گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد … ناله فریادرس عاشق مسکین آمد

ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست … که به کام دل ما آن بشد و این آمد

در سر صید [illegible] … ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم — که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست — که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید — گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم

گرچه با دلق ملمع می گلگون عیب است — مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم

حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی — گو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند — آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم — بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ عشق — هر دم از نو غمی آید به مبارک بادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق — که درین دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود — آدم آورد درین دیر خراب آبادم

سایهٔ طوبی و دلجویی حور و لب حوض — به هوای سر کوی تو برفت از یادم

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار — چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت — یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست — عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است — که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست — به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد — خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد — ساقیا باده بده شادی آن کین غم ازوست

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل — آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست

سعدیا سیل فنا گر بکند خانهٔ عمر — دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند — دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش — که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند — هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک — چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار — که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ز بخت خفته ملولم بود که بیداری — بوقت فاتحهٔ صبح یک دعا بکند

جرئت بگیرا بدل مائل زور زر نگار   رفتند همرهان عزیزان شدن در کنار
ماندم از عقب و تا زدان رفتنی   سرگشته ام بگرگ و جیب از ب سلطار
شادی تکیم ز همرهان عزیزان که با فرخ   ریزد دلم بکام تو جای زیر پا گو در
غارت دگران به کداری بدست حسن   فردا توهم ز رگ جوب گوی لوار
در [illegible] امیر و همرهان جسته   برباد رفت و جمله دیده خاکش فرحی
فقرت قرنید و [illegible] نقش پیش مار   جلوی اگ دیده حسرت در انتظار
در کنج لحد که [illegible] دار رسته   عزیز زعلی امام یکتی سر گر و لگار
وار اگر رحمت بیز خدا بدل   خوش دل بخواب [illegible] جور نور را

هند خواهی بر جهت ار زبهر عشق   تن را بکش تا نخواهی سر بهشت
ای حیاتی وار شت [illegible]   مرد عشت ار اید ز کفن
مردن [illegible] به یوسش   عشق ارزن که خاک تو بنا بند بدن
تن [illegible] ای جواهر ز ستار عشق   تا کی جان گاهی ز بکار عشق
جان بهذب دارم چون جبرئیل   تن بعذب دارم چیبی اهرمن
دوری ابلیس را از در بران   جامه عشق را ز تن فکن
مغز خواهی جام تا روی عشق   عشق خواهی گوسفند بهر بار ن

۲۸

ایدل دا من جاحکم یای شفق   ان گوهر که پیرا با صفا دوق
گوی دولت ان سعادت شد برد   گو نه بای دل بر خور جان تیز
گر می خواهی صفات عشق خوش   کان نقش عشق را اول نکش
در جوان حسن بنفشا روت جان   رو عمران بنای دالکه را تجوان
جدید قرارم بنشت جای بر ر   جدنسان گرد تهر او بنجود
یک تحمه اگر در تعدد شام   مدی مدت بر ور در جوا
تو طبع داری که هم جمع کن   داخل جنب گوی ای ار سماه

بی برد دل از جمع دما شد   طالب دنیا مکر در بو سی جعد
دل در حقما بند کنی دل فراست   نزل عشق بهت و لیک از هم بلاس
از هر جان ما لی خلقتی ما   عاقبت در فوق هود هلو ما بخند
گر نوی رستم یلی الرای بنها   یا توی اسکندر جواهر مسلان
گر توی مادر وارث عالم یاد   با توی یوسف نوا جهر خلال
گر توی بهراب از شتی دوا   عاقبت بر کمست عشق ار عزیز
عاقبت هم در او ریسمان عاقل   نوش بر دار که جوهر عرات

تن او در شرف ادب بجانی ادبست | در میان [illegible] ادبست
اگر او در سخن [illegible] زبان دگر [illegible] | چه میان نقش [illegible] میان او [illegible]
بحقیقت او [illegible] دگر [illegible] | که جهان سخن گوید [illegible] زبان او ادبست
[illegible] جواب [illegible] | [illegible]
جوان [illegible] از جهان ادب | اگر [illegible] طلب [illegible]
در همه عمر [illegible] | رسید [illegible] که بجز [illegible]
[illegible] مکان ادبست

از خدا جوییم توفیق ادب | بی ادب محروم ماند از فضل رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد | بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در می‌رسید | بی شری و بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس | بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان | ماند رنج زرع و بیل و داسمان
باز عیسی چون شفاعت کرد حق | خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
مائده از آسمان شد عائده | چونکه گفت انزل علینا مائده

بگذشتم روزی بر قبرستان گذار | [illegible] سر چشم اعتبار
[illegible] غفلت [illegible] | [illegible] غربت [illegible]
هر یکی گوید [illegible] حال خویشتن | [illegible]
آن یکی گوید [illegible] | عالم [illegible]
[illegible] | [illegible]
آن یکی گوید [illegible] | عالم [illegible]
[illegible] ما خاک یکسان شده‌ایم | [illegible]

هست [illegible] | در جهان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

توانی کرد به جمال رخت تو دایل کمال | که حالا تا لب کوثرت و صد زلال
حسن همه شرط بلا [illegible] تو [illegible] | تو خواه رنجم [illegible] خواه بلا
دل ای حکم [illegible] ملاک [illegible] | که اعتماد نکرد [illegible] جهان عقال
[illegible] رزارت نگاه [illegible] | که عشق [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] هیچ اعتبار [illegible] | که هیچ روز دیگر [illegible] استحال
کنون که رفت [illegible] | در [illegible] روز [illegible] که [illegible]
[illegible] عمر رفتم [illegible] راه ادب | [illegible] بازی [illegible] جدایی [illegible]

ای [illegible] که [illegible] | [illegible] زنده [illegible]
[illegible] را [illegible] | قوت را [illegible] چون [illegible]
[illegible] | طرف [illegible] دگر [illegible]
[illegible] را [illegible] | [illegible] را [illegible] خواه [illegible]
[illegible] روز [illegible] لطف [illegible] | [illegible] که [illegible]

پس [illegible] | دلا [illegible] هوشیار
[illegible] سر [illegible] | [illegible] تو [illegible] کار
[illegible] | [illegible] زر [illegible] اختیار
[illegible] لطف [illegible] | وقت دیگر [illegible]
[illegible] | [illegible] عذار
هم [illegible] | [illegible] میدان [illegible] کار
الحمد [illegible] | [illegible] سر [illegible]

زلف [illegible] که به سجود | هر که این سر [illegible] عشق [illegible]

آنکه [illegible] که کمال است در این مرحله امکان خلود

آنکه در [illegible] | [illegible] سعود

خاک راهی که [illegible] | که [illegible]

دعوی [illegible] | ای [illegible]

[illegible] | [illegible] حسود

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم | از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ره‌رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم | تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت | به طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او روح امین | به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست | که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار | که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است | بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود | ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر | که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد | که این عجوزه عروس هزار داماد است

چگویمت که به میخانه دوش مست و خراب | سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داده است

که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین | نشیمن تو نه این کنج محنت‌آباد است

ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر | ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای | که بر من و تو در اختیار نگشاده است

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل | بنال بلبل مسکین که جای فریاد است

یک ماه چهار با قدح [illegible] | [illegible] سیاه

غلام [illegible] سنگدل | [illegible] سنگدل

که ای [illegible] | [illegible]

که با جمله [illegible] | همه [illegible] گلشنم

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود — طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش — کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود — او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست — و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد

گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم — گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

این همه شعبده‌ها عقل که می‌کرد اینجا — سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید — دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

سعدی

چه کسی در ایدار زینت به تو رخت گاه داری — که رت او سینه هست و دشمن نگاه داری

به راه هست فردا انتران شدن ز محشر — مگر از دیار دنیا که سر راه داری

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی — نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری

ره طاعتان عقبا کرامت و فضل احسان — تو چه از نشان مردی [illegible] کلاه داری

نگدازم از دلشدی طمع نهفت داری — تو که در [illegible] همه [illegible] داری

بره خدا فر به طلب ای حقیقت است — که نماند [illegible] تقرب که [illegible] داری

هر شب که در طلب دوست دویدم — هم در سحر هم صبح [illegible] شکیب و دلم

با تیغ گر ز دوست [illegible] نشاف — از هیچ کس هم عزا دست ندیدم

در کنج خرابه بین زبان قفای گرفتم — تنها دل افسرده تر [illegible] خریدم

سر بر سر زانوی تنها دم بنشستم — هم از خود خرقه صد پاره کشیدم

هر برگ که آمد به زبانه شکسته ام — هر تیغ که آمد همه بر فرق خریدم

جام زر چه به خوبی [illegible] بلا [illegible] — [illegible] همه خون جگر [illegible] کشیدم

هر لوح که در مکتب [illegible] — هر صفحه که در مدرس [illegible]

گرسنه شدم آب [illegible] خوردم — هر وقت گرسنه شد [illegible] جگر [illegible] کردم

محمد [illegible] ره مقصود سپردم — المنة لله که به مقصود رسیدم

خرم سحری بود که [illegible] — [illegible] که [illegible] شنیدم

ز بنده هیچ قدر نیاید و گر آزاد بنگ بری	باد عید عاشقی ما غم مهوی خوردی
نظر آنکه نگردند بدین مشت خاک	الحق انصاف توان داشت که مرد نظرند
عارفان گرچه لقائت و ثبات بکنند	گر همه ملک جهانند به هیچی نخرند
تا تطاول نه پسندی و تکبر نکنی	که خدا را چه توان گفت که بی جا نزنند
دوست با که پسندی که به تنها بروی	حق عیان است ولی طائفه بی بصرند
آنکه در روی زمینند همه وقت ان گرمیت	دگران در رحم مادر و پشت پدرند
گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز	گوسفندان دگر خیره بر او می نگرند
ای سرائی است که تا خلق خرابش نکنند	هلک القوم که در بند سرای دگرند
آنکه بار از سر نخوت نه نهادی هرگز	عاقبت خاک شد و خلق بر او می گذرند
کاینه صحبت الفاس به دامن خلق	تا دمی چند که ماندست غنیمت شمرند
گل بی خار میسر نشود در بستان	گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز	مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

بیغما

سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم	ز قهر سطوت خدا دل سیاه خوف زدست
چنان بوادی غفلت دوانست مستانم	دو طالعم ز جهان قطره زهرم در یا
دلی ز کثرت عصیان راه نکوی پیشست	دلم سیخته که پرورش ز جول رقیب چه زرا
فنا بجوی ز دنیا بعمر کهنه نخسپ	که عمر آب روانست مهر و فاپشت
جهان سپیدم رهنمای بستر حرام	بدلشاه راه هدایت مرا که رهنما
به غیر ازینکه کنم رو ای التجا به کسی	که کشور ره جز شش هوای بی اعتبار
اگر چه غرق گناهم ولیک خرسندم	از آنکه خلق سیه تر خورد الف

سپهر چند شب نگذشت هر چه بشوز دگران	خم و دیشب غیب بر دو شمع هدایت کرد آن
که تا چه نجوی ای بجز دل بجز مشغول	بسوی حضرت بی بار از شب نیاز
نمال روی مذلت بخاک درگه او	در عمر رفته بر رفت دگر نیاید باز
نمود حرف بغفلت مدام عمر عزیز	نظر بحال خود کن دمی نکو دیده باز
زاه گریه خود تو نشسته پی رو او	بسوی او در این فکر را بعاقبت شتاب
کسی تو حرف کن از خود و دگر از جواب	تا ببرد حصه جنس تو بسر افراز
از این عمل تو نگاه ادری که من کهم	بر خط آنکه حقیقت نبود نه بود بمجاز
سعید از جنایم به فضل رحمت او	در جرم ما همه بخشد بیاه بحاز

سالها

بار ها یاران چشم از ما داشتم	خود غلط بود آنکه ما پنداشتیم
تا درخت دوستی برکی دهد	حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفتگوی آشنائی در میان بود	ورنه با تو ماجرا ها داشتیم
شیوه جنت فریب خاک داشت	ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم
نقشها رفت و شکایت کس نبرد	جانب حرمت فرو نگذاشتیم
گلشن جنت نه خوشتر بود	تا دم صحبت برو بگماشتیم
چشم بر یادی دل مهر بکران	حال سید از وصل تو برداشتیم

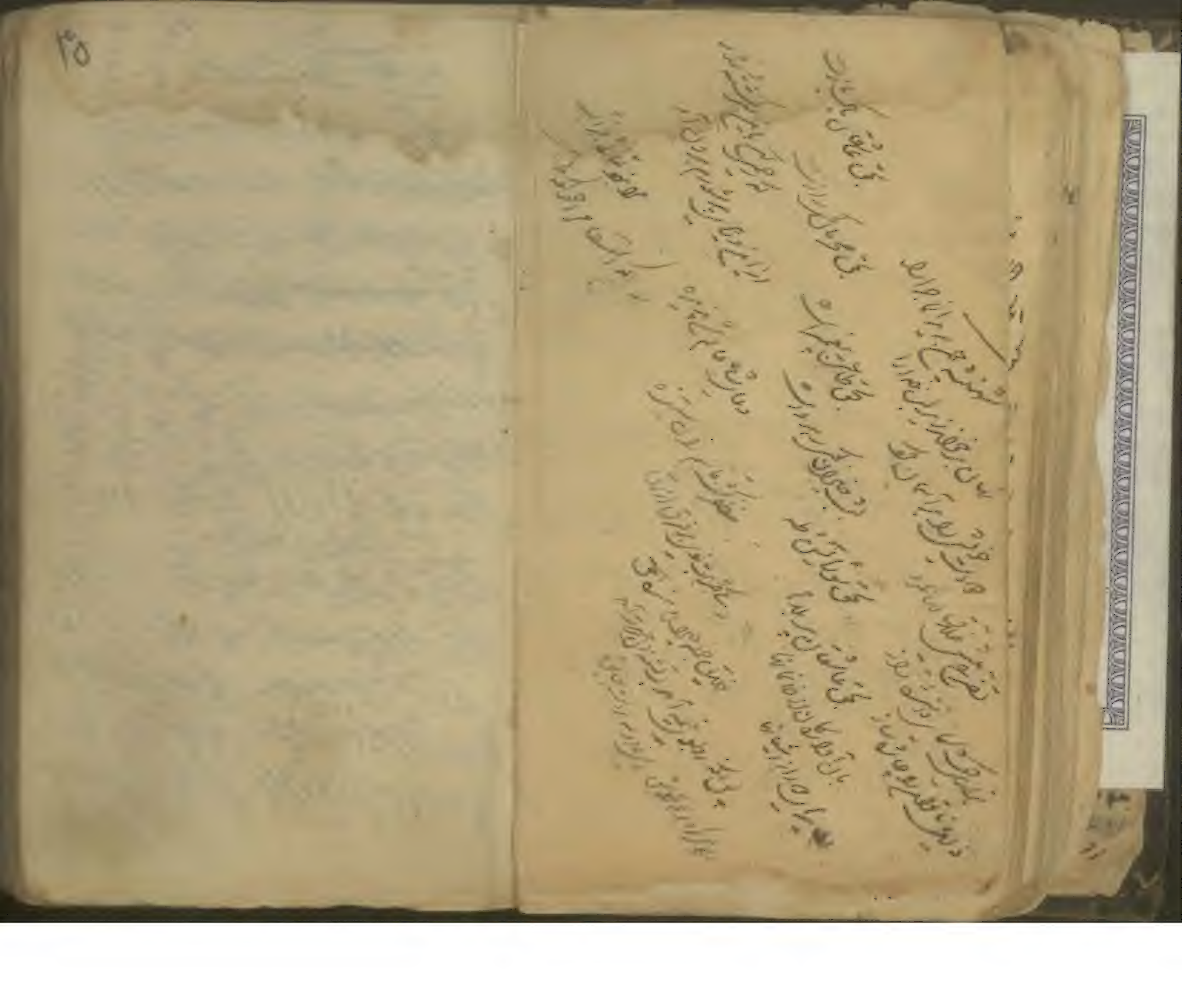

قاسم بیگ حسب الوقت که احوال [illegible]

از آن زمان که به بزم تو آشنا بودم — عمو تنیم نوازی کن و بیا برسم

عمو تو بس بنشینی [illegible] بودی — عجب چه شد که دگر [illegible]

شهادت اگر نو جوان نات و ت — [illegible] مظلوم برده از یاد ت

بیا بیا بخدا فارغ از ملالم کن — عمو بجان [illegible] غلامم کن

عمو بیا دیگر کن سحال رفتارم — ببین چگونه بحیات [illegible]

رفته تا زتنم جان عمو بیا برسم — که تا بروی تو بار دگر [illegible]

خوشم که بود رفیقم جوان رفتم — ولی فغان که لب تشنه ز جهان رفتم

عمو ز مهر دل مادرم تسلی کن — بگو که یاد تو هم از جوان لیلا کن

و [illegible] بعد [illegible]

دی عمو بگیدم بدار از [illegible] — [illegible] مرکب اعضایم [illegible]

لطف کن [illegible] و [illegible] در [illegible] — [illegible] شده ز سم مرکب [illegible]

رحم کن بر [illegible] تو از لطف عمیم — ای عمو جان [illegible] مس [illegible]

در زمان کودکی گشتم یتیم — تا اکنون نبودم زحسرت دل دو نیم

حال ما اندر [illegible] پایمال — [illegible] کرده ز سم مرکب [illegible]

قاسم حسن

عمو فدای تو گردم [illegible] از جنگ — [illegible] مقابل [illegible]

تو [illegible] جان برفت از اعضایم — [illegible]

بیا بیا که رسیدم وقت [illegible] کردن

بیا بیا که بود وقت جان [illegible]

[illegible] دل و دین [illegible]

[illegible] بدا [illegible]

بیا بیا که اجل [illegible] مقابل [illegible]

بیا بیا که [illegible] ماتل [illegible]

بیا بیا که لب تشنه [illegible]

بیا بیا [illegible] خشک دیده [illegible]

[illegible] کن [illegible] نگاه [illegible]

[illegible] اشک [illegible]

قاسم حسینی

الهی الهی [illegible] زارم گریان — [illegible] دیده گلم

بس از قاسم و کر عمرم تمام است — دل نبود دم [illegible]

در غم حجله دامادی رفت — الهی یا الهی یا الهی

عهد بنه که قاسم شاد کردیم — [illegible] کربلا داماد کرد و بر

نه برم قاسم رضا [illegible] — نیاوه عرفه عرق [illegible]

الهی یا الهی [illegible]

عروس قاسم ای کشته افتاد — [illegible] زر [illegible]

جابر [illegible] — [illegible] داماد [illegible] عرقه [illegible]

الهی یا الهی [illegible]

جان بدهم [illegible] — [illegible] گل [illegible] طاری [illegible]

[illegible] — [illegible] اول [illegible]

حجله [illegible] الهی [illegible]

[illegible]

ای [illegible] — [illegible] تو [illegible] دل [illegible]

دل از داغ تو [illegible] — دوم [illegible] و خیالت [illegible]

تو که رفتی به جنان روی [illegible] — [illegible] احوال دل [illegible]

[illegible] و شاد [illegible] — عاقبت [illegible]

بود امید [illegible] — [illegible] تو [illegible]

[illegible] با غم [illegible] تمام — [illegible]

روح پاک تو [illegible] — [illegible]

قاسم [illegible] از [illegible]

عباس کشته شد علم [illegible] — گشته [illegible] وعده [illegible]

[illegible] — [illegible] گناری

[illegible]

[illegible] — [illegible] برادر [illegible] یا [illegible]

قاسم [illegible] — [illegible] حکم [illegible]

[illegible] — [illegible]

خدا لطف عالی نیست بی علت | مرا با نیک و بد نیست عداوت

امان از غم دل بشمارم | امان هر فغان بد اختیار رفت

برفتم سر درون کوه بشنو | که کردم از درون هلک رحمت او

به پیش عراقی تو سدام کرد | بیرام عشق گردد و در تارام کرد

مسلمانان امان از غم کو | آتش روشن مشهوای عشق کو

گفتم ای خدا با حالت زار | سر خود را گذارم بر دل خاک

الا ای ناکجا با غم دارم | عمری با تو بردیم سر گذارم

امام حسین ... زار

دست یاری کرم کر ملاحت کسی | رو در حرم برو ما خلد را خیزت

کو فغان تو همان خیمه شرح | برو در خیمه را رفت صبح

۳۸

... که درد سرت عزیز و ...

گر آن محبوب ... | به جنات عزیزش خیل ...

کرامت ... از خون ... | ... عزیز ...

بچون ... تمای صداش خون ... | ز خون ... پیش خراند

دهان زخم ... | لباس ... چون جامه ...

... ادب ...

[illegible]

نفس القدر و ...

[illegible]

[illegible]

سرود [illegible]

شب که سر بر بالش ... [illegible] در دل با حالیه [illegible]

روزها شد یار [illegible] | در دل [illegible]
در تفرج‌گاه [illegible] | این باده [illegible]
خشک شد در گوشهٔ زندان [illegible] | سوخت از [illegible] حرارت‌ها [illegible]
ساخت کار من [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد از هر جفا زد شرر اندر جگرم کو طبیبی که بیابد ز محبت بسرم
کو انیسی که باو درد دل اظهار کنم باید اظهار غم خویش بدیوار کنم
دم بحسرت زده و گوشه نشسته که نهد زبانه گفته ام نشده ام از محنت زنجیر جفا
مانده در گوشه زندان بغم رنج و ملال عدف شده که بدارم خبر از اهل عیال
از دل کار شده که غربت شده زندان وطنم زنجیر نقش شده کاهیده تنم
عرض اینکه بر شد زمرحالی تو چون خند نیز زخم رسید ایمن فرق و تن
ماهیدی کوکه شیعه ما پیدا خبری تا کند گریه بسین زه غم غم پدری

[illegible]

... [illegible] اللّه رحیم [illegible]
تن مرا به جمله از ضعف جسم زار علو سیج روی خبر [illegible]
که ز روز جسم زار [illegible] نخواهد بخشید [illegible]

یا غالطی الشجر من زال رضعی یا مجلسی ابن [illegible]
المجلس الولی [illegible] یا [illegible] الحسن [illegible]
یا مجلس [illegible] لا [illegible] خلیفه [illegible]

دلم تنگ آمده در کنج زندان خداوندا بیابی حال غربا
کو کسی خبر کنی سا [illegible] بهر حج [illegible] زند سیلی برادرم
دگر [illegible] خدایا [illegible] زنجیر
[illegible] در کنج زندان [illegible] کسی [illegible] غم [illegible]
نه خبر از [illegible] معصوم [illegible] هر [illegible] کسی [illegible]

[illegible] حرب [illegible] حرم [illegible] خدمر [illegible]
[illegible] روز [illegible] حال [illegible]
[illegible] خدا [illegible] سلمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

... چون ... سوزانم [illegible]

... ای غم ... بیغم ماییم

از چند کوه ... بار ... دم   و هر دم ... که ... و از چشم ترم

زهرها ... روی زرده ... جگر   ... حسرت ... خوارم ... جگر

... این ... بر جگر

این ... وقت جانی دارم   تشنه ... بردار ... گردم

... [illegible]

گر ... تشنه ... اگر ...   ... ها ... راه جو ...

یا ... شده ... بی‌سر ...   ... در ... شده

... خوار ... بوده ... بر

... زهر ...

مور و لاله زهر

... چند ... جگر ... در ... دارم ...

چه ... زهر ... کنم   که ... گل ... شم

... ای ... ای ...

... ماه ... رفت ما ... ای

همراه ماند ساقه ... ری

... بهترین ... که ریزه رسیده‌ام

از تابهای زار ... در جگر کشیده‌ام

حیرون ... عالم ز جهان جلت کرد

با همه ... جمال بنمود

... اگر ... داشت ... دشت

... کربلا پامال بنمود

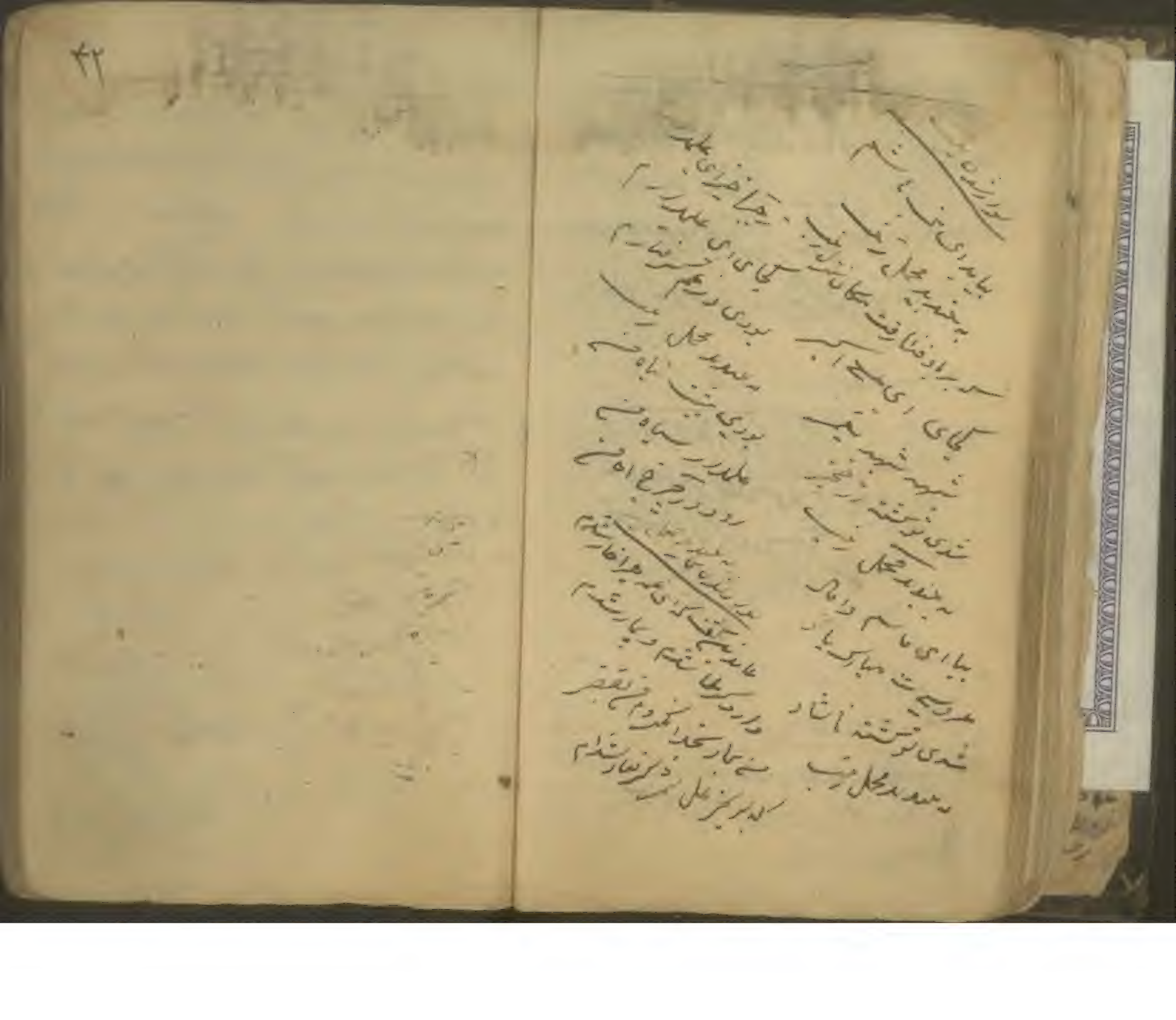

حضرت رضا غریب الغربا

شد چو از مجلس مأمون بسوی خانه روان — بر افکند ردا را بسر و چهره نهان

جانش از زهر در بیتاب و دلش از غصه کباب — با ابوصلت چنین گفت بدان لحظه خطاب

ای ابوصلت چگویم که چه آمد بسرم — زهر بیداد عدو زد شرر اندر جگرم

بود در قتل من امید دل قاتل من — تا که از زهر ستم بگذره خون شده دل من

ای ابوصلت بجز شادی اعدا ببینند — تا نیاید و ز بیند در خانه ببندند

فرشی از بحره بر افکن که من زار حزین — هم چه چیزم بدام جان بروی خاک زمین

رخ نهم روی زمین بستر خود خاک کنم — یاد از آن پیکر صد پاره صد چاک کنم

یاد آرم که پس از آنهمه بیداد جفا — تشنه لب سر جدا کرده ز تن اهل قفا

[illegible] — [illegible]

فرشی [illegible] — [illegible]

شد طبیب [illegible] — شد طبیب [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] ای [illegible] خواهر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] در دل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] و یار [illegible]

غم [illegible] و یار [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] برای [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

حضرت رضا

شاهی که بارگاه وی از عرش برتر است | در زیر [illegible]

سلطان شرق و غرب شهنشاه دین رضا | فرزند برگزیده [illegible] پیغمبر است

حکمش روان بجمله سلاطین روزگار | [illegible] و طبیعی و ملک خدا [illegible]

ابری ز فیض ملک ز حکم کردگار | بر آسمان [illegible] که او سایه گستر است

[illegible] ز ان جهان [illegible] | بر درگهی که مدفن آن پاک گوهر است

انجا که آفتاب جلالش کند طلوع | خورشید [illegible] ش از ذره کمتر است

خورشید گشته روشن از نور روی [illegible] | گر ز سمت طوس مطلع خورشید خاور است

حقا که او [illegible] | زیرا که جده [illegible]

هر کس که را [illegible] | [illegible] نسل [illegible]

رفت از جهان [illegible] | دا ز [illegible] دل [illegible]

یاران غریب [illegible] | [illegible] غریب [illegible]

در [illegible] غریب | [illegible] غریب [illegible]

[illegible] غریب [illegible] | گویا [illegible]

[illegible] لطف | کو [illegible] باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چرا چو نی ناله نکنم در عزای رضا — چرا دهان [illegible] غریب [illegible]

چرا به سر نزنم دست غم ز مرگ غریب — چرا بپا نکنم مجلس عزای رضا

غم تمام جهان بر دلم هجوم آورد — چرا درم به ترانه ماتم [illegible] رضا

رضا غریب [illegible] — دوا سرشک ز خون جگر غذای رضا

ز لخت های دل [illegible] ماتمیان — مگر علاج شود درد بی‌دوای رضا

بر آستانه دلش از سنگ خاره [illegible] — [illegible] دشمن برای رضا

خدا [illegible] رضا [illegible] که زده ظلم — رضا نمود دل خویش بر فدای رضا

رضا و شهر خراسان غریب [illegible] — کسی نبود در آن شهر آشنای رضا

بجای خویش و [illegible] — [illegible] رضا

[illegible] رضا [illegible] — ولی [illegible] رضا

عجب [illegible] — بجای تخت جنازه [illegible] رضا

[illegible] که [illegible] — [illegible] رضا

[illegible] — [illegible] رضا

[illegible] — [illegible] رضا

[illegible] — دریغ و درد [illegible] رضا

[illegible] — جگر کباب شود [illegible] رضا

[illegible] غریب — [illegible] رضا

غریب [illegible] — [illegible] رضا

غریب [illegible] — غریب [illegible] رضا

رضا [illegible] — [illegible] رضا

غریب [illegible] رضا [illegible] — [illegible] رضا

رضا اگرچه [illegible] — ولی [illegible] رضا

خونش [illegible] دل خویش [illegible] کنم — حدیث [illegible] کنم

[illegible] — [illegible] کنم

[illegible] مجلس عزای رضا — [illegible] کنم

رضا [illegible] غریب [illegible] — حدیث غربت [illegible] کنم

[illegible] — اگر [illegible] کنم

[illegible] — [illegible] کنم

[illegible] — [illegible] کنم

[illegible] — [illegible] کنم

[illegible] عزا [illegible] — اگر [illegible] کنم

[illegible] — غریب [illegible] کنم

مرثیه نوحه زینب و نگه بحرا اندر سفر زد زینب کند

شهید اقشمت تو | خیمه آتش ان اوزه من

کربلا منزل تو | شام غریبان ازمن

صحن میدان از تو | راه بیابان ازمن

نوجوان اکبر صد پاره ۲ پیرار تو | ام لیلا جگر خسته نالان ازمن

هف شکنج جعد عباس دلاور تو | ام کلثوم گریبان ازمن

سروی نیزه کمی خواندن قرآن ازتو | روی ناقه عریان ختن ازمن

خوردن حرب جفا ریده تیران ازتو | گردن زنجیر قودها گریبان ازمن

طفل تشنه بیخم خنجر تیر ازتو | تهر با لوی تیر مرده آلا ازمن

[illegible]

به جفا زنفره پیدا جای ازاد | شرر زد جفا نکه آتش رود در جهان اشار

سر به نیزه بان برکه دان لعنه منزل | رو گرد در مدینه کیا ابهار معمول

ابهار شکسته افتاده یا بان جای تو | در صحرا بیا زرده در جنون جای تو

ابهار افتاده بیرون ای جنون تن | زخم از سستاره برتش بردن جای بر

مرثیه زینب

زینبا خرم بیت تو در فراق | الفراق زینبا دار از فراق

تو نخست ام روی فرجام بعراق | الفراق زینبا دار از فراق

زخم تن با جد ولیلتنه را انگشت نا | های زینب تاب

بگیر دادیه حسین را زهر قوم جفا | الفراق زینبا دار از فراق

مادرم کو که خندد رو ماهم تا | الفراق زینبا دار از فراق

ابدا ابدم بیرم

مرثیه زینب

حنجر و تشنه لبان کف و خون الحسرت

زینبا نال بس زینب

تشنه اب ام ات زره رو بیلم عرش الحسرت

خواهر اکبر بی کس هشت

میدان قرکه پور دی پر آبش جوشن جن

بیم دا علم بس بشت

لخط دیگر با حال پس فروش الحسرت

زینبا نال بس ب

که ره زینب کس ابد در سعرن شام عکس

روز جو شام عکس

زینب با برادر گوید

زینب به سر شه دید — چون پیکر شه برادر را
بر چهره به محاسن زد — از کثرت غم سر را
گفتا به دو صد زاری — زینب بکجا بودی
آخر تو برادر جان — هر شب بر ما بودی
آخر تو بگو ای شه — ای زاده پیغمبر
بر روی چرا جبهات — پاشیده در خاکستر
تنها تو چرا رفتی — با خون سکینه دل
کز ظلم تو را بدنهاد — در مطبخ خود منزل

مرثیه دیگر

زینب [illegible] جانی تو — مطبخ [illegible] منزل [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ای [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

زینب وداع با نعش برادر

شهید کربلا [illegible] الوداع — روم با تو ای [illegible] الوداع
ز جا خیز ای [illegible] — چرا گشتی [illegible] جدا
ز جا خیز و [illegible] مرا — [illegible] سوار [illegible] مرا
بشنو [illegible] — [illegible] مهر [illegible] من
ببین زینب غم [illegible] — ز جا خیز و [illegible] مرا
خدا [illegible] — خدا [illegible] کفن
برادر [illegible] — [illegible] بلا
برادر تو [illegible] یاران تو — [illegible] تو
تو هم [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

زینب [illegible] خاک تو [illegible]
[illegible] زینب
[illegible] ساربان
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای رهای کربلا ای کشته جان من است — جان من از جان عزیزتر ... دار ...

ای رهای کربلا ای تشنه جهان خرابی شود — آب بر جهان ندادند ... جهان ...

ای کربلا ماندند از یارانش کشند — بیش از ظلم ستم زخم ...

ای رهای کربلا من نعش برادر دیدم — ماتم ... عباس ... [illegible]

میبردم ... سوی شام با حال فگار — در کف اعدا اسیر ... دیگر ...

نه دیگر دارم برادر در ماتم شادم کنند — یا از دست ... آزادم کنند

نه علی اکبر که تا هم قد دلجوی او — نه علی اصغر که تا بوسم رو ... او

ای رهای کربلا ... — ... [illegible]

... بهشت ... — ... [illegible]

... [illegible]

بیا ... [illegible] — که ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... علی اکبر — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

ای برادر ... تو صد پاره تنت — مانده در خاک بیابان ... عریان بدنت

... [illegible]

من ز قتل تو خبر داشتم اما نه چنین — که ... از قتل ... کفنت

... حسین ... جان ... خواهر تو — التفات ... از ... [illegible]

... صد پاره ... — ... [illegible]

... زینب ... — ... [illegible]

... [illegible] — تا ... صد پاره تنت

... [illegible]

تا چند ... ظالم چوب ... — ... [illegible]

... [illegible] — تا چند روا داری ... [illegible]

... [illegible] — با چوب ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

تا چند ... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

مخمس ترکیبه [illegible]

توئم فدای تو غمه بگو چه چاره کنم | کدام درد دل خویش را اشاره کنم
غروب بس [illegible] | شهر کوفه و شام [illegible]
که حال خادمه [illegible] | نجانزاده ال زنا [illegible]
[illegible] | تو اگلهن که مرا طاقت [illegible]
مرا بس [illegible] غریب و حال [illegible] | مرا بس [illegible] و دردی [illegible]
[illegible] | [illegible] جوب زینب [illegible]

[illegible]

[illegible] | تا [illegible] حینم
[illegible] | [illegible] سیردن [illegible]
[illegible] | [illegible]
تیره شان [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] تو از اول [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

وقت حرکت

اعدم باقی با [illegible] | [illegible] زکوی تو دیدهٔ گریان رفتم
[illegible] رفتم | [illegible] روی [illegible]
از دوست سینه بر جگر لعبان رفتم | چشم [illegible]
آب [illegible] که تو الب [illegible] سلطان رفتم | [illegible]
[illegible] که دیده [illegible] رفتم | [illegible]
هم [illegible] فلکم سامان رفتم | خاک [illegible]
[illegible] ام [illegible] دل [illegible] رفتم | [illegible]
با [illegible] دل [illegible] رفتم | [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] کرده [illegible] | [illegible] گفت

[illegible]

[illegible] روی تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای عمر و مادر حسرت شکر — [illegible]

اولادی [illegible] ای عمر — بی چادر و بی عمر ای [illegible]

ای عمر بکنی با ترحم — ما را تو ببر میان مردم

ای عمر بکنی ما نوازا — ما را تو ببر میان بازار

[illegible] ندارم — فرزند و برادری ندارم

لو ترک العظام لنا

العو [illegible] عاینت [illegible] طهر را [illegible] و [illegible]

یا خلیفة الماضین وثمال الباقین

لیت السماء اطبقت علی الارض

لیت الجبال قد تکدکت علی السهل

[illegible] الا — بالمال [illegible] و [illegible]

کمیت تشور استنان [illegible] — تکوبنت سر و رخت [illegible]

در کنار تو [illegible] و [illegible] جان جرات — کردن [illegible] گردان

کی بدیت کربلا [illegible] — کی سر تو ببرید قران خوان

مادر [illegible]

چه خوش گفت آن عندلیب زار بخار — به [illegible] اندر [illegible]

که [illegible] جدا افتاده ام — [illegible] افتاده ام

که دید [illegible] دل [illegible] — تن بیمار [illegible] غریب آریا

تن [illegible] گران بار — امان از [illegible] رنج بیمار

[illegible] — [illegible] از علی [illegible]

[illegible] — [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] جوان [illegible] — [illegible] گردد

علی اکبر

چرا افتادی ای نوگل نوخیزم / ندیده کام از دنیا اکبر جوان [illegible]

[illegible] لحظه ای جوان پسرم / به بینی چگونه به بالینی [illegible]

[illegible] لب از تو [illegible] / [illegible] تشنه خوابیدی [illegible]

جای ان در بیت بگرید

[illegible] دل [illegible] / که [illegible] ای نور دیده [illegible]

[illegible] / [illegible]

(بحر طویل)

غرق خون اکبر ناکام فتادی به برم / از چه ای گل نه تماشای تو [illegible] ای بهاره سحرم

ای گل گلشن اولاد [illegible] شبیه رسول / هیجده ساله [illegible]

خبر مرگ تو [illegible] / مادرت [illegible] جگرم

[illegible] شدی ای [illegible] / [illegible] عشق [illegible] جگرم

هیجده ساله [illegible] / [illegible]

مادرت [illegible] / [illegible]

چشم صد حیف [illegible] مادر [illegible]

علی اکبر

ای بلبل ای نوگل باغ [illegible] / [illegible] چراغ [illegible]

عاقبت ای یوسف [illegible] / [illegible]

اه که [illegible] / [illegible]

شد [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

علی اکبر

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

اکبر

الا ای عقاب ای سبک خیز قدم | مرا بر ز دوری سوی حرم

عقابا برا از سوی مادرم | که مرهم گذارد بر زخم سرم

عقابا تو دانی شده تشنه جوان | نباشد مرا تاب دیگر و توان

عقابا بنما خدمتی را بجان | مرا تو بنزدیک بابم رسان

عقابا در این جا منم بی کس | غریبم بسیار و بی مونس

ورلیلا بدار ز دست اکبری | نه عباس نه عون و نه جعفری

عقابا برادر سوی خواهرم | که شاید علاجی کند با سرم

امید است زخم سرم وا کند | ترا اندکه او را فدا کند

[illegible]

ای که سر خاک بلا بسترم | گشت ز و صد پاره تن اطهرم

وای برا احوال دل مادرا | جان پدر زود بیا بر سرم

جو بحر ترا حسرت این کربلا | حجله عیش نمای بیا

حال برا خون گلو شده حنا | جان پدر زود بیا بر سرم

مادر تو بی حسرت برای پدر | بر سرم از راه وفا گذر

تا شجا هم بحالت [illegible] | جان پدر زود بیا بر سرم

اکبر

[illegible] | بانچه بیابم ترک [illegible] برد

[illegible] سالم ز جفا ابرد | جان پدر زود بیا بر سرم

جان پدر تو بر بلای زاد | تشنه جوانت بدم احتضار

هیچ مکش درد و داد [illegible] | جان پدر زود بیا بر سرم

غرق بخون [illegible]

بر سر نعش پسر [illegible]

ای چراغ دل وای نور دو چشم ترم | وقت آن شد غریب جان زدد [illegible]

نوجوان اکبرم

[illegible] بر تو دم [illegible] روان آب حیات | [illegible] از به بزبرده [illegible]

نوجوان اکبرم

[illegible] بر شد [illegible] مادر تو | [illegible] اکبر [illegible]

نوجوان اکبرم

[illegible] بر سر زانوی [illegible] خون [illegible] | بر در [illegible] ساعت [illegible]

نوجوان اکبرم

تو شدی [illegible] | رفتی و داغ نهادی [illegible]

نوجوان اکبرم

[illegible] بیا [illegible] از دل و جان | مرهم از مهر بزخم سر تو خواهم

نوجوان اکبرم

[illegible] اکبر

نوبت دخول [illegible] | ای [illegible]
همه [illegible] | [illegible]
چه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] اکبر

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ای [illegible] | ای [illegible]
ای [illegible] | ای [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] اکبر

بدبخت بلاجون ادام و جید | شرنفش [illegible] اکر [illegible]
بکیف کرای نورسن ا جید | هرام هوالم [illegible]

حیاء دلی دبدکام [illegible] | جراحفته ای نونهالی جیتی
زجاجر بکر نکال جیتی | زهرت [illegible] لحال جیتی
زجاجر [illegible] جانی بدکیش | [illegible] نورس [illegible]
[illegible] تاکش | هوالم جرالم [illegible]
ندیشم بدیر محله شاد بت | کمردم به برخت داحا [illegible]
بیمرم سیر [illegible] | هوام جرالم [illegible]
حال [illegible] از زدا [illegible] | چکرد و زبیری قدم [illegible]
بکبری عصای [illegible] | جرام هوام [illegible]
زجاجر [illegible] | بلا به کس باور [illegible]
بسیار [illegible] کافر | جرالم هوالم [illegible]

[illegible] بار [illegible] | [illegible]

۵۷

هرآن کل عذار [illegible] | امید روزگار [illegible]
شتهر [illegible] | [illegible]
[illegible] تو | سرور [illegible] تو
[illegible] تو | [illegible]
که دیده [illegible] | [illegible] دار
کر جای جوهکر | [illegible]

اکر [illegible] | ای حضرت [illegible]
[illegible] | حاقت [illegible]
روی [illegible] اکرام [illegible] | [illegible]
اکر [illegible] | از [illegible]
اکر [illegible] باشد | [illegible]
اکر [illegible] باشد | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

ای پسر مخروس زلطف و بشارتکم | شهر بطحا را چراغان کرده

ما درم خیر نساء و آمده بزم شادیت | مصطفی از روضه خلوت در ...

لیلا چو به عیش تو زیور کند | [illegible] تماشای ... اکبر کند

اکبر وداع با مادر ...

مادر برادر ... به نشانی ... | ... (...)

گریه ... بجزیده ماه کنی | ... (...)

... بلکه ... | ... بر دلم ... خون

... لیلا ... مرا مجنون مکنی

... کبوتر ... حال ... | لیلا ... و ...

... | مادر ... حال ...

[illegible]

ای گل ... | خواب ... خواب آیا در خضاب

... کشته ... آب | ای ... چه ... داغ ... ...

تو ... | ... حجی ...

... اکبر ... | ... داغ ... نظاره ...

... | وای ... حال دل ... ...

ای ... | ای گل تازه گل ... رسول

غنچه نورسی ... | کشته ... رخال ...

... | ای ... خواب کش ... خواب ... ای ...

گل ... | سرتو ... خطه ...

... | ... بیوت ...

... | خاب کش ... تو ...

... | ای ...

ساقیا یار هم سلسلهٔ من | تنها قطع نظر کن ز تو [illegible]

[illegible] لب تشنه شدم [illegible] | هم [illegible]

پیچ تقصیر کنی [illegible] | [illegible] قطع [illegible]

[illegible] ز دل غم [illegible] | هم [illegible]

ساقیا [illegible] زخم فراوان دارم | هم بدل داغ غم تازه جوانان دارم

[illegible] خورده [illegible] | زخم [illegible]

[illegible] | دیگری [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | ساقیا [illegible] نگاه [illegible]

[illegible] | [illegible] کند

ساقیا [illegible] | ساقیا [illegible]

ساقیا [illegible] | تو [illegible] لطف فراوان [illegible]

ساقیا [illegible] | زاده [illegible]

ساقیا [illegible] | [illegible] جگر

ساربان

الا ای ساربان دشت نگهدار بزیر بیت مرا ای
نوای خلعت ها هجانیست نگه عمران مرا دار بیانی
دگر انیست بریدن ندارد که زیر اطاقت دیدن ندارد

ساربانا قطع کن این شب فراق یکبار آخر رحم کن بر من دیگر حال دل ما رحم
دشت بردار که گشت همه امروز زرگانی به بر و بدین ببردن آخر عشق
بد جفتا چقدر لطف تو دیدی چقدت یاد کن حال ایران محب جدا
ساربانا تو خواهی دیگر ازین که مرا بس بود داغ جوان رکب اکنون
ساربان دست نگه دار که امروز ما از غم دیدن من ما در غم بر من

برادر جان بکر رفتت بحر جلی | که رفت [illegible]
حرابیت در دل [illegible] | چه خراب [illegible] بیداری [illegible]
ولی عشق داری ای جان برادر | که [illegible]
برادر جان کجا رفت سر تو | چرا [illegible] گشته [illegible]
برادر جان چند [illegible] تو | که از [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | فراقت [illegible] خوانم
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] جان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

لباس [illegible] | [illegible]
لباس [illegible] | [illegible]
[illegible] | لباسی [illegible]
[illegible] جان [illegible] | [illegible]

[illegible]

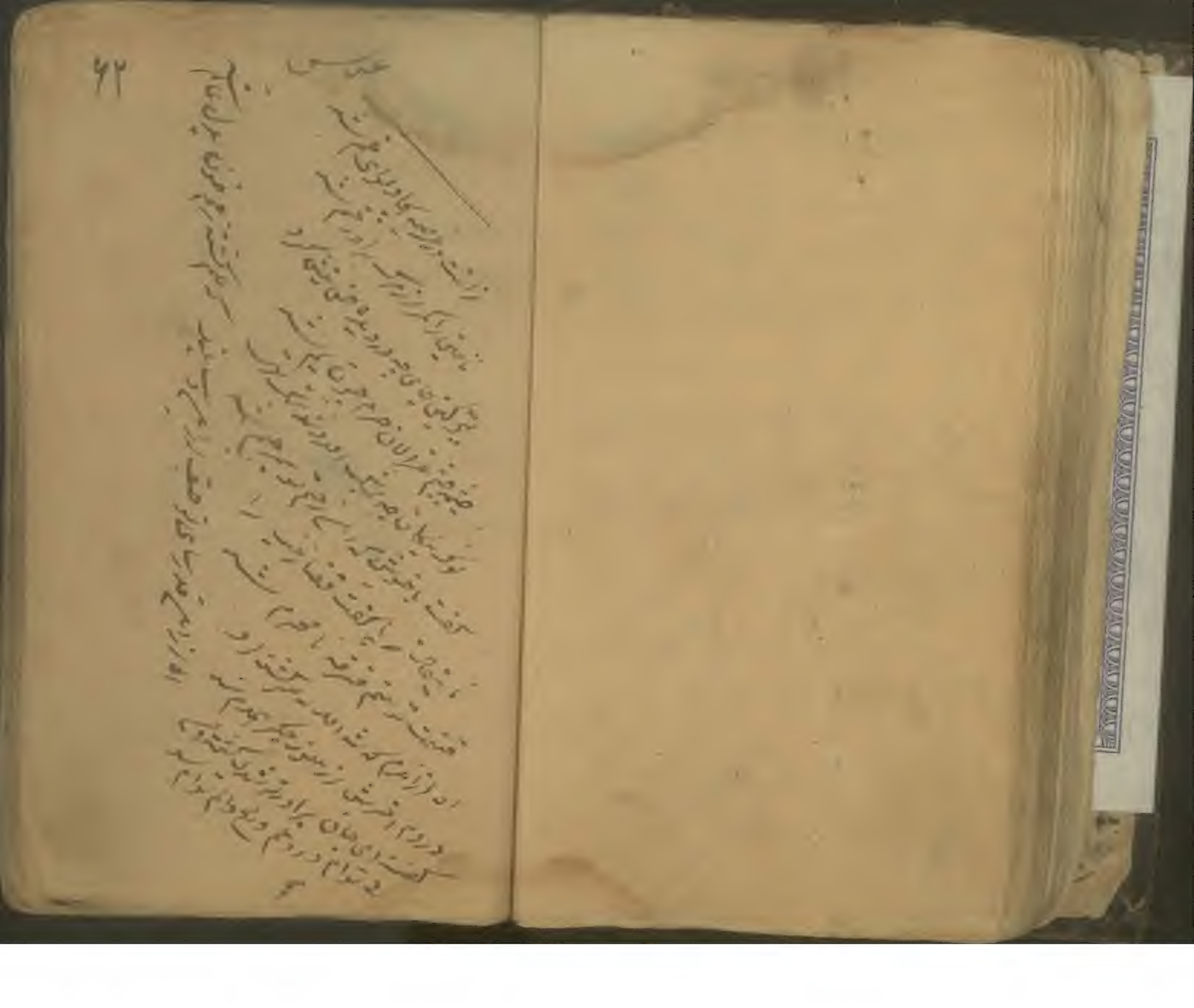

[illegible] ز داغ تو چه برداشتم | شب در آرزوی ... در [illegible]

شعله [illegible] | که چراغ شب ... [illegible]

از دو چشم [illegible] | [illegible] برادر [illegible]

از وصل [illegible] | خاطر جمع ... که در [illegible]

[illegible] تو [illegible] | [illegible] در پای عشق تو [illegible]

[illegible]

در جواب [illegible]

بیا که وقت [illegible] چه بیرون داد | کشیده یار رکاب و بروی خاک افتاد

[illegible] | [illegible] برای چه [illegible] بخاک افتادم

بیا بیا که دوست ز تیغم جدا کردند | بیا بیا که [illegible]

یار افتادوم عباد کربلا — غرق طوفان [illegible] کربلا

کربلا آتش [illegible] — ما برادر [illegible] ساقیت

[illegible] — دیدی [illegible]

[illegible] — دیده کی سقا [illegible]

[illegible] — از خیالت او [illegible]

گفت ای [illegible] عالم [illegible] — [illegible]

کودکان هیم [illegible] — انتظار [illegible] جدا

[illegible] — گفت [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — گفت ای [illegible]

[illegible] از حرم با اضطراب — دیده هم [illegible]

گفت [illegible] چرا — با [illegible] ساقیت [illegible]

گفت [illegible] — [illegible]

هرکسی داغ برادر [illegible] — حال عباس [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت عباس بر زبان الحال

ای برادر چه شود گر ز بیابان ببرم / تا نجفی که ز این قوم جفا اندر برم
بر رهت منتظرم

[illegible] [illegible] تو رخم منزار / تا بروی تو [illegible] دگر چشم ترم
بر رهت منتظرم

[illegible] دارم [illegible] / حیف صد حیف [illegible] بال و پرم
بر رهت منتظرم

[illegible] [illegible] گشته جدا از [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
بر رهت منتظرم

[illegible] [illegible] قوم دغا / تو [illegible] [illegible] [illegible]
بر رهت منتظرم

بروی نعش برادر

خبر [illegible] [illegible] / تا [illegible] تو [illegible] حال [illegible]
آه چون شد حالا

[illegible] داغ اکبر [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
آه چون شد حالا

داده [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
آه چون شد حالا

[illegible] [illegible] تو [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
آه چون شد حالا

حضرت عباس

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] تو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] شب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

گفت ای [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

کودکان [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

گفت [illegible] [illegible] / آه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

گفت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ای کشته راه داورم　　ای تشنه پناه لشکرم
سقای سکینه خوش خرم　　عباس جوان برادرم

گفتم که در این جوان [illegible]　　شاید تو که بعد حسین بیا[illegible]
زینب بیوی و [illegible]　　عباس جوان برادرم

امشب همه دشمنان [illegible]　　اهل حرم در [illegible]
اطفال حسین ز عطش کباب شدند　　عباس جوان برادرم

بر هر که مادری ندارم　　فرزند و برادری ندارم
[illegible] رم　　عباس جوان [illegible]

دیدی که فلک با جفا کرد　　ما را [illegible] کرد
[illegible] دست تو را ز تن جدا کرد　　عباس جوان برادرم

[illegible]

غرق بخون برادرم　　کشته بخون برادری [illegible] برادری
یوسف [illegible]　　[illegible] برادری

[illegible] آب [illegible]　　طفلک [illegible]
[illegible] برادری

مانده حرم　　جشن سکینه خرم　　[illegible]
[illegible] برادری

[illegible]

حضرت عباس

پس بیامد شاه اقلیم الست / بر سر نعش علمدار [illegible]

ناله عباس با صد شور [illegible] / اشکها گردید بر [illegible] جاری

تا رسید بر سر نعش دو تا [illegible] / گفت ای خواهر [illegible]

زینب اندر [illegible] / دید جسم [illegible]

ای برادر [illegible] چرا / [illegible] چرا

گفت خواهر [illegible] عباس [illegible] / [illegible] برادر [illegible]

سر [illegible] / [illegible] سرو سرفراز

بود [illegible] / [illegible] علمدار [illegible]

ای [illegible] / برادر [illegible]

از [illegible] / [illegible]

و [illegible] سکینه [illegible] / [illegible]

[illegible] علمدار سپاه / [illegible]

[illegible] / [illegible] بر [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / ای [illegible] ای علمدارم

[illegible] زهرا / [illegible]

[illegible] / ای [illegible] ای علمدارم

[illegible] / [illegible]

سکینه [illegible] / [illegible]

[illegible] سکینه [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] / ای علمدارم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

جرمم که جز انعام جز انعام نیست ... ندارم آنکه گدا ماهی عمر از جهان است

پادشاه همه مرغان هر روز ... مگر ... تاج حضرت سلیمان است

بوش سر ... الدر بیان ... مگر که منزل ما ... مهمان است

ندانم ... چرا از ... دل ... [illegible] ... حاجی ... است

... [illegible] ... که ... [illegible] ...

جانم شده ای رود روی روز ... مهمان خم شده ام ای دل ...

یارب ... جان ما ... تو را ... کشته ... جانان

... [illegible] ... که ... [illegible] ... گفتی ... جسم ... [illegible]

... گل ... منزل مبارک ... زنش ... منزل مبارک

... مهمان نوازی ... عزیز ... جا منزل مبارک

... زیب ... دیدگان منزل مبارک

... اگر تو ... شده ... منزل مبارک

... که ... منزل مبارک

... منزل مبارک

... شیخ ... گدای ... منزل مبارک

رباعی ... [illegible]

گفت ای ... [illegible] ... خانه ما ...

... ماشی ... زتو ...

ای ... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ...

... که ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

خوبا و زران وی که علیه ببرد خونش | یکی [illegible]

ای تی سراب ظهور [illegible] | داد و خورده [illegible]

ای شنه سراب [illegible] | بر خور ب دیده با خطره [illegible]

با [illegible] جراحت [illegible] آفتاب کرم | نگه رفت بیکر تو [illegible]

خاتم [illegible] دیده [illegible] چرا | ای [illegible] ظهوری [illegible] خواب [illegible]

ایا که ز تیغ تو [illegible] کرده جامه | بر خود [illegible] کن [illegible]

[illegible] بکر تو | چالدیت [illegible] خنجر تو

[illegible] قدر جدا [illegible] | دی فراق [illegible]

میان آفتاب کرد [illegible] | چراغ [illegible] نماده [illegible] تو

گریه چاک کرد قناعت | که [illegible] زیر تو

شب غربت [illegible] دار | که [illegible] تو

[illegible] | [illegible] تو

ز [illegible]

بابا لطف [illegible] رحم سرا [illegible]

[illegible] گردش تو بریده از رو جفا

بابا تو با [illegible] بی مهر [illegible]

چون شد که [illegible] عزاری [illegible]

بابا [illegible] کرده تو جا [illegible]

[illegible] کودکان تو کشتم خون جگر

بابا امان [illegible] شد تم شعار

[illegible] آن [illegible] جبین [illegible] افکار

بابا ز [illegible] تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۷۲ [illegible] خوالون [illegible]

الا ای [illegible] گل [illegible] جا [illegible] وقت [illegible]

تو ای [illegible] گل گلشنی تو با [illegible] و آب [illegible]

[illegible] جان که [illegible] کرا [illegible] جفا [illegible]

[illegible] دل [illegible] خورد [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible] نکشی وقت [illegible]

[illegible] ز جان [illegible] نشانی [illegible] بدامان مرا

[illegible] که کشند تو را [illegible]

[illegible] جان [illegible] ز هم کرده [illegible] جدا

[illegible] جدا کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] روان

[illegible] لعلکی با شتر [illegible]

نزن ای شتر توسی به روح دلوح تا زبان بزن از کتی تنبیه [illegible]

هاک عم ارزی

بس بود درد تیمی تو تنها زا برا رحم کن برمن و بر حال دل [illegible]

هاک عم ارزی

اخرای شتر [illegible] ولعش [illegible] ا جبی حال که افتاده [illegible] در [illegible]

هاک عم ارزی

کشته باب [illegible] لب اندر [illegible] روه [illegible] غم [illegible]

هاک عم ارزی

تاب بر [illegible] ایا [illegible] کوس [illegible] روحی [illegible]

هاک عم ارزی

[illegible] عمرا [illegible] در [illegible] خاک [illegible]

هاک عم ارزی

افشانش کند [illegible] تا [illegible] اکلند [illegible]

[illegible] هاک عم ارزی [illegible]

چرا [illegible] و [illegible] تا [illegible] در [illegible]

[illegible] صورتم شد [illegible]

نسیم [illegible]	مرا از دل شام جان در اه
[illegible]	که بوی غنچه باب و عبر اند
[illegible]	صدای شاه زاده [illegible]
بهار [illegible]	که [illegible] اکر ابد
مران ای [illegible]	سر راه [illegible]
و [illegible] وارم [illegible]	قبول [illegible]
[illegible] مزل [illegible]	دو باره [illegible] باجر [illegible]

٧٠

مولانا الواثق مظهر العجائب ومظهر الغرائب ومفرّق الكتائب
والشهاب الثاقب والهزبر الغالب ونقطة
دائرة المطالب اسد الله الغالب غالب كل غالب
ومطلوب كل طالب صاحب المفاخر والمناقب
امام المشارق والمغارب الذي حبه فرض على
الحاضر والغائب مولانا ومولى الثقلين الامام بالحق
والامام المطلق الى الحق امير المؤمنين علي بن ابي طالب

[illegible] در جواب سلام

گفت این کیستی [illegible] داری وطن گفت منم [illegible]
گفت [illegible] خرقه ای [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] دلبرش را گفت [illegible]
[illegible] ای [illegible] تو [illegible]

۷ ۷۶

۷۵

[illegible]

سکینه خواتون [illegible]

تو قابل از این چو جگر مکنی ما را بچشم هم نظر نکنی

جو پاره کرده ام [illegible] زتو دیگر نه [illegible] نا نا گریم [illegible]

دیگر [illegible] زنان [illegible] بیا [illegible] و [illegible] کرد

خدا [illegible] که بود زردی [illegible]

کنان [illegible] آنا [illegible] زردی [illegible]

[illegible]

ای وای [illegible] ای [illegible] سکینه ام کو

[illegible] گوار [illegible]

[illegible] روان بود هر دم [illegible] در [illegible]

ای جان [illegible] کجایی همشیره [illegible] کجایی

[illegible] جان [illegible] یا [illegible]

ای [illegible] یا کم زرد ای گل کجا [illegible]

[illegible] نا چار زردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

چهل تن [illegible] چراغ [illegible] آمده

شاه مرا [illegible] آمده

ز رحمت [illegible]

ز رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس [illegible] حرقه [illegible]

ای سرو چون [illegible] | [illegible] که جوان [illegible]

بخت بلند [illegible] تا کجاست | [illegible]

ای سرو چون [illegible] در کجا | که [illegible] دیگری [illegible]

چشم [illegible] که [illegible] | [illegible] لعل [illegible]

[illegible] ز لعل [illegible] تو | ز دو چشم [illegible] جان تو

ز [illegible] تو | [illegible] ای [illegible]

[illegible] | [illegible] چوب [illegible]

[illegible] | [illegible] ای [illegible]

[illegible] | [illegible] چشم [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

مجلس [illegible]

[illegible] لعل [illegible] | [illegible] دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] کشته [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] در کجاست | [illegible] در کجاست

[illegible] در کجاست | [illegible] در کجا

[illegible]

[illegible] | خراب [illegible] جهان [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] خراب [illegible] | [illegible]

[illegible] خراب [illegible] | [illegible]

[illegible]

ای غم که بتشم مرحبا · کتوی کشته نبود [illegible]
مرحبا [illegible] ابر زود بلبل [illegible] بهار دیسکا کردن [illegible]

[illegible]

دیگر بیت

ساقیا [illegible]

ای [illegible] زد بهار مجلس که [illegible]	می بیار و می بیار زود زود
ساقیا بیده که [illegible] رشد	که برادر و در و [illegible] زار شد
[illegible] بیده اکر [illegible]	بیکر با [illegible] کن [illegible] شد
[illegible]	[illegible]
ای [illegible] محروم [illegible]	سر بر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] غمکسارم	بیا بنشین وصحبت با تو دارم
فلک [illegible]	[illegible] الده وقد [illegible]
اکر [illegible]	هلاک [illegible]
هلاکم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
دکر [illegible]	[illegible] قران [illegible]
[illegible]	[illegible] احوال [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

وصف ماهی [illegible]

نشان آمد که ما ماهی بگیریم | وصف ماهی چو گوییم آنکه گیریم

[illegible] سال آمدیم از [illegible] | نشد [illegible] و [illegible]

[illegible] در آن [illegible] | نشان کاه [illegible] چو کور [illegible]

[illegible] سال [illegible] | [illegible] آتش [illegible]

اگر [illegible] | اگر [illegible] رای [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] روانه

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | وصف [illegible]

[illegible] | سال [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | روان گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] ردی [illegible]

[illegible] ردی [illegible]

[illegible] | [illegible]

امیرالمؤمنین ... السلام ... [illegible]

نفسی علی زفراتها محبوسة — یا لیتها خرجت مع الزفرات

[illegible] اضطراب — [illegible]

لا خیر بعدک فی الحیاة و انما — ابکی مخافة ان تطول حیاتی

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

از دار دنیا کردم کناره [illegible]

[illegible] شاه ولایت [illegible]

در خانه [illegible] — [illegible]

[illegible] — از [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

از ظلم [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] کردم [illegible] — [illegible]

[illegible] — هر جا که باشم [illegible]

[illegible] — در دل [illegible]

[illegible] — در خانه [illegible]

[illegible]

فاطمه علیها

روز و شب چشم براه ... کردارم قلعه در چشته ام ...
در بیابان رنگر جاسم دامادی ... غرض ... مرغ ...
کز فراغت ... دم ... گشته ... فرید ... معانی
از ره ... عشق ... بال و پر ... گشته شد
اگر ... از ... غنچه شد ... دست ... فاطمه ... دستلار
بلبل ... زنواشه ...

... زر ... تقدیم
... علیها ...

... که ... بیا بیا که ... از عمر ... فتنان ... ام
... بود که ... گری تمام ... اهل ... ربانی
... و ... خورد ... گشته ... سلام ... اعلیم ...
... عزم ... محبت ... شکفته از ... عشق ... جانت ...
... سر ... خدا ... یک لاله المشیر ... دوازده ... جد
... که ... نور ... هست ... عروس قاسم ... اکبر
... و ... عمو ... زنانم ... نو ... دارد
... جلید ... از پدر ... دارم ... اکبر
... تو ... که ... حال ... شد ... اصغر
... ساقی ... یا ... بزد ... اگر ...
... که ... اکبر ... قاسم ... یوسف

سوز و اعنه ناسی ...

کرم اول حال زار بلحه | حال حیم اسکبار با محه
ان یکی در وطن با زور | چپی از هجر پدر خون بارود
از فراق مسون اکرشی | بود سودای محب اندر سرشی
بود غافل زانکه اندر کربلا | کشته اکر کشته تیغ جفا

چه نوشتی نوشی اردرب | برسیم نوشته اکر کتابت
در مرم الیعه در ماه محرم | در کربلا شده دعای شیون
دشت کلوم از تن حیوانشد | با عمر دیشتی عزا اشد
خدا لعا چه عشتو دل پدرم دلبر | به این نمونه عکمکی خبر در عطرداری
خدا بحال پدر زارم مردم | که از زردی مرادر در بر کل بردم

نوشته بود کاهی باب زار فکارم | هنوز خفته به بستر علیل و بیدارم
فراق بهدم و هجر تو بشاید حق الیک | ز رنگ دیده دو اخون دل افزاید
پدر به شد که زدش رحمت و دل ببرد | مرا نهادی در غضب و دیده پر سینه
پدر اکر بشدی اکه زجان ببردن منی | در این جهان بیو معلوم کشته بردن منی
پدر بیا که ز محنت غریبی دو دلکرم | اکر زود بیرم ز غصه بمیرم
ز تاب کردی اکر پدر نباشد بیحیم | ز شوق دیدن اصغر شیده جان بلبم
شنیدم شد قاسم بکربلا داماد | تو از زبان عمو اورا الکو مبارک باد
پدر چه شد که نیامد برادرم زوفا | مرا نزد تو ارد بهوشت کرید و بلا
تلک بجمود ه زنهر بوشنیه در پدرت | ترانم الکه چه اندر کوشیا نی بهشت

تا کی به سر راه فراق تو نشینم | نا خسته بکویم که نیامد رس
سوا فات شعر زنو نوشت سوم نعت | ...که اکر بیا بید بیو بر
تا زدی کرد یدنهان ز رنج | زخم هر تو خون شد جکر
تا زدی کرد ... تنهای از حرم | ما ما تم تو از جس جکر

نوشت بود که بابا صبور بیارم　　در انتظار روز وصلت ای پدر گرفتارم
نوشت بود به عباس برزره داری　　عمو بیا ز ربابم ز غصه بردار ی
نوشت بود دگر العلیله صغرا　　شوده وعده حلا یقا ای پدر بیا دیگر
نوشت بود به قاسم سرعلم بشار　　عروسی تو بکربلا مبارک باد
نوشت بود که ای نور چشم شیر　　به نوس عوض علی فو ... صبح
(ا) با سادر ... بیا ... مرا ... ره با ...

اندوه وطن ... بیارم ای پدر　　شود ... چه ده بریشار م ای پدر
رفتید کربلا و نگفتید که در وطن　　فرزند علیله ... ای ...
تا کیه ... اکبر ز کربلا　　تا ... بریشتش ... دارم ...
گویا که کرده ... فراموش از نظر　　عباس ای ... دیدارم ای پدر
ز ... اصغر نوقیل ... در شب　　تا ... بریشق ... بیارم ای ...
یکباره ... برادر ... بارد　　دارم شکایت بسیار ای پدر
جانم ... ربه ... انتظار　　از ... جانم ...

گفت کای مرغ چه داری خبری　　از چه آغشته بخون بال و پری
بهر چه خورده چنین افتان شدی　　سرف آتش ... دل و جان منی
آتش ... ای مرغ ... بریجگرم　　باب کجا رفتم بود اندر سفر
جمیل عزیزان همه همراه او　　جنم ... در راه او
این همه ... دبستری　　... چه ده مرا یاوری
با تن بیمار ... مبتلا　　... کربلا
امده جانم بلب ... آشنا　　سوختم ای مرغ ز سوز فراق
حال توام ... سرای که　　در ... جدای ...
این همه ... جالم　　این قدر ای مرغ مسوزان دلم
تا شکر ... چون دل من بال تو پر خون ز جیب

جد بیا آ ... گرداده　　فاطمه بابم ز سفر آمده
جد ... رحم بحالم نما　　مردم از این غصه ... نما
... با ... چه خبر　　که ... دارم ... دنیا

فاطمه علیها جواب مرغ

گفت کای کشته بغم مبتلا | ما صدم و هم رسم [illegible]
ما صدم درشوم سوز ملال فغن | ما نه من خون [illegible]
[illegible] ای فاطمه با حال زار | تا که بودن از [illegible] انتظار
[illegible] | باب تو باید دگر از این سفر
[illegible] خون تن [illegible] | تشنه [illegible]
[illegible] کرد غش | باز هوش آمد [illegible]
[illegible] | [illegible] خدا جرعه [illegible]
کس [illegible] | کشته لب تشنه [illegible]

مرغ

گفت المرغ چرا [illegible] | داد از [illegible]
باز گو [illegible] | داد از [illegible]
گفت ای فاطمه [illegible] | داد از [illegible]
ما صدم [illegible] | داد از [illegible]
[illegible] گفت [illegible] | داد از [illegible]
[illegible]
گفت ای فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا ذالجود و المجد و العلی | تبارکت تعطی من تشاء و تمنع
الهی و خلاقی [illegible] | الیک [illegible]

[illegible] العلیه [illegible] فاطمه
الی [illegible] علیه الاف التحیة و [illegible]
[illegible] و علی [illegible]
و علی [illegible]
علی [illegible]
و [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible]
[illegible] | [illegible]

شام بیمار قرین

چه خوش است در این شهر جهان ظرف
شبیه ناله طارست و نغمه عندلیب است
اگر چه خدمت [illegible] عمله روز عید بود
که وهم های زبان تا خیال تنگ است
غریب زبان هم مهمان تا
گر غریب وار زما در این بلد تنگ است
چرا ز بیدنا [illegible] چرب ای مردم
گر دیان غمار زرد چهره ما تنگ است

بیمار گشتن امام زین العابدین

بر گرد و حلقه [illegible] دل [illegible] جانم [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] سوی [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] داری تو [illegible]
[illegible] که [illegible] کافر گرد [illegible] چه [illegible]
در [illegible] زد [illegible] [illegible] بسته [illegible]

در شکسته [illegible]
السلام ای باده شاه حسن جانی السلام ای والی [illegible]
السلام ای کشته ره خدا السلام ای شهریار [illegible]
السلام ای اول هم آخری السلام ای باطل [illegible]
السلام ای کشته تیغ جفا السلام ای آنکه نام تو جانی

زیبا و خرابه زینب در دل کرد | زیر گرد باشم محرکه بیان حال
بیا با و اگر بکوی شهیدان گذر کنی | بر کوی با جای عزیزم که کیف حال
بر گو خبر به منزل ... عیال تو | یا شوی تعال ... ایها الهلال
روز شبانه گرسنه به سر برم | ... روز دارم ... رفیق و عیال
خرما نان برسم تصدق ... | بر ما ... رسیدست صدقات ... حلال
لا سیما سکینه که دارد ... | و رد زبان خویش که یا عمی لعال

آن ید ... در جهان ... زینب | ... در ... جوانی دل زینب
گشته شاد و دلش ز رنج زمانه ... | از ... به سر رسید ... زینب
... که ... و ... شط | ... جای ... زینب
... ... | ... سر ... بدن شد ... زینب
... ... | ... زینب
... شاه ... ... | ... زینب
... ... | ... زینب

زینب چه دید ... ابر ... خون | چون ... در ... تن ...
... ... که چند | با ... ... چون
گفت ای ... ... ماننده ... | ... که در ... بود ...
... رفت که ... | ... ...
با جواب بودم ... ~~گشته است ... با جواب بوده~~ ... ...
گر ... قامت ... بر ... | ... ...
گر ... ... | در این ... ... چون
ا جواب بودم ... گشته شاه | با جواب بوده ... ...
زلفت ... که جان ... | ... ...
... ... | ... ...
... ... | ... ...
چون خاک چشم ... | ... ...
... ... | ... ...
ای ... ... | ما ... ...
... ... | ... ...

پس از واقعه فاطمه صغری (علیها)

گفت صغری ای جگر خون [illegible] ای عمه اگر [illegible]
چه بگویم که [illegible] از زرد [illegible] اول که تو [illegible]
[illegible] از آن به که [illegible]

[illegible] اول [illegible] در ایام [illegible] که [illegible] فراق [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] کنندم [illegible] اول [illegible]
با [illegible] اول [illegible] گفتی که [illegible] خوب چرا [illegible]

ای برادر [illegible] که [illegible] با [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] غم [illegible] گشت [illegible]
[illegible] تحمل [illegible]

روز [illegible] شب [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] دل [illegible]
[illegible] که [illegible] دل [illegible]

[illegible] شب روی تو [illegible] در [illegible] زبان [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
تو [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عدان [illegible] زبانه [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
گفت [illegible] اگر [illegible] [illegible] آنکه تو [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] جگر [illegible] از [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] هر که [illegible]
سینه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] یکدم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

سا واقعه

[illegible]

[illegible]

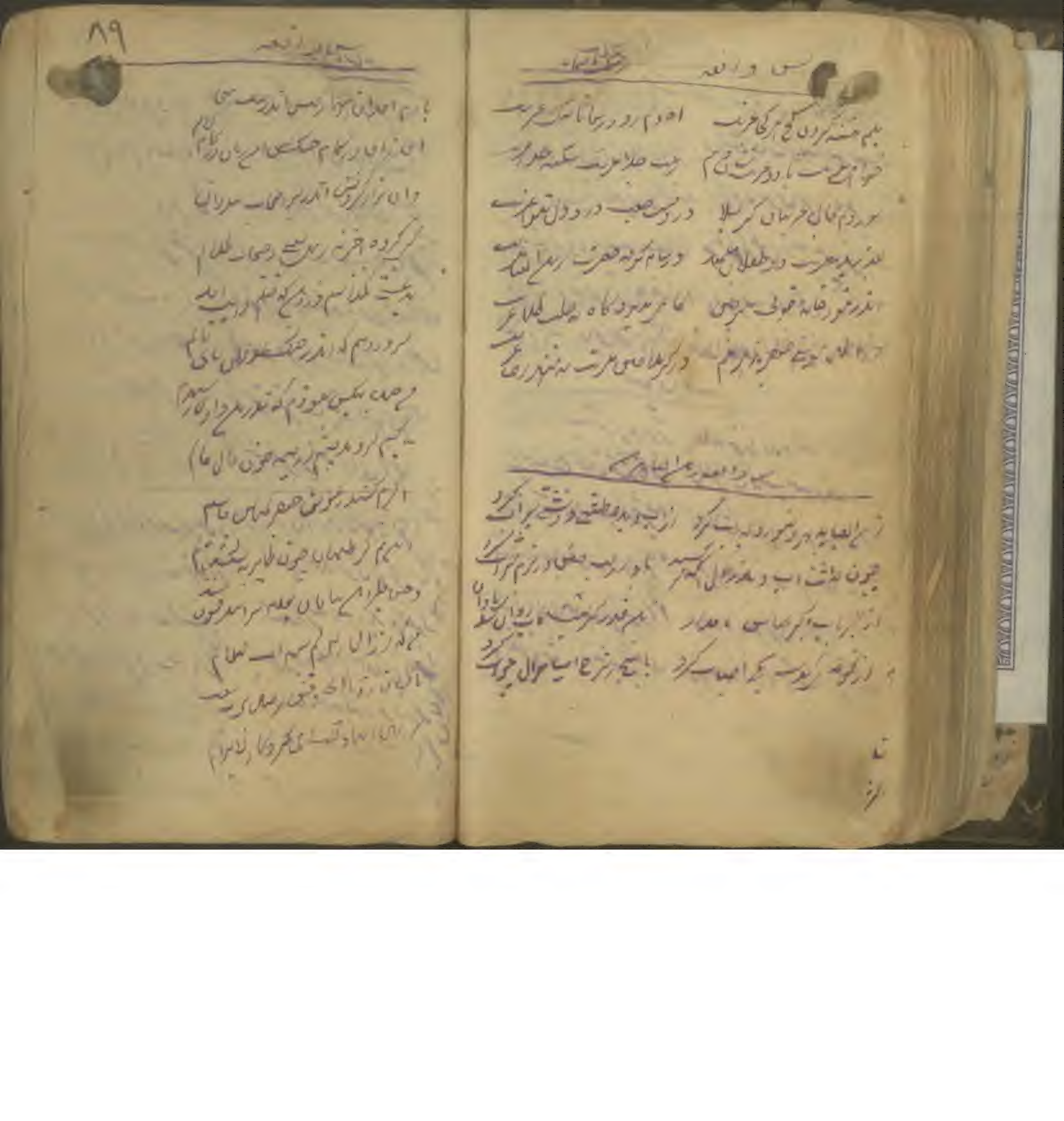

بیا رویم دلا سوی کربلا حسین | بپا کنم در آن غم سرادق ای حسین

بیا رویم به بینیم ما جنازه کجا | [illegible] جنازهٔ شه [illegible] ای حسین

بیا رویم ببینیم ما بریده کجا | [illegible] حلقوم [illegible] ای حسین

بیا رویم ببینیم زیر تیر خنجر | [illegible] [illegible] ای حسین

بیا رویم ببینیم قتلگاه جان | که [illegible] [illegible] ای حسین

بیا رویم [illegible] | کجا جنازه [illegible] ای حسین

بیا رویم ببینیم [illegible] | [illegible] ای حسین

بیا رویم ببینیم زینب افگار | [illegible] ای حسین

[illegible] چرا | [illegible] [illegible] چرا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] جدا [illegible] | [illegible]

کرد یعقوب [illegible] یوسف [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] ای شاه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] یوسف گم گشت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

پس واقعه

بود طفلی رضیع در حرم آل | صبح حلق ظمی و چه [illegible]

روح او معجزه کبری از اسم [illegible] | عمر گر ماه و لیکن [illegible]

تشنه و بدنش ملال و بقدر [illegible] | از سرا پرده روان جانب [illegible] گردم

مادرش غنچه خندان برش نهاد | گفت این شیرخوار را [illegible] باد

بعد از آن آن حرم [illegible] | غنچش را بحضور شه [illegible] رسانید

شه دین گفت که ای [illegible] | ای [illegible] از [illegible] اعدای

[illegible] که [illegible] | در [illegible] کردم

[illegible] نه [illegible] کرم | [illegible] دلا [illegible]

نوحه

[illegible] در [illegible] اورده [illegible] | [illegible] در بحث [illegible]

گفت ای [illegible] کرای کمی اعدای | [illegible] قوم کمی اعدای

گفت [illegible] که [illegible] و [illegible] | [illegible] تو [illegible] سرا اعدام

[illegible] تشنه شده مهر تو [illegible] | [illegible] خوبی تو [illegible]

[illegible] بکایت شد [illegible] | [illegible] حال [illegible]

[illegible] | [illegible] خود [illegible]

[illegible] | [illegible]

پس واقعه دخل

۹۱

حلق [illegible] ردیا [illegible] | [illegible] که [illegible]

مکش تو [illegible] | اگر [illegible] حرم [illegible] که [illegible]

[illegible] دست [illegible] قطع کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] ایات [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] | [illegible]

وال رسول الله [illegible] | وال [illegible] الجلات

وال [illegible] | وال رسول الله فی [illegible]

ای [illegible] کریم و خالق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

أفاطم لو خلت الحسين مجدلا
وقد مات عطشانا بشط فرات

إذن للطمت الخد فاطم عنده
وأجريت دمع العين بالوجنات

أفاطم قومي يا ابنة الخير واندبي
نجوم سماوات بأرض فلاة

قبور بكوفان وأخرى بطيبة
وأخرى بفخ نالها صلوات

وقبر ببطن النهر من جنب كربلا
معرسهم فيها بشط فرات

[illegible]

او را خواب ديد بدين حال بد شب ديگر در خواب
ديد بدو جاهاى خوب پوشيده سر الاكر ز بدو شعر اندر
شعر چرا اندر تحسنه شدم سر الاكر و بدان شعر كه

لا أضحك الله سن الدهر إن ضحكت
وآل أحمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم
كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

نفسي على زفراتها محبوسة
يا ليتها خرجت مع الزفرات

لا خير بعدك في الحياة وإنما
أبكي مخافة أن تطول حياتي

فلما رأوك ثابت الجاش غير خائف ولا
خاش نصبوا لك غوائل مكرهم وقاتلوك
بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده
فمنعوك الماء ووروده وناجزوك القتال
ورشقوك بالسهام والنبال وانت
مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات
قد عجبت من صبرك ملائكة السموات
فاحدقوك من كل الجهات واثخنوك
بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح
ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر
تذب عن نسوتك واولادك حتى
نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض
جريحا

نماو انت من علیک صباحا و مسا
والا بکینی لک بدل الدموع دما
واسرج فرسک الی خدامک قاصی
تماصدد حما [illegible] اکیا طلاما بنی الغسابر
جوادک بطا محزنا ونظرن سرجک ملویا
زن من الحد ونا شرات الشعور
علی الخد ود لاطمات للوجوه سافرات
وبالعویل داعیات وبعد العز مذللات
والی مصرعک مبادرات والشمر جالس
علی صدرک ومولع سیفه نحرک
وبالنفس علی شیبه بیدیه

هزار حیف عمر... در روز عاشورا که یا رب ز نام ... کربلا
کردی ملاقی ان ... شا لابد یک ... کل جان یا حیدر

هزار فرقه ... وقص دگر نه تو نظاره کرده ... عمر تو
کو ... در ... روی سینه تو لابد یک ... کل جان یا حیدر

شدی تو کشته ... فرزند با یاران ... هزار حیف ... ساحد
سر ... تو اندر ... دهان ... لابد یک ... کل جان یا حیدر

روا شود که طفلان ... یاور ... طفلان ...
... کرده ... بیمار لابد یک ... کل جان یا حیدر

... عاقبت است ... جان ...
... جنگ دم ... لابد یک ... کل جان یا حیدر

الصلاة

لقد قتلوا بقتلك الاسلام واعطلوا الصلاة والصيام

لقد اصبح رسول الله موتورا ولما ذا كتاب الله

مهجورا فقلت ما عليك عين قرحت ... سرول

زيارت امام زمان

السلام عليك يا من نحره منحور وصدره مكسور

السلام عليك يا جثة عري بالعراء

يا من دمه غسله وشيبه قطنه والتراب كافوره ونسج الرياح اكفانه

السلام عليك يا سليب العريان والذبيح من القفا

السلام عليك يا من شيبه بدمه خضيب وخده تريب ورحله نهيب في كربلا غريب وحيد

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته
المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه
المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره
في السماء والارض الذي خلق الخلق بقدرته
وميزهم بحكمته واحكمهم بعزته واعزهم
بدينه واكرمهم بنبيه محمد ص ثم ان الله
عز وجل قد اخل المصاهرة نسبا
لاحقا وامرا مفترضا نشج بها الارحام
واوشج بها الارحام والزمها
الانام قال عز وجل وهو الذي خلق من
الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان
ربك قديرا فامر الله يجري في قضائه
وقضاؤه يجري الى قدره ولكل قدر
يجري الى اجله فلكل قضاء قدر ولكل
قدر اجل ولكل اجل كتاب يمحو الله
ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب

يا نسوة ابشرن بالمهاجر
واذكرن ما لحسن في الحاضر
واذكرن رب الناس اذ خصها
بدينه مع كل عبد شاكر
والحمد لله على افضاله
والشكر لله العزيز القادر
سرن بها والله على ذكرها
وخصها منه بتطهير طاهر

فاطمة خير نساء البشر
ومن لها وجه كوجه القمر
فضلك الله على ذي الورى
بفضل من خص بآي الزمر
زوجك الله فتى فاضلا
اعني عليا خير من في الحضر

اول ام سلمه چنین خواند
سرن بعون الله يا جاراتي
واشكرنه في كل حالات
واذكرن ما انعم رب العلا
من كشف مكروه وآفات
فقد هدانا بعد كفر وقد
انعشنا رب السماوات

(بدن خط خورده) وشكرنه فيما صنع واتي

بارك لنا واحفظ محبا عند ما

من لطف يا قاضي الحاجات

واها هذا العيش واها بها

دوم ام ماف دختر ابي طالب بوده
ان اباها سيد الانام
وانها مليكة الايام
ونعلها سورة الاحكام

سوم بنت زبیر بن عبدالمطلب دائما بخواند ثم داها

لو اننا نلنا المنی نلناها

ان اباها وابا اباها

قد بلغا في المجد غاياتها

بر سیده زنان سلام و ابقا الله

چهارم حفصه دختر عمر [illegible] خواند

یا اخوات ان [illegible] مصابیح الدجی

[illegible]

ومن بها الناس کلهم اولیا

لو لم یکن للمصطفی وصیه

لیس له في الدهر کفوا ترتجی

پنجم عایشه دختر ابابکر [illegible] خواند [illegible]

ان اباها کان خیر الناس

وامها ملیکة الاجناس

وعمها الحمزة والعباس

[illegible] وبعلها ذو شدة والباس

ششم ام ایمن [illegible] خواند در [illegible]

طوبی لها سیدة النساء

ان اباها کان خیر الانبیاء

وبعلها سیدة الاوصیاء

طوبی لاهل الارض والسماء

واهاً لحسن العشق واهاً واهاً

گفت سکینه غمش حساب ندارد   جمع من نسخه خیالی جواب ندارد

در دل من هر کس نبود که تاب آ   وای بر آن کودکی که آب ندارد

خیمه عجم آمیزم چه سایر سرها جون شد آینه که اضطراب ندارد

باید دگر بیا به سایه خیمه   بیکر تر تاب آفتاب ندارد

رو بسوی سرا الیاس کن که   باروی او طاقت طناب ندارد

کرد از سنه دل کربلا جه ای جت   گشته عیان در زمانه شور قیامت

کعبه بکربلا رفته قامت   دیدیکه نو داری قدا نیست دلا است

دانیم شهر آست که منعم کرات

کرده فلک چون خجسته دل جگر کرد   از وطنی او را هر ره بدر کرد

در دم بیت الاغم بسیرت کرد   هرکه تماشای روی چندی خبر کرد

سینه سپر کرد پیس بی ملامت

گر نفس شاه که بر تو روشن خدا تن   از بر حرمت مفارقت نکرانند

خود نه یهانی غرفه بر تو ای جانند   اهل فریقین بر تو خیر کنند

گر تو روی درجان کلاه عزات

کلاه شیخ بجه یکی بنشستم   یک دم از این آرزو بعیر نرسیدم

داد اجل گر امانم بدم   عمر نبود رنجه عاقل از او نشستم

با غم غربسرای نوحه

سن واقعه حسن

از دو لطفت اندرون نور نشینی — نگاه کیفیت حسن کمالی حسنی

بر زبانم حسن نیست دل افگار — زهران لطفت عیب الکمال

لمحه لحظه گر حسنی گر عشق — ز حس واحد با سا آن خوش لطفنی

گر زلبهای حسن خوش جگر — خور دولتهای حسن خوب [illegible]

[illegible]

نصیحت

نصیحت که جای [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۸

ای که از مهای [illegible] گشت — در نفوذ فصان خندان [illegible] گشت

در نفوذ کس نکته در زبان یار زند — او ز خرد و غنچه دا [illegible] گشت

ای [illegible] معبود و نقره [illegible] — حیا دیده و خوف دو دیدن [illegible]

[illegible] بر سنگ حلال [illegible] — [illegible] چشم کور گشتن [illegible]

حافظ

قیمت در گران مایه ندانند عوام — حافظا گوهر یکدانه مده جز بخواص

هر که ملکها رفعت کنان — گوش بدار و بخود گوش مال

زنده دلان مرده [illegible] که گشته اند — آنکه بدار و بخدا استغنا ال

عمر کنک خوب دیده و عالم تمام کرد — من عاجز از بیان [illegible] شنیده شما

زنده [illegible] جیفه رفتت محمل گر [illegible] — به که بر تقبیل الحمل گو [illegible]

بشنو این نکته ز [illegible] — تا که [illegible] رشته [illegible]

[illegible]

سجع کر او شناد [illegible]

در سخن کر کند سجع — قوه نطقه [illegible]

ای بکس عرصه شطرنج نه چولان که تو رفت
عرضی خود ببری و زحمت ما بیداری

جا نیکه عقاب پیر بریزد — از پشه لاغری چه خیزد

بلبل به باغ چیده برای نه خفته — هرکس بقدر همت خود خانه ساخت

این سخن از بس طویل و ثقیل — زنده راکفتم نهاکردم فضول

[illegible]

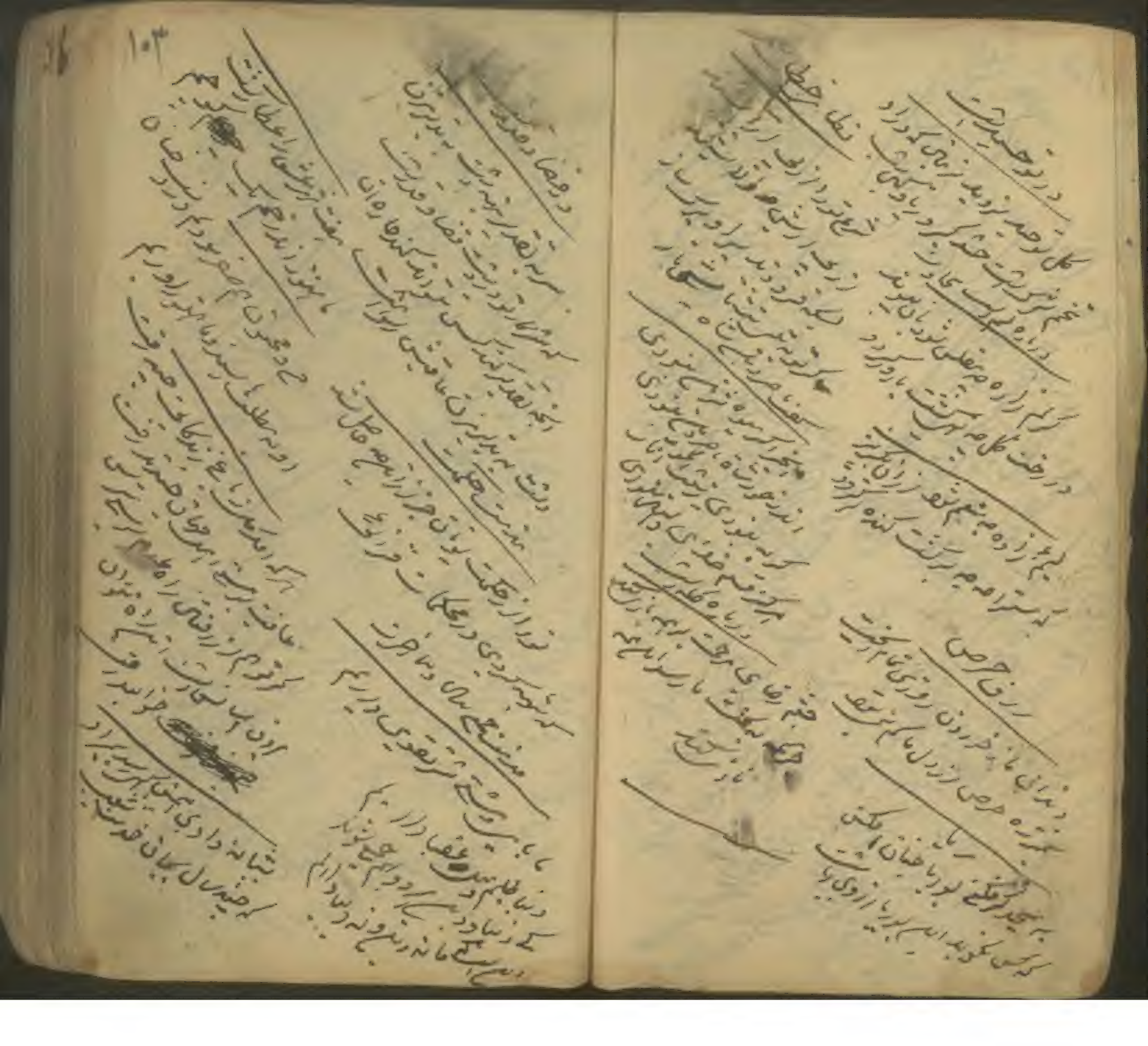

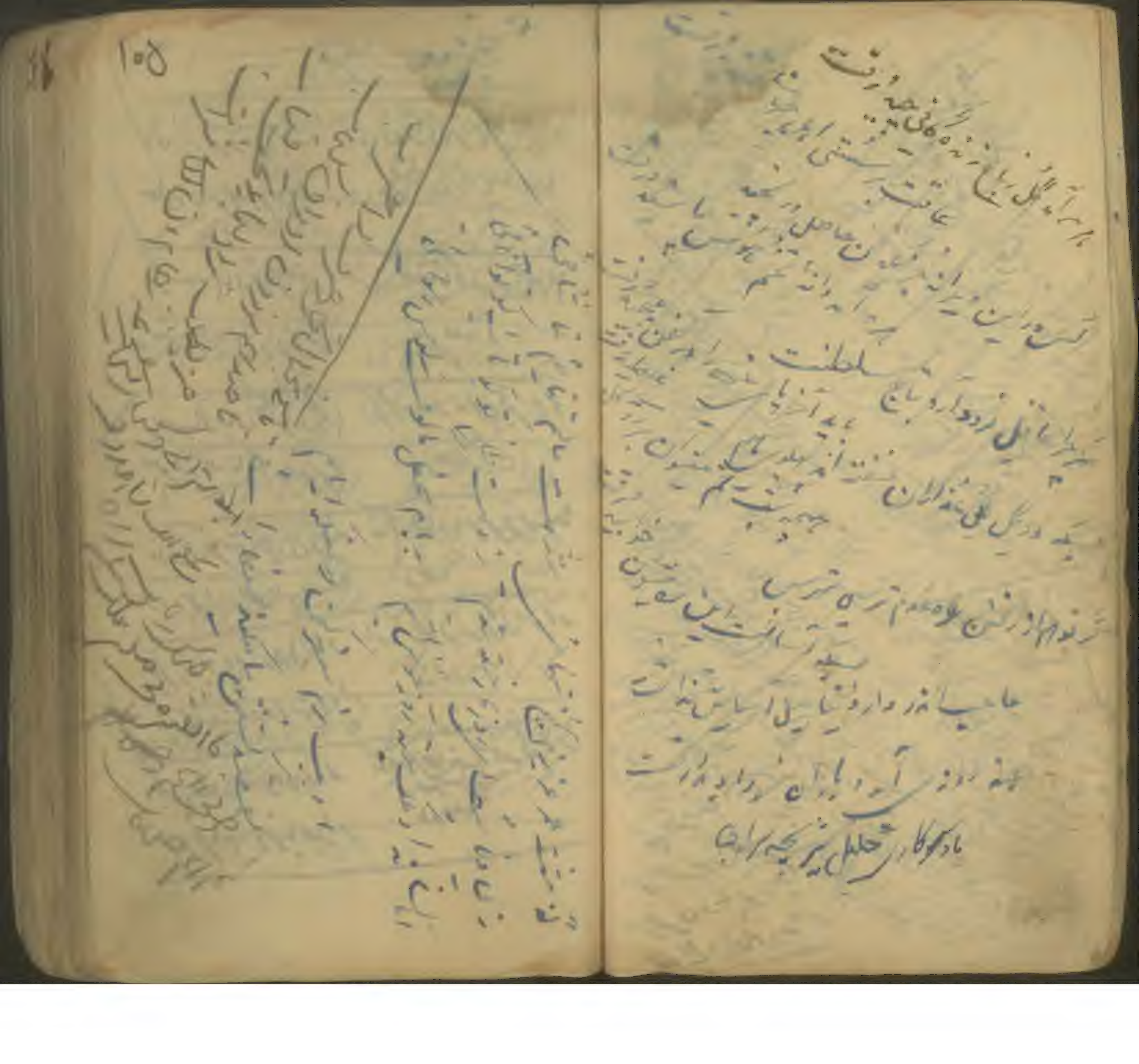

اهل قم بدر خانه ات — ای لعبدای تو کاشانه ات
خلق تمامی به ویرانه ات — نا د علیاً علیاً یا علی

رسیدم ناله قمر بگوش — نشنید کسی تا کند او در آغوش
بشنوم از مردم ارزان [illegible] — نا د علیاً

زینب خونین جگر بیدر و حرم — گر که بیاید به برم قمر
نعره زند تا که به بیند سرم — نا د علیاً

غلغله از عرش فرودن بر شد — خاک جهان بر سر [illegible]
در دو چرا عارض حیدر شده — نا د علیاً

قمر زجای شه دلدل سوار — بار دیگر شو تو به دلدل سوار
تا بر کنایت بردم بنده وار — نا د علیاً

قمر زجای شه والا بیا — یکقدری جانب مسجد گذار
بزن محراب ز تو [illegible] — نا د علیاً

کو به جهان فارغ از جمع عام — امروز مسجد هی شه تمام
یا درملا شد مرا صبح شام — نا د علیاً

[illegible] — هر دو [illegible]
غم خویشان [illegible] — نا د علیاً

سر شد از [illegible] — [illegible]
داد [illegible] قتل — نا د علیاً

دلدل [illegible] — [illegible]
[illegible] — نا د علیاً

خلق تمامی [illegible] بهار — [illegible] ابر بهار
[illegible] — نا د علیاً

گر که [illegible] — کاش [illegible]
تا [illegible] — نا د علیاً

[illegible]

نسیم [illegible]	مرا از [illegible] مشام جان [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

ای شه مظلوم حلقی وا رهی — بیکس و محروم حالی وا رهی

دیده‌ای چون دیده یعقوب نشت — طاقت و طاقت ز دوست [illegible]

[illegible] پس آرد چون خوب سرشت

ای شه مظلوم

خوب بود عالم راز نیاز — بخش برادر و پدر و مادر و یار

[illegible] ز شرح کن کنار

ای شه مظلوم

[illegible] ز شفا — شرم [illegible] خدا

[illegible] بر سر [illegible]

ای شه مظلوم

[illegible] تو شد [illegible] — روی زیبای [illegible] تو شد جای

[illegible] چون نقش تو شد پای — ای شه مظلوم

[illegible] ما [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

کای غریب الاوطان ای ز وطن آواره

بای سبب الغربان ای جسم پاره پاره

اخرای جان برادر تو ز ما کردی کناره

زار از چون [illegible] شد چه کنم چون [illegible]

تو بکربلا به حالت [illegible]

ای الغریب الاوطان

[illegible] بزم مجلس عام [illegible] غریب [illegible]

تو [illegible] اگر با کام [illegible] خوار

ای الغریب الاوطان

[illegible] عروان [illegible] ایران

تو [illegible] قرآن ترجم پاره پاره

ای الغریب الاوطان ای ز وطن آواره

ای مرکز دایره امکان
وی زبده عالم کون و مکان
تو شاه جواهر [illegible] بنده
خورشید [illegible] پنهان
[illegible]
در گاه [illegible] بود
تا [illegible]
تا [illegible] راه
[illegible] ملک [illegible] راه
ای [illegible] از جاه
تا [illegible]
[illegible]

[illegible] الست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دل
[illegible]
[illegible]

یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
[illegible]

[illegible]
یا رب [illegible]
یا رب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

س و احوال [illegible]

دختر شاه عجم بانوی سالار عرب — گفت با نرگس خود [illegible]

از عراق آمدم از کید [illegible] عراق — به حقیقت شدم از عشق [illegible]

[illegible] — [illegible] قوم [illegible]

[illegible] وصل [illegible] — [illegible] جفا [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — دختر شاه [illegible]

[illegible] — [illegible] خره [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] جفا [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] جای تو [illegible]

[illegible] لطف [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] دل [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

زینب کعبه [illegible]

[illegible]

زینب خروشید   نوحه انجم

خرم جای مطلع جبید [illegible] ال داد   شد [illegible]

حکم چه چاره دارم پی بلای گریان   گر [illegible] جهان بام [illegible]

نه مادر دارم نه پدر اکبر دو [illegible]   [illegible] غم ما زمانه

همی رفتم به همراه [illegible] قرانه [illegible] اکبر را به [illegible]

اکبر دلنکر [illegible]

ای مادر ما را در این صحرای [illegible]

ای مادر دیگر [illegible] تو ما را [illegible] ندر روی [illegible]

[illegible] عمت زینب [illegible] ندر روی داماتش

[illegible] در که [illegible]

[illegible] مادر [illegible]

[illegible] نعش سید [illegible] که بود [illegible]

[illegible] السلام علیک   ای هلال [illegible]   تو خفته به [illegible]

[illegible] خاک [illegible]   تو خفته [illegible] اکبر خواهد [illegible]

[illegible] خواهد شد   [illegible]

یا حق آیا تو مادام آرزش   بر سرم حرز تو گاهی نه بس
یا حق کفیلی که در ماندهٔ فریادرسم   یا حق در ماندم آیا تو مادام رس
محو عطا با کرم غم خوارت شم   سرا زکف حاک
ای جهانی جهان جهانیان را رحیم
صد از تو که ارباب وفا را آشنائی
ما ما زتو یا سیم نه ما را آشنائی

در حرم بنشسته با جان فکار
نه زنو با وجه شب تار   نزد نزد یا بنماده و در رکاب
احمد از خلوت برون با خطر   سرمرا احمد فان از تحال
سرو قامتی که در بیت جلالم کنی حلال   کسی عروس مادرم خریساً؟
سرو در حب نزد یا تو را صدا

باز در عرش برین یک غم و زاری
شیعیان را جگر از زخم الم کاری شد

در فلک خون دل از چشم ملک جاری شد
چرخ از خون شفق یکسره گلناری شد
وای عیسی کشته شد شوهر زهرا کشته شد

کشتی دهر از این غصه بگرداب افتاد
که علی غرقه بخون گشت و محراب افتاد

چه بهر جان تاب شیعیان افتد
روز روشن بنظر تیره تر از شام آمد

آمد ایام غم و عیش بانجام آمد
بانگ جبریل ز عرش از ره اعلام آمد

که ز شرق جفا فرق دین را شکسته
مرتضی مرشد جبریل امامی را کشتند

زینت زار چه زهرا ناله جان سوز شنید
زینب از بچه غم زهی صبر [illegible]

سوی بابای حسن جسم ز زهر [illegible]
کو حیدر ز جا شام شد صبح سفید

از ملک ناله باواز علی می شنوم
از ملایک خبر قتل علی می شنوم

اندو شهزاده هم دیده نم ناک زدند
خاک کردند بسر جامه جان چاک زدند

آتش از آه درون بر دل افلاک زدند
سوی محراب قدم با دل غمناک زدند

در محراب پدید که خم گردیده
مرتضی کشته شمشیر ستم گردیده

اندرون دم تن اطهر و بی تاب و توان
چون به فرق دیک پرشتند عیسی گردیان
بر دوش برداشته گشتند سوی خانه روان
بگذارید بتوم خود سوی خانه روان

کس نبا داره جانه زمن پیش افتد
که دل زینب از غصه بتشویش افتد

گشت در خانه چه جان آن بدن بی جان را
خواستندی تیله جسم حسنی نعمان را

دید نعمان چه سرو سر و راستن و جان را
زد بسر دو دست و زجان کرد بلند افغان را

گفت زینب در رو که ظاهر شده عیب در زبان است
نیز در ملک غریب دیگر تنها مهمان است
زینب سخن در حرم فغان و فغان در هر جای
حسن از شدت غم آن سخت فرو خون زرد و
عمی
زینب زار برادر ز درد دل مشوق و ستایش
اشک غم خون است که جاری میشود از چشم عمی
چشم بگشود شه دین و شوش بنگریست
هم گریان حسین و پدر برادرم بگریست
گفت ای جان پدر اشک مریزان زینبش
که برای تو مرا خون رود از دیده تر
نیست یک زخم مرا بیش ز شمشیر و تبر
لیک در کربلا چون بیاید تو سفر
پیکر پاک تو صد پاره ز شمشیر شود
معنیت در دم مردن هدف تیر شود
رود از مردن و خون به زخم تن تو
چاک شده بر سر هر جایه جان در بر تو
لیک ور چاک چه ابنیه ز جفا پیکر تو
نیست جز قاتل بی رحم کسی بر سر تو

دیگه گریه سخن ز آب جواب ندهند
بلب آب کشند تشنه و آبت ندهند
تشنه برند ز شمشیر جفا سر ز تنت
او رند از تن صد چاک برون پیرهنت
جسم تنها زنند رفرب سم مرکب بدنت
نه کسی دفن نماید نه برش کفنت
جسم صد چاک تو بر روی زمین می افتد
لرزه زین واقعه در عرش برین می افتد
اگرت پیش رخت کشته شمشیر شود
گلوی نازک اصغر هدف تیر شود
عابد سوخته دل در غل زنجیر میشود
دم بلای خواهرزاده زینب اسیر شود
روی نعش تو خود دستی کشد دختر تو
پا برهنه کوی شام رود خواهر تو
بعد کشتن سر پاکت سنان خواهد شد
گاه بر راهب و که دیر نهان خواهد شد
گاه از زده رهبوب خزران خواهد شد
گاه در طشت لب بام نشان خواهد شد

وهب بن عبدالله کلبی

ای مادر از من راضی شدی مادرش گفت
رضای من اگر خواهی در خون خفتت مادر
نگردم راضی تا ببینمت از تیغ اکلها به سر
نگردم راضی تا من نبینم زیر شمشیرت
بیا ستد جان تو از جان اولاد نبی بهتر
بکوش اندر جهاد فرقه اعدا تو ای فرزند
هزاران جان تو بادا فدای اکبر و قاسم

زینب حزین

فخر عرب وهب ای ز راه رسیده نو کدخدا جوان سعادت
شد همچو تو خزان [illegible] ناطله بار رحیل بسته جوان ناله
شرمنده تو با همه برابر است با تو جوانان تو عباس همراه است
زود رکیه مادر ویس [illegible] تقاضر بدایم ز د نعال کرده
جان [illegible] رسد الحکم مارا به تذرها در ادنی بنده

جوان نصرانی

عمر سعد گفت

آنکه دم در طلبش می‌زدی رفت — در پی آن سر برده پنهان رفت

نصرانی گفت

ابن فتالی دیدم در ظلمت زبان تا بیده حرّ رشدی دیدار ای
خاک نشسته هلیلی دیدم شعله‌های فشانی شب
یحیی دیدم جهای قربانی — الوفی دیدم تن قتلگاه را
نور ارخ یعقوب دیدم از یوسف جمال محمد را
یوسف دیدم در کام نهنگ گرفتار شده
زکریا دیدم مجروح ز اره جفا یحیی دیدم مذبوح ال زنا
احمد دیدم از زرف شجاعت پیاده شده
نوح دیدم در کشتی در دریای خون حینه کشتی نشسته
بیچاره شکسته

نصرانی

چه دیدم حالت زارش هوای سعد را — بگریه گفت ای فلان ارتش مستی
ز حال بیکسی او کباب شده جانم — کجا رسد شهر عرب کجاست ارم
تا بردن بریم از هیکل ختم سعد روشن — کرم سعاتیه ز تهای تا روشن

خدا کند که نباشد ز اهل ملت ما — وگرنه خاک دو عالم بفرق غربت ما
کسیکه کشته حسین تا پاره پاره پیکر او — چه کافرست که فخر بود بجز او
بخویش گفت که شربت ز روی ستم — خجالت ز روح معد کلنا
حرام زاده تو کشتی نبی محمد را — بدار یکی که همچون یهود عیسی را

اکنون که خاک نظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشه چشمی با کنند
یک لحظه ای از شما تو یار شد — نقطه محرم فنا و محرم اسرار شد

در تنور آنست سر حیدرم ابو سطانست اسم برادرم کیست
اسم خود هم سنبر در الحکل اسم حیدرم ها رعد نطابقت
در تنور ما را هم بوسعدم عمود که مورست ندام المثالیست

راهب کعکو و جواب بشر

ای بشر اندر نظرم جلوه بجا داری — از رخت نور عیان چون کف موسی داری

یا مسیحا شده و زیر چرخ برتر ادریسی — فرش بشر و حقت فی کوشه نتیجی اده

جان یاد فدای تو که جانان منی — ز تو نور مندام اثر که تو مهمان منی

پر ز خاک سبزی ایا زهی ای لمعه نور — کو شیا بود مقامت بروی خاک بسور

زچه پرده کل روی گلگون احمر تو — کو شباشته رسیدید بسر از پیکر تو

بیم اگه که تو را بوده جز تقصیر — کاین همه زخم رسیده بتربت از شمشیر

زانهمه زخم جراحت که تو بر داری — فی ندانم چقدر زخم به پیکر داری

جواب بشر براهب

راهبا فرزند پیغمبرم — جهان ابر کرده کافرم

گر خبر چیست ز من اعلم نصیب — باش اگه من غریبم فی غریب

رحم ننمودند بر احوال من — اب را بستند بروی اطفال من

روز عاشورا بعزم سربرید — کرد شمرم با لب عطشان شهید

شکر یاران عزیز خوردو تیغ — هشت با فی عز الال بها زار

همه زینا اگه بغیرالیم و مضطرند — اهل بیت بیکس بیکسند

ساربان قطع مکن دست من از پیکر من | رحم کن بر من و بر حال دل مادر من
دست بردار که انگشت من امروز زکین | بریدند پی بردن انگشتر من
بحقوقا چقدر لطف نمودم بحقت | یاد کن ظلم (داغ) زان سر جنب پیر من
ساربانا تو چه خواهی دگر از من که مرا | بس بود خواهر که علی اکبر من
ساربان دست نگهدار که اندر وفا | از پی دیدن من مادر غم پرور من

بینی بیکر سر و سامان یا جدا | غرق خون بینی تن یاران یا جدا
داد از این امت بر هم کرزی تیغ ستم | سر بریدند جوانان مرا یا جدا
بینی که از تشنه بعید اذ ربا پکشند | اکبران سر خرابان مرا یا جدا
یاد که حرمله خط ز پشتمود از ره کینی | اصغران بلبل بستان مرا یا جدا
سر با خنجر برآن به لب آب بریدند | از قفا خنجر عطشان مرا یا جدا
زد عمر در حرم آتش و نمود اسیر | عترت مرا شر بیابان مرا یا جدا
نهادند بگردن غل و زنجیر بپا | عابد خسته نالان مرا یا جدا
بردی رفته عریان و اسیری بردند | بسوی شام یتیمان مرا یا جدا

در حالت صغیر

صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روی بخود آورده [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] جبین [illegible]

بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الم نشرح لک صدرک

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ووضعنا عنک وزرک بر زبان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الذی انقض ظهرک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ورفعنا لک ذکرک [illegible] [illegible] [illegible] آورد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فان مع العسر یسرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ان مع العسر یسرا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فاذا فرغت فانصب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که والی ربک فارغب

جماعت عرصه

خفتگان ساحل امان را چه خبر ز مستغرقان [illegible]

چابک سواران هامون و بیابان چه خبر ز ضعیفان

پیاده مالان است   ز زبردستان ز دستش این که [illegible]

ز ره لطف مراد دل احباب دهند

ز دستش این بخت که لب تشنه امثال ما را

نگذارند و بیال دگرش آب دهند

[illegible] لطف تو دانی که چه خاید با من

نوشش دارد که نیش از برک به شهراب دهند

زیرک دم ذوالفقار دودم   هم نوخت در هم همه جنگ و رزم

توکف [illegible] دم [illegible]   عیان شد در آن دشت بوم [illegible]

[illegible] پرده پرداختند   [illegible] گردنی بر افراشتند

سماوات [illegible] چرخ [illegible]   سر انگشت عبرت به دندان [illegible]

[illegible]   [illegible] هم براور [illegible]

[illegible]   [illegible] ساقی [illegible]

[illegible]   ز روز [illegible]

جماعت

فغان ز دست فلک زر جمله ها [illegible] دشمنی

که هر نسل ابنای پوشش داد برد [illegible]

ولی ضعیف [illegible] عزت و جا [illegible]

در لعل [illegible] اگری   ندارد [illegible] داری باوری

اگر [illegible] داد [illegible] زانده [illegible]

در لعا که ز دم [illegible] در غم [illegible] قدسی [illegible]

گر بتوانند نقد جوهر گوهر او را

زر درهم محکم تو را گفته پنهان رو در او

هیر در از فراغ تو خون دل [illegible]

[illegible]

جوانی [illegible] قربان تو بیست

در [illegible] دل [illegible] هیچ بیان جان تو بیست

[illegible] بد حال بود [illegible] پریشانی که مرا

[illegible] جمله [illegible] پریشان تو بیست

[illegible] کان ملاحت [illegible]

[illegible] بیت که [illegible]

هر که [illegible]

[illegible] که جز [illegible]

تربت [illegible] اگر [illegible]

[illegible] از [illegible] سلطان [illegible]

روز [illegible]

[illegible] چون [illegible] هجران [illegible]

لب [illegible] آب [illegible]

[illegible]

ختم [illegible]

[illegible] عنبر [illegible] غم دل [illegible]

[illegible] زنده شوی [illegible] عشق بسیار است

[illegible] کی برابنا شد سودی ندهی

ای مغل پی ارو ثمر نگر رفرد آخر نداری که جز نیش [illegible] و شور و شر

نداری چرا بجز حرص و آز و شهوت در آفرینش گوهر دگر

گرسنه گروهی بعرض جوییا [illegible] سیرند گروهی دگر

حاصل رنج آنان شمرند ببین هزاران فقیر دگر

ملوک و مملوک رجال هم بی‌خبر –

زر کی در رود حساب ندانی رسد زرمال کتاب

کامیاب رسیده رستی بوجود حاصل زر زاده بود تو

چه جود در این دار خراب – ندانستی ای

بی‌خرد آدمی در جهان قدر آدمیت که از [illegible]

آدمی در طبیعت چه بود حکمت که زیر آزادی نوا

[illegible] هوای دگر نداری برا که جز جای پای

در این گذر که اثر بداری — جا [illegible]

این نغزها چه اثر در طعن شیخ و شاب

---

۱ سیفیان گوش بر این نغز بیانات کنید
" [illegible] نشئت و مباهات کنید

۲ چون صفوفات ملائکه [illegible] در وجد شدند
" پای کوبان همه آن جمله بجود مات کنید

۳ از صف گروهم آمد پی بوس د کفار
" گوش افلاک ز هر بوسه پر از اصوات کنید

۴ کوب باقی در ور این نشئه تو پر کن ساغر
" شاهدان گوهم به چهره چو [illegible] حکایات کنید

۵ با دل شاد ز زیر پرده هم مطرب بنواخت
" کف زنان از سر وجود رفع [illegible] کنید

۶ قدسیان را ز فلک دست عدو ببریدند
" امر حق گشت هم سلطان [illegible] کنید

۷ احمد امروز برون کرده ز تن جامه بیم
" چشم دل روشن از آن شعشعه ذات کنید

۸ او [illegible] امروز لب [illegible] بجای نهاد
" گفت ای احمد [illegible] ترک جنایات کنید

۹ من رسولم ز خدا و سندم قرآن است
" گوش هر لحظه بر این گفته و آیات کنید

۱۰ بطن قرآن هم رموزات و نکات است عظیم
" احمد دل گوهم و راه کشف کرامات کنید

۱۱ منکر [illegible] رخصه [illegible] او نگفتند
" [illegible] این ساحر دیوانه ملامات کنید

۱۲ گفت یک آیه را این طرز اگر آورد
" بهر انکار و نخود [illegible] لعنت کنید

۱۳ زان [illegible] آمده ام [illegible] برادرم
" [illegible] خفیات کنید

۱۴ این جهان چون نگری مزرعه آخرت است
" خوش بکوشید در این خاک زراعات کنید

۱۵ دل [illegible] قدر این [illegible] ها
" اندرین قاعده ها مصرف اوقات کنید

۱۶ [illegible] ماده [illegible]

در گفتن عیب دگران بسته دهن باش
وز خوبی خود عیب نمای دگران باش

[illegible]

[illegible]

قطعه

ز زلفت سؤال کردم که اکنون [illegible] فرصت [illegible]

بار بردار [illegible] گفتم [illegible]

در قامت [illegible] گردد [illegible]

[illegible]

در راه خدا [illegible]

[illegible] دل

[illegible]

[illegible] دل

[illegible]

[illegible]

هر کجا [illegible] دارشی

در آن [illegible]

[illegible] کند [illegible]

امروز دگرم ز فراق تو شام شد   تا دیدن جمال تو عمرم تمام شد
بستم سپی خیال که من جمال دوست   انم نشد میسر و سودای خام شد

هر صبح دم که بخنده شکر خدا کنم   اول دعا بجان عزیز شما کنم

ای کرده رخت غارت هوش و دل من
عشق تو شده خانه فروش دل من
شیرینی که مقربان از آن بهره دهند
عشق تو فرو گفت بگوش دل من

جان در طلب وصل تو شیدائی شد
دل در خم گیسوی تو سودائی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان
بیچاره دلم بگشت و هرجائی شد

کهتر و مهتر دو ضیع و شریف   زر و زر کار رنجور [illegible]
دوستان گر بدوستان نرسند   در جهان روزگار [illegible]

ما به تو دمی شاد دلانم نزدیم   خوردیم بسی خون و دل دم نزدیم
به شعله آه لب نرم هم نگشودیم   به قطره اشک چشم برهم نزدیم

چند کنجد قسمت نگردد [illegible]
گر زین بخرا در گذری

این دوله ده دله هر دو بل کن
حرف و حلف باشی دخود زاحله
یک لحظه باخلاص بیا بر در ما
گر کام تو بر نیارد انکه گله کن

ای [illegible] یدکوسی دم علی
دلجه [illegible] دارید هم تو تنها داری

زیاده از این [illegible] یک کله [illegible]
کجا [illegible] عزیزان که در دل [illegible]

امر معاش

ای آنکه عیان کنده روز و شبی | غرق است به نعمت تو هر خلق لبی
یکو کنی از معاش هر بی سببی | بخور باز تو نا ئید وجود عجبی

ای یا جه قریب علی چهان پای سینه اوب
هر کس قریب او نخورد ناتح نشئ اوش

هر که حرش مقام نشسته او شه | از لطف حق کلید سعادت بشد
یکی تیقه که بزند اتش ما را اگر زند عزم سکینه اش

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة وبعد المعصية وصدق النية وعرفان الحرمة
واكرمنا بالهدى والاستقامة وسدد السنتنا بالصواب والحكمة
واملأ قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا عن الحرام والشبهة واكفف ايدينا
عن الظلم والسرقة واغضض ابصارنا عن الفجور والخيانة واسدد اسماعنا
عن اللغو والغيبة وتفضل على علمائنا بالزهد والنصيحة وعلى المتعلمين
بالجهد والرغبة وعلى المستمعين بالاتباع والموعظة وعلى مرضى المسلمين
بالشفاء والصحة وعلى موتاهم بالرأفة والرحمة وعلى
مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى الشباب بالانابة والتوبة وعلى النساء
بالحياء والعفة وعلى الاغنياء بالتواضع والسعة وعلى الفقراء

بالصبر والقناعة وعلى الغزاة بالنصر والغلبة وعلى الاسراء
بالخلاص والراحة وعلى الامراء بالعدل والشفقة
وعلى الرعية بالانصاف وحسن السيرة وبارك للحجاج والزوار
في الزاد والنفقة واقض ما اوجبت عليهم من الحج والعمرة
بفضلك وجودك وكرمك يا ارحم الراحمين

گل عالم ۱۳ زندان
گل سراجه السرور

گل بی روی یار خوش نباشد
بی یار بهار خوش نباشد
طرف چمن و هوای بستان
بی لاله عذار خوش نباشد

گفت شخصی شبی بزوجه خویش | شخص از تو کرم تعهد بیش
وقت صحبت که حاضر آید (؟) | اولش خوش است پایان
زن زشتی هرچه این سخن بشنید | عقبت از زنان همه زند
در جوابش بکنعب گرانه | همه در قول فریب زنانه

در سوده حضرت امیر حضرت

اذا كنت في بلدة غريبا فعاشر بآدابها

ان ثمانين بلغتها قد احوجت سمعي
محتاج گوش
الا ترجمان
سوی ترجمه کند

انما الدنيا فناء ليس للدنيا ثبوت

انما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت

يشيب ابن ادم و تشب فيه الخصلتان

يشيب الطفل من قبل المشيب
پیر شد — بچه — پیری

كن في الدنيا غريب كأنك عابر سبيل

الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها

قال امير المؤمنين ع في ديوانه الشريف

كم من قوي قوي في تقلبه

مهذب الرأي عنه الرزق منحرف

كم من ضعيف ضعيف في تقلبه

كأنه من خليج البحر يغترف

اذا حضر ترعا وتعلف ما تهوى

واشد اجياعا لمن تتودد لا تردا

اگر در دهر گرفتار به بند هوسی
جانی که بر دارین مرغ هوس از قفسی
بصری بینی و رفیقی به نهادی همراه
نه صدائی و دلبری به نوا جرسی
ایدرین دار بسی دادی سر کرد است
گوشه‌ای مورد و کلبه‌ای دادی منزل برسی
همین سه گوشه‌ای آن انتظار داری
بیش ازانکه گرفتار به هند عیسی
گوی [illegible] به جهان زنده دلائی
[illegible] جهانسان سطر ملک ولی
یا به [illegible] جهان [illegible]
[illegible] این [illegible] آنکه سوار کری
حکمت امروز که صبح دمی صافی دمی
[illegible] چنین دادی
مصر [illegible]

إذا عاش امرؤ ستين عاما ... فنصف العمر تمحقه الليالي

ونصف النصف يمضي ليس يدري ... لغفلته يمينا عن شمالي

وثلث النصف آمال وحرص ... وشغل بالمكاسب والعيال

وباقي العمر أسقام وشيب ... وشغل بارتحال وانتقال

فحب المرء طول العمر جهل ... لقسمته على هذا المثال

[illegible] بود در بزم [illegible] نشسته بود [illegible] جریده [illegible]

معاویه گفت هر کس شعر نگوید [illegible] گفته [illegible]

معاویه [illegible] گفت

خير البرية بعد احمد حيدر ... الناس ارض والوصي سماء

عمرو عاص گفت

مناقب شهد العدو بفضلها ... والفضل ما شهدت به الاعداء

یزید گفت

كمليحة شهدت لها ضراتها ... والحسن ما شهدت به الضراء

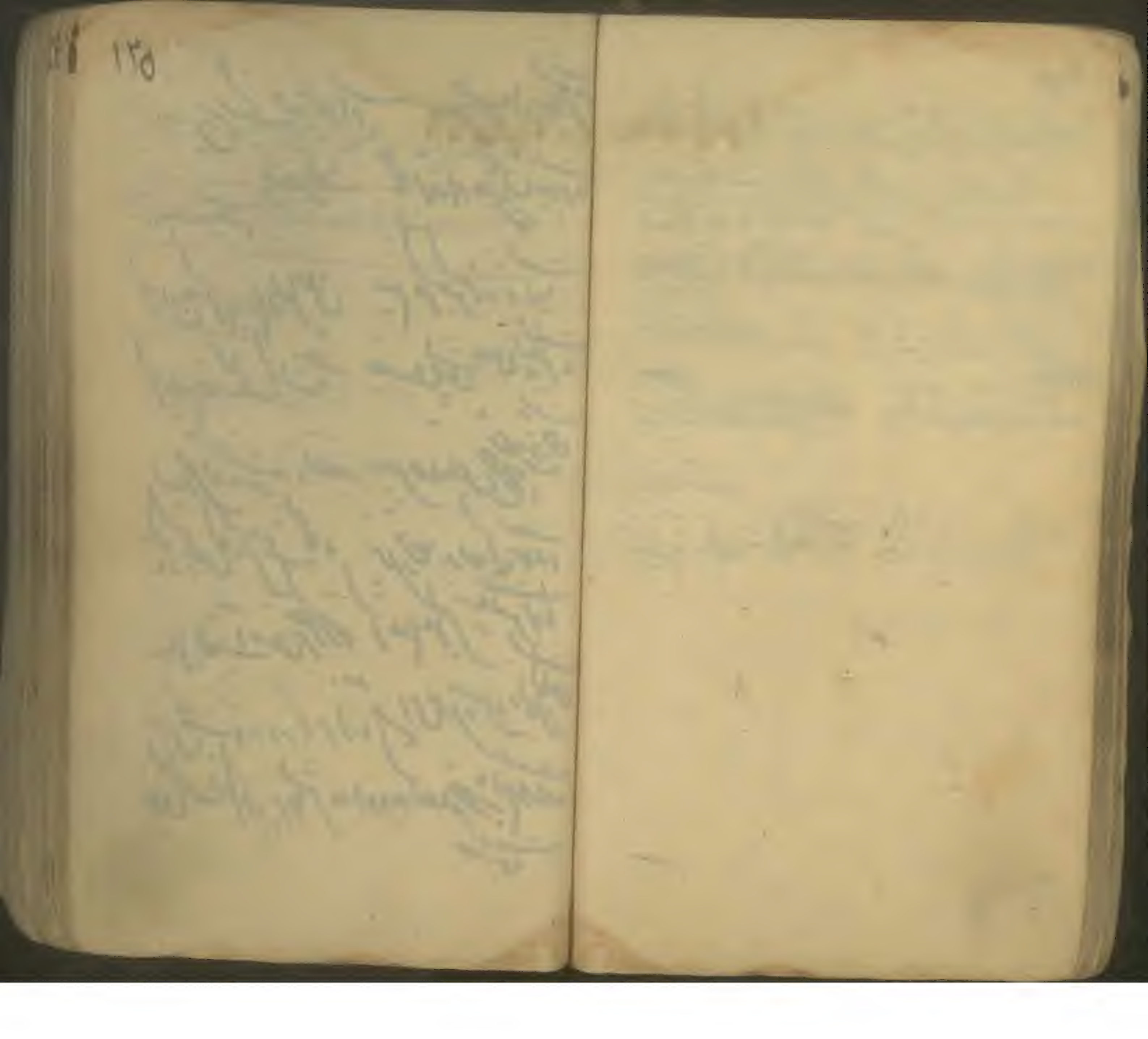

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست / وز بهر طمع بال و پر خویش بیاراست

از راستی بال و پر خویش چنین گفت / کامروز همه ملک زمین زیر پر ماست

گر اوج بگیرم بپرم از نظر خلق / بینم اگر ذره‌ای اندر ته دریاست

گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد / جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست

بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید / بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برخاست

ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی / تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست

بر بال عقاب آمد آن تیر جگردوز / وز عالم علوی به سفلیش فرود آورد

تیرش عجب آمد که ز چوبی و ز آهن / این تیزی و تندی و پریدن ز کجا خاست

چون نیک نظر کرد پر خویش در او دید / گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

حکیم عاقل دانا کسی بود که سخن فصیح گوید و کم گوید و متین گوید

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ / هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

جدا از [illegible] بسمل [illegible]

[illegible] در [illegible] قرار [illegible]

همه ره ها نام [illegible] تا به ابد

[illegible] نام [illegible] به [illegible]

دل [illegible] یافته هر که نکو نام [illegible]

کز زعشق ذکر خیر زنده کنند نام را

[illegible] نشان [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible] مرداد ۱۳۵۴

[illegible] لوی [illegible] لوی حیوان [illegible] بازیند [illegible] تو جهان [illegible]

لاف از سخن [illegible] توان زد داخل [illegible] بر توان زد

[illegible] بسته گل [illegible] پرده [illegible] گیاه بهتر

[illegible] علم علمان علم الابدان علم الادیان

[illegible] لوی طبیب است [illegible] فقیه با طبیب است

[illegible] طبیب [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] فقیه [illegible] فقیه [illegible]

[illegible] سخن لطیف [illegible] صواب [illegible]

آب [illegible] زلال [illegible] از [illegible] زلال [illegible]

[illegible] بهتر ز حلال [illegible]

ومن كلامه عليه السلام

إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَفِيهَا اخْتُبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ فَإِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ فَقَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ

بعضی از کلام معجز نظام مولای متقیان است

اینست جز این نیست که دنیا دار گذشتنیست که لابد از این دنیا باید گذشت و آخرت داریست باقی که فانی نداره پس ایها الناس بگیرید از برود کردن خودتان از این دنیا عملیکه برای آخرة که مقر شما هست که باعث نجاة باشد و پرده حجاب خودتان را پاره نکنید نزد عالم الغیب که حق تعالی است و میداند سرهای شما را و در این دنیا امتحان کرده شده این و از برای غیر این دنیا خلق شده این که آخرة باشد پس بتحقیق که مرد وقتی که بمیرد مردم میگویند از او چه باقی مانده از اموال اما ملائکه میگویند برای آخرتش چه از پیش فرستاده

مرجع کل عالم خداوند است
و مرجع آباء شما خداوند است

جهت نا امید شدن از رحمت

هرچند چه طاعت بتشم بعلم   هرچند گناه تو عظیم است عظیم

هرچند بترس ای تو عظیم است عظیم   نا امید نشو خدا کریم است کریم

مقدمه

وقتی از اوقات شدت فقر و کمال عسرت منقبض [illegible]
که عریضه بدربار معدلت مدار معدلت آثار حضرت ملک الملو
ک ارواح العالمین فداه عرض کنم و نسخه فهرست را در اثنا به
برنگذارم که کمال فضل و ملاعت من جوابندگان را معلوم شود
عرض داشت کمترین بندگان و بندترین چاکران و زندگان
ها هیشد علماء عرفا سند قدما کاسد شاجد یادگار والد
ماجد عمده فضلت افضل الفضلا [illegible] المراتی منحل المسلمین
صاحب ریش سفید ثم من المفید حرسه الله عن نفوذ
تغمده بلحیات بیزانه الحمد لله دعائی از زمان صباوت
و سادگی تا اوان غباوت و انقیادگی پیوسته به تحصیل
علوم بلانهایت داشتم و دقیقه از عمر خود مهمل نگذاشتم
و با سعی جمیل در زمانی قلیل علوم بسیار بپایان بردم و فراغت
از شنیدم و ختم صنایع در سن هشت سالگی بعون الله لذا
تمام هجی را از حفظ کردم و در سن نه حد از اطفال
رشیان بلکه از اغیال شیبان گوی سبقت بربودم

ایشان بعلوم دیگر پرداختم سی سالها زحمت کشیدم
تا از حرف حرف بیانم سوی نحو شتافتم چندی در خدمت
قطب الاقطاب نصر بونکی خان شیخ بیهوده بردم تا جمیع
مطالب نحو از خاطرم محو شد مطول را در خدمت ابو
الهام فائده زکی رشتابک بوزر بردم و نفهمیدم و دو
علم سالف تشریح الافلاک شیخ چکبر را در خدمت فخر
المحققین و ذخر المدققین جمال بهارلو خوانده‌ام
یک دوره اصول فارغ را در خدمت شیخ الاسلام
گمارج ولی خان ممتزه قرشدم فقه استدلالی
را از صاحب ابو المعالی حسن بنظر تکمیل نمودم و علم [illegible]
از مصفر رد دانش فراگرفتم کتاب تحیلطی را در خدمت
دال خان خشتی با مباحث کردم شرح لمعه را از
بالیوز منقط اصفا نمودم کشکول محمدیه را مستوفی
در خدمت آقا نورقلی رام حروفی خواندم تا صاحب حاذق
شدم هراکلوس شیخ اسکندر را در خدمت خنجی خان

سالها حیران دیدم تا در علم ریاضیه از استادان ماهر کسب کردم
جفر و حدیث ضابطه حفظ اموختم و ادب را از رجال سحام
عرب فرا گرفتم از ~~[illegible]~~ علم سلوک سلوب شدم در علم [illegible]
پیگر ماندم در علم اخلاق از زمره فاق شدم در علم حکمت
اشراق از اهل سیاق محسوب شدم تا اینکه بعون الله لا
در هر فنی یک فنی و در هر انجمن یک تن شیر شاعری پرداختم
در این فن نیز گرم بهاب خم و دیوانها انباشتم سالیان
دراز بود که اشعار رقیق سهل دلنشینم لا ینحل و بدره بود
هیچ کس را مایه نبود که عقده از کارم بگشاید و زر هر لوا
نماید تا اینکه داغ دل هنگ سر را فرهنگ قدم همت
پیش گذاشته و همت بران گماشت که بهشان سر از نو
نماید تا علوم مکتومه و اسرار مکنونه که در این اشعار
بودیعت گذاردم بمردم آشکار شود

[illegible]

مرثیه جرئی طفلان مسلم بن عقیل

ای همه از محنت قتل دو ترکی داری باز وقت برگشت بره مهتر بیمار

دادند پیش از آن مهر و سه ملک حجاز روز [illegible] قتیله خود [illegible] زار و نیاز

که ز خم هر رگ و غ آن دو بهره خورد که برخاک نهادند رخ مهر بخود

راست گردید از تحفه‌های [illegible] آن دم بچشم [illegible] دو چشم تر شان

تیغ بگرفت و درد خون [illegible] آشنا [illegible] گردید بر [illegible] شان

گریه سال [illegible] که [illegible] ۱۴۳

چهار راه حسن [illegible] تنزل [illegible] حکمه [illegible]

تا قبل اعتماد [illegible]

بار الها ای پناه بیکسان خالق جان رازق روزی رسان
از ازل یار مظلومان تو بی اخرین عهد محرومان تو بی
عهد کردم هر چه خواهی آن کنم جان خود را در رهت قربان کنم
عهد کردم سر دهم ... دهم نوجوانی ... چون علی اکبر دهم
عهد کردم تا در این دشت بلا اصغرم را در رهت سازم فدا
عهد کردم دست عباسم زکین قطع گردد در ... در زمین
عهد کردم ... ... خواهرم ... ... اسیر

بار الها راضیم در هر بلا این من و این لشکر و این کربلا
این من و این جان و این اموال من این من و این در بدر اطفال من
راضیم یارب که بینم چاک چاک جسم یاران در میان خون و خاک
راضیم یارب سر از قفا برند سرم یا زنند سیلی بروی خواهرم
راضیم گر ... ره ... ستمکاران زنند اندر حرم
لیک ... ... سعیانم را ... در جحیم

چشم دم طاب آفتاب است از تموز عطش دلم کباب است
چشم بعزات و نهراب است یارب تو بحال من گواهی
این پیکر ... برادر من این ... ندیده اکبر من
این زخم گلوی اصغر من یارب تو بحال من گواهی
بر ... مقام من این زینب زار ناتوانم
دشت ... تیغ ... یارب تو بحال من گواهی
... من این تو دل شکسته من
این ... سینه من یارب تو بحال من گواهی
الهی ... ... با ... شادی
... گواهی که ... ...
از دست ... یاران ...

اقتادن روضه زبانی حلیقه

براه اهلبیت ای خدا از سر گذشتم هم از اصغر هم از اکبر گذشتم
هم از عباس ازور گذشتم هم از حسین هم از جعفر گذشتم
الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم فانظر یا مجیب

خوشا نوک سنان سوختگان خوشا آن جبهه آن سنگ عدوان
خوشا آن طفلهای سوختگان الهی یا غیاث یا حبیب یا [illegible]

ندارم یک پسر شعا هم کنند گر قطع دستم سازیانم
فدا بهر حسن خبر آن الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم فانظر الی

براه است جدم پیمبر گذشتم همه زاکبر هم اصغر
نبودم بردلم داغ زاده الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم الی

خوشا دزد انهاب علی اکبر خوشا نعش جوانان در برابر
خوشا عکس تا مسر حسن الهی یا غیاث یا حبیب الی

خوشا حال [illegible] زینب تونی خوشا [illegible] صنوبر جسم جوانان
خوشا لعل لب قمر بنی هاشم الهی یا غیاث الی

[illegible] اکبر [illegible] [illegible]
دل ابدار کرد شما [illegible]

برادر تیغ کین ای لعل سه ام سنه لب خشکم ره یاد ای نگار سه ام سنه
لب لعل فرات از جدایت ببو سیدم زجور جنگ کین ای عوض سه ام سنه

سکینه از عطش گیرد عشق جز انتظام برادر طفل ای حرف لعل سه ام سنه
سکینه سه ام گفت در لیث یا حبیب بس زینب امر طفل گفت ای لعل سه ام سنه

همه گرد نیا از این یک دیدار دو نهام نبود شعر ای لعل سه ام سنه
همه را نذر نمیر زینبی خانه جو نمود خاک زمین ای لعل سه ام سنه

دو ابجهاج

دو ابجها ابدرم قتیب سیاه برم العلک بر همایون فرس خونش جرم
خاک عالم بر سرم
صاحب جنین شد ای عزیزم گم گشت گز غمش خون شد دل با
دو ابجها ابد روان شد برم اهل بیت کار دو آن [illegible] ب
کو کجا شد برم زینب سر شخرام خاک عالم بر سرم
دو ابجها ابد عیدان برم ای نهاد کوکب اشی داد
تا کرده سراب شد از چشمه صبر برم خاک عالم بر سرم
دو ابجها ابدرم گر حسین زینب داغ قمر زنده گرد بانی تاج کرم
کو حال باده شد خاک عالم بر سرم

ذوالجناح

ذوالجناحا تو بخور آب لب تر باشد — وعده آب مرا در بر کوثر باشد

چون تو خود تشنه و تشنه دلکش زنها — تا نوزد آب نه نوشیده بخورم [illegible]

ذوالجناحا تو بخور آب که من خون جگرا — بخورم آب بیاید لب خاک [illegible]

عطش امروز تو را گرچه بیهوش کرده — بخورم آب که جاید عطش عشق [illegible]

ذوالجناح آب بخور حالت من عطش — که سکینه بخورم چون جگر تشنه لب است

بلکه از داغ جوانان چون جگرا — گشتم از عمر خود من [illegible] خواهم آب

ذوالجناحا تو بخور آب که ندارم [illegible] — وعده وصل [illegible] افتاده [illegible]

کودکان [illegible] منزل آخر باشد — خاک خون بر بدنم جامه آخر باشد

بلکه بیخود شده ام از عشق بر خود [illegible] — تشنه لب [illegible] ندارم که [illegible]

گاه از شور عطش میکرد غش — هر زمان میگفت یا القوم العطش

[illegible] که مجروح [illegible] از پا مرا — هر که بر دل [illegible] داغ اکبرم

[illegible] سبب [illegible] — ای مسلمانان [illegible] کافرم

کشته ام را [illegible] — بلکه [illegible] داغ علی اکبر [illegible]

ذوالجناح ای مرکب [illegible] خرم — [illegible] سکینه [illegible]

ذوالجناحا ای حامل آیات نور — [illegible] در [illegible]

ذوالجناحا [illegible] — [illegible]

ذوالجناحا [illegible] دیر شد — [illegible]

طاقت تاب روان رفت [illegible]

بر سر راه [illegible]

دل جان ز آتش غم خسته [illegible] شده

تنم ازین [illegible] خانه زنبور شده

بس جراحت ز تیغ و خنجر [illegible] دارم

نه بدل تاب نه طاقت نه [illegible] دارم

[illegible] شده اندر نظرم تیره جهان

زده چو [illegible]

غم جان دارد [illegible] جوان [illegible]

گردن [illegible]

[illegible] ذوال

از شور سکینه جگر من کباب شد — گلشن سرای شور الهی خراب شد

گریم که حسرت آل رسول خدا ایم — کافرم که بر جگرم منبع آب شد

گریم که کافرم چه کشی دیده علی — لب تشنه سر بریدن کافر صواب شد

شه خرم قافله اش ره بود روان شد — بر خرم غنان بخت جوان

زان پدر و زان پسر فغان کهان شد — امدادور در طرف بکران شد

تا که سازد حقوق علی حبش بدل

گفت که ای قوم روح پیکرم آنی — ثالث اگر علی اصغرم آنی

ان همه اصغر بود و تو اگر بهشت آنی — حجت کبرای روز محشرم آنی

رحم کنی قال بر حقارت مجمول

او که نه هیچ کس دیگر گناه ندارد — بلکه بسی افسرده هست اه ندارد

یا که سر زرهم دهن سیاه ندارد — راه دهید انکه را پناه ندارد

عشق کرد ازو دور بیکر کحل

تا که زران قوم انجارت مجروم — حرمله شد تو کشته راند بحلقوم

حلق ز رحمت حجت برانه بحلقوم — و زرته بحلقوم ای عله شه نهی

رد شد در نود نقب احمد مرسل

طفل کز تشنه نعم شد بدم — حجت براوردن وحشت ززانه غم

گرد تو سر کرد زشت کال خرم — تنه ز حلقومش کشید تیر بسی اندرم

ملک جهان در صاف نجوزه بدل

نوحه مادر صبح اصغر در خیمه — دید کلونش تیر خورد

گفت ای شیخ شباهت مادرش — ای نهی خوا قرار کار من

دست اندر گردن مادر در آر — زخم جهای دل مرهم گذار

ای نهای کشته عشق رود رود — ای تجلی بیا تخیمه عشق زرد زرد

داغ اگر کم شود دل اندر دلم — باز اندر داغ تو دوا بردلم

صبرم عجب است دادم تو را — زیر جفا چاک شد جنگ

حیات جانب خیمه روم — سراغ تو گیرد اگر عادت

اگر پرسد ز من که را دلیل — اگر گویم علی تو گشته جاک

عیب اصغرای قوت جان من — ای تو ای جکرم چه تقصیر شد

زینب رحم گوشای الحذر — کم کمات کو زند زاب تیر

صبر داغ دلی نهارم تو را — با نمرود از این غم نقش مادر

پس از تو بیدرجان بکه گویم — چه گویم با دایه جم پرورش

چه گویم مادر العزیزم خیر است — ز نفس ساز دار حصه خود را ملک

صا خود دل چنم کربای حسن — که حلقوم تو پاره از تیر شد

اصغرا گر ز عطش تشنه و بی تاب شدی · بر روی [illegible] و دست پدر آب شدی

تیر حرمله اگر بر دل تو تاب کرد · نوک تیر حرمله سرایت کرد

گفت پیکان چه بگویش تو به بدرش شدی · چه شدی به بگرسته خون ... شدی

طایر هوش ز سر رفت ز بد بوسه تو ناله ام بر فلک رفت ز بدبختی تو

نور چشم یک دیده رهم خواب بس است · بردی طاقتم از اندر دل چه تاب بس است

بود امید که بارم بهر حال شری · بزبان ای بر ام صحبت اطفال بوی

بسم بود هم آواز بجا در گری · نقل مجلس شب را یاری اگر کردی

کردم سوخت چه در برگ عزیزان دگر · سوخت داغ غم تو جان پدر ای

زانکه اندر دم جان دامن ای دلخسته دستهای تو بر سینه و پا

بلبل برگ گل خوش رنگ در منقار داشت

و اندر آن برگ و خوش ناله های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

گفت ما را جلوه یار اندرین کار داشت

ای اصغر صغیر من · طفل نا خورده شیر من

ام یاری سکینه مقبول الکلیم · اروره از [illegible]

بشنو ز سرو دوش گلزار · دستی در آغوشم گذار

لالا لالا

با جی بکرو در خارزار · لالا لالا

بستهٔ شد ز تشنه با تو ب تو

خون گلوی تو شد قوت تو

لعل لبت با قوت تو لالا کن

کدام کرده دنیا طفل نازدار ام سیه

سرو رسته دلبر زرد دیده نرم است

طفل ما گنهی در دهد قطره آب

که با کار ای علی اصغر آب

از غم ز تیر خشک شد پای خود کم کرد

که حیوانات گریه کنند ز مرغ شنم کرد

گر آب ندارد و بیار معصوم

نوحهٔ زینب

ای برادر ز جدا کرده سرت از بدنت

من بقربان تو و این بدن بی کفنت

کربلا شد وطنت

از حلق بی رحم تیر انداخته ز تو جان تهی

تو امام زمنی

تو حسینی و فدای تو و حلق حسنت

کربلا شد وطنت

زینت عرش و با خاک شده جسد انکیسانی

توچرا عریانی

چه شد عمامه و انگشتر و کو پیرهنت

کربلا شد وطنت

کو علمدار تو آن جلوهٔ درخشندهٔ من

مه تابندهٔ من ای رحمت

حیف و صد حیف ز خالی شده بی جای

کربلا شد وطنت

من و لیلای پسر مرده و جمعی حیران

همه سرگردان

تو آن قاسم و آن اکبر گل پیرهنت

کربلا شد وطنت

رفته

خرابه را تو صفا ده ز میهمان آمد

خبر به لاله و گل ده ز باغبان آمد

ز رای کرده اسیران کنید استقبال

ز مه رسید سر مست لشکر عز و جلال

رقعه

عمه جان سر دار این سرپوش را از روی عجایب

تا به بیداری به بینی آنچه را دیدی بخواب

پس به یاجاران صغیره دستمال نقش سر

تا که عمه سرپوش لو سر دار دان از روی عجایب

اه واویلا چه کویم چشم آن کودک چه دید

سکسره به بر یکه رنگیش چون عمه خراب

رفیقش

سیم الحسن ما حل [illegible] کف [illegible]

خود کف سیح [illegible] الله [illegible]

[illegible] نکرف [illegible] نشد رخنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مروارید ای محقق صد [illegible] از

روایت [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیاه ظلم [illegible] گشت [illegible]

[illegible] نقطه توحید در میان افتاد

زینب

وداع حضرت با خواهر وقت سوار شدن

پس رکاب بر خواهر استقبال کرد — تا رخش پوشد الف را دال کرد

همچو جان خود در آغوشش کشید — از سخن آهسته در گوشش کشید

کای عنان گیر من آیا زینب — یا که آه دردمندان زینب

جان خواهر در غم زاری مکن — با صدا اهل حرم عزاداری مکن

هست بر من ناگوار و ناپسند — از تو زینب کز صدا باشد بلند

گر توئی بر ناقه عریان سوار — در بدر گردی بهر شهر و دیار

در خرابه منزلت شد [illegible] — تا که گنج حق شود در خلق فاش

از کسی هیچ دعای بد مکن — باب رحمت را به خلقان سد مکن

گر دعای بد کنی قبض خدا — قطع گردد از جمیع ما سوا

گر حضور دست سکینه دم زند — عالمی یا زینب [illegible]

وقت جدا شدن حضرت اهل بیت حرم را

امشبی یک شب دارا ز جدائی — فغان ای فریاد از جدائی

جدائی می‌کند ما و شما را — فلک آواره کرد از خانمانم

مرا افتد به خاطر سفر استخوانم — نمی‌دانستم شود تو کربلا جای

میان من و تو افتد جدائی

دارٌ بالبلاء محفوفةٌ وبالغدر معروفة

لا تدوم أحوالها ولا تسلم نزّالها

أحوالٌ مختلفةٌ وتاراتٌ متصرّفةٌ

العيش فيها مذموم والأمان منها معدوم

وإنّما أهلها أغراضٌ مستهدفةٌ

ترميهم بسهامها وتفنيهم بحمامها

[illegible] وحاجت كل نفس

[illegible] الجال [illegible]

[illegible] تا شناخت

رجب [illegible]

اگر با بندای [illegible]

[illegible]

[illegible]

ظاهر و هویدا و مبرهن است که این دار

دنیای فانی پر است از بلا و بغدر شناخته

شده است و احوال دنیا ابدا دوام ندارد

و هر کس در این دنیا آمد سالم نمی ماند

احوال این دنیا بسیار اختلاف دارد

و اوقات این دنیا متصرفه است بالوان مختلف

یعنی صحت بدل بسقم میشود و قوه بدل

بضعف میگردد و عیش آن بسیار مذموم است

و ایمنی در این دنیا نیست و جز این نیست

که اهل دنیا نشانهائی است که خطائی ندارد

و بهدف رسیده تیر زهر آلود این دنیا

بر اهل خودش و فانی نموده انها را

بغم و اندوه خودش

الحمد لله رب العالمين والعاقبة واهل
التقوى واليقين والجنة للمطيعين والنار
للملحدين والعاصين والصلوة
والسلام على نسمته الزكية
وهيكل التوحيد اللاهية العبد
المؤيد الرسول المسدد المصطفى
الامجد المحمود الاحمد حبيب اله
العالمين ابو القاسم محمد

سنه ۱۳۰۰

گرفت کربلائی عبد الله خرابه [illegible] از [illegible]

تخم جیحانی	گندم	ساعده [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
باعلیه بیکم	[illegible] اعلا	زورد بکمی

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی
زلف کاکل او را بر رخان بیادارم بهم پری شانه بر سرات [illegible]
خانه دل ما را از کرم عمارت کن پیش از آنکه این خانه رو نهد بویرانی
هر کسی سببی دارد یا بغم رسی دارد من همین ترا دارم ای خدا تو میدانی
سوی [illegible] یکی [illegible]
حضرت امان که [illegible] بار [illegible] صدای [illegible]
حضرت امان که دائم در [illegible] [illegible] کار [illegible]
[illegible] باز [illegible]

حدیث

المعروف حوبرت کهها رلویه
حق تعالی اعطف احق[illegible] حلب مبلی بالکه
الان زره عما مرارلمه حلی شده
حضرت امام حسن ان مرد گرد ن
وصی طلب ه الدرت حضر
امرنه حکم درباره حق بار ارلوا
نار اطلاق نرطه الخ

مسیحی

نقلهٔ مراد ر الحجر خود اقتدا[illegible]
اگر زاده پریشان طبع من
لسوم ر[illegible] یر در

صحاری بیکس زن مرلیوار الله و فحو
ارال تنها استعکرنم نار ار

سخا ر تو بحق زن مرا تور است الله و حسن
زان سخا اند بحق مدهر با دکار رها است

زند چوب مزن بر لبان عطشانم
کرم خرم ام نور شیده جهانم
اگر تو چوب زنی از جفا زنی ظالم
مکن که بوسه نا لهای یتیمانم

قال مولانا امير المؤمنين عليه السلام

شاركوا الذين قد أقبل عليهم الرزق
فانه أخلق للغنى وأجدر بإقبال الحظ

عقل دو عقل است عقل طبعی و عقل اکتسابی [illegible]
عالم دو حصه دارد حصه بد و حصه خوب و هر حصه نیز
تمام ابنای عالم همین طور هست این هم خوب هم بد
انس هم خوب هم بد اولاد هم خوب هم بد [illegible]
کند بد [illegible] الخ

يقولون إن الموت صعب وإنما
مفارقة الأحباب والله أصعب

وكلما في الكون وهم أو خيال
أو عكوس في مرايا أو ظلال

يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا
من الظن إن بعض الظن إثم
ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا
أيحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه
ميتا فكرهتموه واتقوا الله إن الله
تواب رحيم

إن ربك لبالمرصاد
ونضع الموازين القسط

وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل
لباسا وجعلنا النهار معاشا
وبنينا فوقكم سبعا شدادا

معانیه [illegible] سوسل وسمک [illegible] المطلق [illegible]
کرده نشد الخ [illegible] و تلا علیه القرآن الخ

فی اطاکم فقد نجا و من لم یعظکم فقد هلک

حکایت ابی جوری [illegible] جزام کرفت
بر جوار [illegible] الخ حکایت طلب
خالص [illegible] عرب [illegible] در [illegible]
حضرت [illegible] الخ ای اصیم اصیم [illegible]

حکایت زان [illegible] حکایت [illegible] نفر [illegible]
عارسک برد کر الخ اول [illegible]
بحر خوردیم [illegible] جواب بود الخ
دوم [illegible] جو [illegible] های حلوت
برسدم [illegible] الخ سیم ادم [illegible]
ساده [illegible] الخ حکایت زن [illegible]
کفت [illegible] کف جوان [illegible]
[illegible] جوان [illegible] الخ

[illegible]

حکایت [illegible] در [illegible]
[illegible] الخ [illegible] فرمود
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] حس [illegible] احمد [illegible]
[illegible] بکلم [illegible] و ما ملک [illegible]
الخ حکایت [illegible] و [illegible]
[illegible] الخ [illegible]

[illegible] فقد [illegible] [illegible]
[illegible] محمد [illegible] علم [illegible] دار [illegible]
دار [illegible] جمیع [illegible] تمام [illegible]
[illegible] عرب [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
[illegible] کردند [illegible] حال [illegible]
[illegible] الخ [illegible]
علم [illegible] الو [illegible]

[illegible]

از دشمنون برکم واسعات لشکر الی محل کم ابغر

فی الملاکه مردنمی اول هنگ جهانی که صحم زخم

زدند ابتکر بیمرالخ

(۲) دوم درهنگ صفون

سوم درهنگ احد بود که ... بعد نفر قرار داد که در کوه

باشند لشکر از دشت بدیند و نگه دارند لشکر را

لشکر خود دوید ... در جمعه برای غارت

اینام لشکر اغاز کردند برای غارت که لشکر

از عقب بیرون امدند لشکر اسلام را زیاد

ابه فرار کردند مانند لشکر ابو دجانه سهاک

خرشه سهل بو حنیفه زن در ان هنگ

همراه گشتند لشکر بعد از ان لشکر زدند

... رحم ... دار شدند ... ال ... در جسم

... الی الاخرت الا ... لا ...

[illegible] ... برای غارت ... نفر

بودند و لشکر بعد حرکت کردند به ابو سفیان

ما صد کرامت برای ... الخ و ... در

... الی ابو سفیان ...

... الخ ... ما ... را از ... حمله ...

زدن ... حرکت کردند ... برای

اوردند ما ... روان شدند

از ... ابو سفیان ...

... شدند ...

... کردند

کردند ... در حمله غارت

... دارم ...

... ابو ...

ابو جهل خطاب ... عمرو ... ابو جهل

... کرد ... حضرت ... عنه ... از ...

زینبی ... حضرت ... الحاحی کردند

... بیانی المحال ... عنه ...

... حرب ... روانه شدند ...

... معاد ...

... ابو عبیده ...

... ابو عبیده ... عنه

عنه حضرت ... ابو عبیده حضرت ...

... الله ... اهل ... ؟

... در ... الرجال ...

... حضرت ... ابو ... عبد الله ...

... ازاله

... حضرت ...

... حضرت ... سال

... شد

از ... ال ...

... حضرت ...

... حضرت ... کرد

... عبد ...

... کعبه ...

كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لكي اعرف

[illegible]

الحمد لله رب العالمين [illegible]

[illegible] الاكوان

[illegible] عجائب الغيبيات

[illegible]

الصلوة والسلام على اول العدد
وصاحب [illegible] روح هو منحة [illegible]
في [illegible] وحبشل [illegible] صورة [illegible]
[illegible] الملكوت طاوس الكبرياء وحمام
الجبروت

يا ايها الذين امنوا ان من ازواجكم
واولادكم عدوا لكم فاحذروهم

يا ايها الذين امنوا لا تلهكم اموالكم
ولا اولادكم عن ذكر الله

انما اموالكم واولادكم فتنة
والله عنده اجر عظيم

اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم
في بروج مشيدة

وان كان مثقال حبة من خردل
اتينا بها وكفى بنا حاسبين

الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله
الا بذكر الله تطمئن القلوب

فيها انهار من ماء غير آسن

وانهار من لبن لم يتغير طعمه

وانهار من خمر لذة للشاربين

وانهار من عسل مصفى

الذين يكنزون الذهب والفضة ولا
ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب
اليم يوم يحمى عليها في نار جهنم
فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا العذاب
بما كنتم تكنزون

ويهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء
ذكورا ويهب لمن يشاء عقيما

والله اخرجكم من بطون امهاتكم
لا تعلمون شيئا

هو الذي اخرج الذين كفروا من اهل
الكتاب من ديارهم لاول الحشر ما ظننتم
ان يخرجوا وظنوا الخ

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله على ~~القوم الظالمين~~
الكاذبين

در سوره مائده

ولتجدن اشد الناس عداوة للذين
امنوا اليهود

ضربت عليهم الذلة والمسكنة

يا ايها الذين امنوا اذا جاءكم المؤمنات
مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بايمانهن
فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى
الكفار

وأنزل الذين ظاهروهم من أهل الكتاب

إذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة
ولا يستقدمون

وإذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلوة

ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر

يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك
تبتغي مرضات أزواجك

وإذ واعدنا موسى أربعين ليلة ثم اتخذتم
العجل من بعده وأنتم ظالمون ثم عفونا
عنكم من بعد ذلك لعلكم تشكرون

وواعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممناها
بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة

والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون

وداود وسليمان إذ يحكمان في الحرث إذ نفشت
فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها سليمان و
كلا آتينا حكما وعلما

واقصد في مشيك واغضض من صوتك إن أنكر
الأصوات لصوت الحمير

فانظر إلى حمارك ولنجعلك آية للناس وانظر إلى العظام
كيف ننشزها

مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا

نحلت شفهت فان عشت تغلبت
لك التبع من الثمن فلكل تصرفت

قد سلام فسوف يعلمون سیل علیکم كتب على

ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر

ومن يضلل الله فلا هادي له

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا

سبحان الذي أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام
الى المسجد الاقصى

وما جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام

لا يكلف الله نفسا الا وسعها

لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا

سبحان الذي سخر لنا هذا

المال والبنون زينة الحياة الدنيا

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض

يا يحيى خذ الكتاب بقوة

١٦٢

ويا موسى اني انا الله وما محمد الا رسول الله

يا أبت استأجره ان خير من استأجرت
القوي الامين

والله يضاعف لمن يشاء

افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت

الم
احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا
آمنا وهم لا يفتنون الخ ولقد فتنا الذين من قبلهم

وما ظلمناهم ولكن انفسهم يظلمون

انا هديناه السبيل اما شاكرا واما
كفورا

قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون

والذين هم للزكوة فاعلون   والذين هم عن اللغو معرضون

والذين هم على صلواتهم يحافظون

الذين هم على صلاتهم دائمون

اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس
هم فيها خالدون

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم
ينفقون

ووصينا الانسان بوالديه احسانا
حملته امه كرها ووضعته كرها وحمله
وفصاله ثلثون شهرا

ان الله يغفر الذنوب جميعا الا من
كبيرت

يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم

ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه

اقتربت الساعة وانشق القمر وان
يروا اية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر
وكذبوا واتبعوا اهواءهم وكل امر ١٦٣
مستقر

نزدیک شد قیامت و شق شد قمر و ان یروا آیة
و اگر ببینند آیتی و معجزه رو می گردانند و میگویند
سحری است در استمرار داشته و تکذیب کردند و متابعت
می کنند خواهش های نفس خود را و آرزوهای خود را
در حالی که هر امری بکار خود برقرار است

بسمه تعالی
وداود وسليمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت
فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها
سليمان وكلا آتينا حكما وعلما

و در قضاء مکانا علیا

کل من علیها فان

کل نفس ذائقة الموت

کل شیء هالک الا وجهه

وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین

اینما تولوا فثم وجه الله

منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری

ومن ذریته داود وسلیمان ویوسف
وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین
عیسی را تلفظ از سید شنیده ام

ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه

لقد صدق الله رسوله الرؤیا لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین

ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا
شهود کرده اند

حضرت رضا فرموده مؤمن باید سه سنت داشته باشد سنتی
از خدا سنتی از رسول سنتی از امام اما سنت امام فالصبر
در همه حالتها خدا فرموده والصابرین فی البأساء والضراء
در جای دیگر فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

سنت رسول آنکه فرموده با خلق خدا مدارا کردن است
خدا فرموده خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین

سنت خدا کتمان سر است

لا یخلد فی السجن الا ثلاث الاول المرأة المرتدة عن الاسلام
الثانی والسارق بعد القطع الید والرجل
الثالث والذی یمسک علی الموت

فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا

فلما رأوا العذاب قالوا آمنا

الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم

لا يفتنون

ومالي لا أبكي ولا أدري إلى ما يكون

مصيري وأرى نفسي تحاد عني و

أيامي تحاولني وقد حققت عند

رأسي أجنحة الموت فمالي لا أبكي

أبكي لخروج نفسي أبكي لظلمة قبري

سؤال منكر ونكير

إلهي أبكي لخروجي من قبري عريانا ذليلا

حاملا ثقلي على ظهري أنظر مرة عن يميني

وأخرى عن شمالي إذ الخلائق في شأن

غير شأني لكل امرئ منهم يومئذ شأن

يغنيه

ارحم في هذه الدنيا غربتي وعند

الموت كربتي وفي القبر وحدتي و

وَفِي اللَّحْدِ وَحْدَتِي ...

لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلَّ مَوْقِفِي

برای حساب پیش روی تو خواری ایستادن گاهم

وَارْحَمْنِي صَرِيعًا عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي

و رحم کن مرا در حالی که افتاده باشم بر بستر که بگردانند مرا

أَيْدِي أَحِبَّتِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُ

دستهای دوستان من و بخشش کن بر من در حالی

وْدًا عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُغَسِّلُنِي صَا

لِحُ جِيرَتِي وَتَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولًا قَدْ

همسایگان و مهربانی کن بر من در حالی که برداشته

تَنَاوَلَ الْأَقْرِبَاءُ أَطْرَافَ جِنَازَتِي

خویشانم کنارهای جنازه مرا

... قَدْ نَزَلْتُ

بِكَ وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي وَارْحَمْ فِي

بتو تنها در گودال گور خود و رحم کن در

ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي

این خانه نو غریبی مرا

حَتَّى لَا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ يَا سَيِّدِي

تا آنکه انس نگیرم بغیر تو ای آقای من

٣:

سوره احزاب — جزو بیست [illegible]

وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا

٢:

سوره حشر جزو بیست [illegible]

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

در سوره مائده

وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ

بسم الله الرحمن الرحيم وإذ أخذ ربك من
بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على
أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا
أن تقولوا يوم القيمة عن هذا غافلين

ثم مسح صفحة ظهره اليمنى فخرج منه ذرية
بيضاء كهيئة الذر ثم مسح صفحة ظهره
اليسرى فخرج منه ذرية سوداء كهيئة
الذر

قال ألست بربكم قالوا بلى

ليس محمد نبيكم قالوا بلى

ليس علي أميركم

وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح
وإبراهيم وموسى وعيسى ابن مريم وأخذنا منهم ميثاقا غليظا

ولقد خلقنا الإنسان من ماء مهين ثم جعلناه
نطفة في قرار مكين

إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون

أن اشكر لي ولوالديك إلي المصير
... وبالوالدين إحسانا

وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها
أو ردوها

ومن آياته منامكم بالليل والنهار
وابتغاؤكم من ~~[illegible]~~ فضله إن في ذلك
لآيات لقوم يعقلون

وفيها ما تشتهيه الأنفس وتلذ الأعين
وأنتم فيها خالدون الخ

هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا

قد خسر الذين قتلوا أولادهم سفها بغير علم

إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولا

وما يعلم جنود ربك إلا هو

إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون

كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال أنى يكون لك هذا قالت هو من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب

يا مريم اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين

ولقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم

فتبارك الله أحسن الخالقين

ولهم قلوب لا يفقهون بها ولهم آذان لا يسمعون بها ولهم أعين لا يبصرون بها

أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم

وجعل الليل سكنا

ألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخوانا

تعاونوا على البر والتقوى

قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

مَن قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نحن قسمنا بينهم معيشتهم في

إنّ الله هو الرزاق ذى القوة المتين

فما من دابة إلّا على الله رزقها

ومن يتق الله يجعل له مخرجا

ويرزقه من حيث لا يحتسب

إنّ الله يرزق من يشاء بغير

وفي السماء رزقكم وما توعدون

وأمر أهلك بالصلوة واصطبر

عليها نحن نرزقك والعاقبة

للتقوى

وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا يعني سود در كل شيء

مفضل بن عمر سؤال كرد از حضرت صادق وقتي [illegible] براي
فرمودند خدا ميفرمايد يسئلونك عن الساعة
قُل انما علمها عند ربي
از توحيد مفضل

در سوره محمد است اَلا اِنَّ الذين يُمارون
في الساعة لفي ضلال بعيد سؤال كرد مفضل بن عمر [illegible]
عرض كرد حضرت صادق يمارون يعني چه [illegible]
فرمودند ميگويند كي متولد شده كه زنده كه
ظاهر شد

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَا
بِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَ
اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

وَمَا أَنفَقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ

لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا
أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ
يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم
بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ
رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ
فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَّا يَقْدِرُونَ
عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ
جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ
أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَا
بِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

غفور حلیم

درباره بقره
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله

درباره عمران
ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم

درباره مائده
عفا الله عنها والله غفور حلیم

درباره و صافات
درباره حضرت [illegible] حلیم

درباره توبه
درباره حضرت ابراهیم إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

از النساء آيه

در بيان آيات ارث واجبه

يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين
توصيه [illegible] در اولاد [illegible] ميكند

واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض

ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين

لاتذرني رب فردا وانت خير الوارثين

وورث سليمان داود فهب لي من لدنك
وليا يرثني ويرث من آل يعقوب

واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول
ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل

نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة

عمل برائے اجر [illegible]

إن الله لا يضيع أجر من أحسن عملا

إن الله لا يضيع أجر المحسنين

لا أضيع عمل عامل منكم من ذكر أو أنثى

[illegible] [illegible]

ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغاؤكم
من فضله إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون

بوادی غیر ذی زرع

قال ربنا انی اسکنت من ذریتی عند

بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل

افئدة من الناس تهوی الیهم ـ

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام

کما کتب علی الذین من قبلکم ایاما معدودات

فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة

من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید

بکم العسر

ای آنانکه ایمان آورده اید نوشته شد برای شما صیام را

یعنی روزه رمضان را همچنانکه نوشته شده بود برای آنهائی

پیشتر از شما بودند و روزها شمرده شده که ماه رمضان باشد

پس هر که باشد از شما مریض یا باشد در سفر پس شماره

آن روزه بگیرد بعد از خوب شدن از مرض یا بعد از مراجعت

از سفر ـ اراده میفرماید خدا تعالی برای شما آسانی را

و اراده نکند بجهت شما سختی را

أرى علل الدنيا علي كثيرة
وصاحبها حتى الممات عليل

وإني لمشتاق إلى من أحبه
فهل لي إلى من قد هويت سبيل

لكل اجتماع من خليلين فرقة
وكل الذي دون الفراق قليل

وإن افتقادي فاطما بعد أحمد
دليل على أن لا يدوم خليل

وكيف هناك العيش من بعد فقدهم
لعمرك شيء ما إليه سبيل

لعمرك

[illegible]
ويظهر بعدي للخليل عديل
إذا انقطعت يوما من العيش مدتي
فإن بكاء الباكيات قليل

نفسي على زفراتها محبوسة
يا ليتها خرجت مع الزفرات
لا خير بعدك في الحياة وإنما
أبكي مخافة أن تطول حياتي

علیک یوسف

نحن نقص احسن القصص

اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی
رأیت احد عشر کوکبا والشمس و
القمر رأیتهم لی ساجدین
یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک
فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان
عدو مبین

حضرت رسول

فرمود ماه روی والضحی و شاه موی واللیل
اذا سجی برگزیده ما ودعک ربک
وما قلی پسندیده وللآخرة خیر لک من
الاولی شفاعت کننده و سوف یعطیک
ربک فترضی و پرورنده الم یجدک یتیما
فآوی راه نماینده ووجدک ضالا فهدی صلی الله تعالی
عائلا فاغنی علیهم وصحبه
بیتیم نواز فاما الیتیم فلا تقهر

و گدا نواز و اما السائل فلا تنهر صاحب رحمت
و اما بنعمة ربک فحدث سلام [illegible] محمد شفیع ١٢

سرور انبیا و مرسلین [illegible] اوانیا [illegible]
افضل از ملائک مقربین سید [illegible] محمد [illegible] الی

صاعد مصاعد قاب قوسین او ادنی وعارج معارج دنی
محمد الله افضل انبیاء مرسل واکمل خلق ابد واذل شافع
عرصات و باعث نجات کاینات راه نمای گمراهان و پیشوای
پیشوایان حبیب پروردگار پیغمبر مختار محمد مصطفی الی

جوابده دو سرا شاه سریر لولاک لما خلقت الافلاک محمد مصطفی

سافر بقر سبحان الذی اسرا دلیل برهان وما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی حضرت خاتم النبیین الی

حضرت سید انبیا و رسل و شفیع باغ کل و نو کل و ما شور با مر قل
و نعا کنند رسول محمد مصطفی الی

خاتم رسالت هادی سبل رشد مطلق خرامه رحمت فیض مقدم
نور مکرم وجود مجسم حقیقت محیط بدر دنیا صدور سید اعظم رسالت
فیض مطلق عشق کامل عقل محرک کاینات مظهر سما
و مصداق صفات احمد محمود ابو القاسم

سید [illegible] دلیل و حامل لوای سواران
سبحان الذی اسرا محمد مصطفی

والصلواة والسلام علی آخر اول نبیا واشرف
الانبیاء حبیبنا المخصوص بختم النبوة والمخصوص
بختم الرسالة معدن العلم ومنبع الاسرار مهبط
الوحی ومرجع الابرار محمد المحمود ابو القاسم [illegible]

قرة عين السالكين والمار [illegible]

ومولى الموالي وقائد الغر المحجلين نفس الرسول وزوج البتول

سيف الله المسلول ودامغ الكفرة قسيم النار والجنة الصديق

الاكبر والفاروق الاعظم وذي النورين المعظم كاشف الكربات

حلال المشكلات باب المدينة صاحب الزمان وسكينة [illegible]

البراءة [illegible] مصطفى واخ رسول المجتبى سراج الدجى

المختص [illegible] الامام المبين الانزع البطين صاحب لا [illegible]

اشارات [illegible] والناطق بالوحي وصاحب الحرمتين

الحبل المتين [illegible] حوض كوثر [illegible] وسقاء [illegible]

المدينة ابن ابي طالب الخ

سلطان [illegible] ارتضا [illegible] شد شفاعت شاه ولايت

خورشيد منير هدايت زبيده [illegible] وقائم مقام شد

[illegible] علي ابن ابي طالب الخ

اول سلطنة الولاية ومطلع نجم الهداية مركز

دائرة الشرافة ومشرق مشرق الخلافة [illegible]

المبسوطة في الاخلاق وعينه الناظرة في

الحقائق رافع اعلام العلم واليقين وقاطع اعناق

المشركين الضالين زوج البتول واخ الرسول

يعسوب الدين وامام المتقين اسد الله الغالب

ومظهر العجائب [illegible] ابي طالب الخ

(القاب حضرت [illegible])

شهریار زمان خداوند زمین و آسمان فرمانفرمای ولایت دهر شیر اجام امامت و وصایت ماحی آثار وحشت اهل پیرایه زر و قاتل الکفره مولای متقیان علی بن ابی طالب

شهزاده دلدل سوار شیر قدرت پروردگار شهسوار عرصه لاهوت و مالک ممالک ملکوت غضنفر شیر کردگار سلطان عرش سریر علی علیه السلام

شیر بیشه شجاعت و نهنگ لجه سماحت صدرنشین ایوان و یکه تاز میدان عرصه لافتی مرکز دایره هدایت دایره خط ولایت اسد الله الغالب کل غالب علی علیه السلام

برهان الواصلین یعسوب الله غرة المهاجرین و صفوة الهاشمیین صفدر کرار ... جنت ... امام شیر بیشه شجاعت مهر سپهر بلاغت ... حرف ... رضا ... شیر ... دنیا ... کند ... نفس ... علیه السلام

سلطان ... دیگر ... سند ... شاه ولایت خورشید ... و قائم ... سند ... علی علیه ابی طالب

وارث علم اولین و آخرین مروج احکام قرآن متین حافظ شرع مبین مقتدای اصحاب یمین ... مخصوص با نگین سلیمان ... الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب ... المغارب و نجم ثاقب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و نقطه دائرة المطالب ... علی علیه السلام

حضرت رضا

فرخنده پوشش صومعه زهد و زینت ... علی بن موسی الرضا

امام زمان

ماه آسمان دوران ... ایام و ... الرحمن ... القرآن و ترجمان الوحی ... الا ... قسطا و عدلا ... له ... آل ...

تحصنت بذي الملك والملكوت واعتصمت
بذي العزة والجبروت واستعنت بذي القدرة
والرهبوت من كل ما اخاف واحذر

اللهم صل على محمد بن عبد الله النبي المرسل
وعلي بن ابي طالب المرتضى والحسن بن علي
المجتبى والحسين بن علي الشهيد وعلي بن الحسين
محمد بن علي الباقر وجعفر بن محمد الصادق
وموسى بن جعفر الكاظم وعلي بن موسى الرضا
ومحمد بن علي الجواد وعلي بن محمد الهادي
والحسن بن علي العسكري ومحمد بن الحسن

٢ توكلت على الحي الذي لا ينام ولا يموت
ودخلت في حفظ الله وفي حرز الله ودعائه ما أن الله
من البرية احمد الحي بسم الله الرحمن الرحيم يا حي يا قيوم
يا حي يا حي لا اله الا انت ... فسيكفيكهم الله
وهو السميع العليم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير
منها أو مثلها

حضرت رضا

حرفه تربتی معصومه زاهد در رضا شاه سرالرالقه
علی بن موسی رضا

علماء

سلمان زمان اباذر دوران مقداد جهان علامه دوران
جامع معارف ومعلم ثانی العارف بالله العالم
بالله بحر العلوم والمتقين آيات الله فی الارضين

الصلوة والسلام على اول العدد وصاحب الابد
روحه نسخة اللاهوتية في الناسوت وجسده
صورة المعاني الملك والملكوت وقلبه خزانة
حي اللاهوت طاووس الكبريا وعلام الجبروت كنوز
شعشعة الازلية وحقيقة التوحيد الالهية العبد المؤيد

خطبة عذريه

الحمد لله الذي علا بتوحيده ودنا في تفريده
وجل في سلطانه وعظم في اركانه احاط بكل شيء
علما وهو في مكانه وقهر جميع الخلق بقدرته
وبرهانه حميدا لم يزل محمودا لا يزال مجيدا لا
يزول مبديا ومعيدا وكل امر اليه يعود
بارئ المسموكات وداحي المدحوات
سبوح قدوس رب الملائكة والروح

[illegible] متطول
علوا من [illegible] يحظ كل عين والعيون لا
تراه كريم رحيم ذو اناة قد وسع كل شيء رحمته
ومن على جميع خلقه بنعمته لا يعجل بانتقامه ولا
يبادر بما استحقوا من عذابه قد فهم السرائر
وعلم الضمائر ولم تخف عليه المكنونات

الحمد لله [illegible] اول قبل الانشاء والاخر
بعد فناء الاشياء العليم الذي لا ينسى من ذكره
ولا ينقص من شكره ولا يخيب من دعاه ولا
يقطع رجاء من رجاه والصلاة والسلام
على سيد الانبياء وخير الاولياء وافضل
الاصفياء واعلى الازكياء واكمل البشراء
نبي الرحمة وشفيع الامة وكاشف الغمة
وينبوع الحكمة وامام الائمة سيدنا
ونبينا وحبيب قلوبنا وطبيب امراض نفوسنا
ابي القاسم محمد صلى الله عليه وآله وعلى آله الطيبين الطا
هرين المعصومين المنتجبين المنتخبين الهداة
المهديين المطهرين الهادين ولعنة الله
على اعدائهم ومخالفيهم وغاصبي حقوقهم ومنكري

فضائلهم ومناقبهم والشاكين فيهم والمنحرفين
عنهم ابد الآبدين ودهر الداهرين من
الان الى قيام يوم الدين

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون
ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي
حقه المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم
ولا يناله غوص الفطن ليس لصفته حد محدود
ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا
اجل ممدود فطر الخلائق بقدرته ونشر
الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان ارضه
الصلوة والسلام على قطب دائرة العالم و
فخر ولد آدم ابي القاسم محمد صلى الله عليه وآله

الصلوة والسلام على النبي الامي العربي البهي
القرشي المكي المدني الابطحي التهامي السعيد البهي
السراج المضيء الكوكب الدري صاحب [illegible]
المدفون بالمدينة العبد المؤيد والرسول المسدد
المصطفى الامجد المحمود الاحمد حبيب الله [illegible]
وسيد المرسلين وخاتم النبيين وشفيع المذنبين
ورحمة للعالمين ابي القاسم محمد صلى الله
(عليه وآله وسلم)

واد[illegible]

حبيب حسبي وحبيب نسبي - وطبيب ادبي
غبي - مصطفى الاكرم بالخلق على الخلق
جميعا - عيسى الاقدس في علم علوم [illegible]
واضح الشرف الهاشمي من ال قريش
منتهى الاعلم والاعظم به عن [illegible]

جامع الفضل الحي الكريم [illegible] - قامع
الكفر وحيد النبي قرشي - و زهراء
بتول هي من صلب رسول - وخلق
حسن ثم حسين ابن علي - وسجاد امام
الحرم ذي الثفنات - امام الال الكريم
الاب والامام الزكي - ثم بالباقر عن
الطهر اسرار علوم - ثم بالصادق ذي
مذهب حق علوي - وموسى الكاظم
الغيظ من المجرم حلما - وسلطان
غريب وشهيد [illegible] - وبن [illegible] الجود
جواد الشرف العترة هاد - وبامام
نقي ونقي رضوي - وبهاد الحسن
العسكري بال علوا من دلالات حسين وعلوم حسني

إِنَّ أَرْوَى ظَهْرٍ يُحَالُ بِفِنَاءِ نُطْقِ لِسَانٍ
وَأَسْنَانِ الأَقْلَامِ حَمْدُ اللهِ تَعَالَى سُبْحَانَهُ
عَلَى تَوَاتُرِ نَعْمَائِهِ الظَّاهِرَةِ الْبَاهِرَةِ وَتَرَادُفِ
الائِهِ الْمُتَوَافِرَةِ الْمُتَكَاثِرَةِ ثُمَّ الصَّلٰوةُ

إِنَّ أَرْوَى زَهْرٍ يَخْرُجُ فِي رِيَاضِ الْكَلَامِ مِنَ الأَكْمَامِ
وَأَبْهَى حِبْرٍ يُحَاكُ بِفِنَاءِ اللِّسَانِ وَأَسْنَانِ الأَ
قْلَامِ حَمْدُ اللهِ تَعَالَى سُبْحَانَهُ عَلَى تَوَاتُرِ نَعْمَائِهِ الظَّاهِ
رَةِ الْبَاهِرَةِ وَتَرَادُفِ الائِهِ الْمُتَوَافِرَةِ الْمُتَكَاثِرَةِ ثُمَّ
الصَّلٰوةُ عَلَى نَبِيِّهِ مِنْ أَشْرَفِ خَاتَمِ الأَنَامِ
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الأَئِمَّةِ الأَعْلَامِ وَأَزِمَّةِ
الإِسْلَامِ مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ

وَبِمُهْجَتِي هُدَى الْخَلْقِ وَبِالْخَلْقِ إِمَامًا –
يَقْرُبُ الشَّيْفُ مِنَ اللهِ عَظُمَ أَرَبِي – اِسْتَجِبْ
دَعْوَةَ مَنْ أَغْرَقَ فِي بَحْرِ ذُنُوبٍ – وَاجِبًا
مِنْكَ بِجَاهِ نَبِيٍّ وَوَلِيٍّ –

اللهم صل وسلم وزد وبارك على السيدة الجليلة الجميلة المعصومة
المظلومة الكريمة النجيبة الكروبية العليلة ذات الأحزان
الطويلة في المدة القليلة الرضية الحليمة العفيفة
السليمة المجهولة قدرا والمخفية قبرا والمدفونة سرا
والمغصوبة جهرا سيدة نساء الانسية الحوراء أم الأئمة
النقباء والنجباء بنت خير الأنبياء الطاهرة المطهرة
البتول العذراء فاطمة التقية النقية الزهراء
صلوات الله وسلامه عليها

الصلاة والسلام على الرسول المحمود
مقصود قصص قانون له نظام عالم الوجود وعلة كل الوجود وغاية كل
ايجاد الغيب واشهد والله الذي الباقي منقطع الاوقات ومن حسن اساس
والجود

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلى … تباركت تعطي من تشاء وتمنع

إلهي وخلاقي وحرزي وموئلي … إليك لدى الإعسار واليسر أفزع

إلهي لئن جلت وجمت خطيئتي … فعفوك عن ذنبي أجل وأوسع

إلهي لئن أعطيت نفسي سؤلها … فها أنا في روض الندامة أرتع

إلهي ترى حالي وفقري وفاقتي … وأنت مناجاتي الخفية تسمع

إلهي فلا تقطع رجائي ولا تزغ … فؤادي فلي في سيب جودك مطمع

إلهي أجرني من عذابك إنني … أسير ذليل خائف لك أخضع

إلهي فآنسني بتلقين حجتي … إذا كان لي في القبر مثوى ومضجع

إلهي لئن عذبتني ألف حجة … فحبل رجائي منك لا يتقطع

إلهي أذقني طعم عفوك يوم لا … بنون ولا مال هنالك ينفع

إلهي لئن لم ترعني كنت ضائعا … وإن كنت ترعاني فلست أضيع

إلهي إذا لم تعف عن غير محسن … فمن لمسيء بالهوى يتمتع

إلهي لئن فرطت في طلب التقى … فها أنا إثر العفو أقفو وأتبع

إلهي ذنوبي بذت الطود واعتلت … وصفحك عن ذنبي أجل وأرفع

إلهي لئن أخطأت جهلا فطالما … رجوتك حتى قيل ما هو يجزع

إلهي ينجي ذكر طولك لوعتي … وذكر الخطايا العين مني يدمع

اللهم [illegible] عزتي [illegible] ... [illegible]

إلهي أنلني منك روحا وراحة ... فلست سوى أبواب فضلك أقرع

إلهي لئن أقصيتني أو أهنتني ... فمن ذا الذي أرجو ومن ذا أشفع

إلهي لئن خيبتني أو طردتني ... فما حيلتي يا رب أم كيف أصنع

إلهي حليف الحب بالليل ساهر ... يناجي ويدعو والمغفل يهجع

وكلهم يرجو نوالك راجيا ... لرحمتك العظمى وفي الخلد يطمع

إلهي يمنيني رجائي سلامة ... وقبح خطيئاتي علي يشنع

إلهي فإن تعفو فعفوك منقذي ... وإلا فبالذنب المدمر أصرع

إلهي

إلهي بحق الهاشمي وآله ... وحرمة أبرار هم لك خشع

إلهي فانشرني على دين أحمد ... منيبا تقيا قانتا لك أخضع

ولا تحرمني يا إلهي وسيدي ... شفاعته الكبرى فذاك المشفع

فصل عليه ما دعاك موحد

وناجاك أخيار ببابك ركع

يا ذا الذي [illegible] ... طوبى لعبد يكون مولاه

طوبى لمن بات خائفا وجلا ... يشكو إلى ذي الجلال بلواه

إذا خلا في الظلام مبتهلا ... أجابه ربه ولباه

لبيك لبيك عبدي أنت في كنفي ... وكل ما قلت قد سمعناه

[illegible] تشتاقه ملائكتي / وعد ربك الليل [illegible]

سل ما اتاه ولا خوف ولا تخف اقرا انا الله

يا رب إن عظمت ذنوبي كثرة / فلقد علمت بأن عفوك أعظم

إن كان لا يرجوك إلا محسن / فمن الذي يدعو ويرجو المجرم

ما لي إليك وسيلة إلا الرجا / وجميل ظني ثم إني مسلم

بیا تا برآریم دستی ز دل / که نتوان برآورد فردا ز گل

به فصل خزانش نبینی درخت / که بی برگ ماند ز سرمای سخت

برآرد تهی دستهای نیاز / ز رحمت نگردد تهیدست باز

قضا خلعتی نامدارش دهد / قدر میوه در کنارش نهد

مپندار از آن در که هرگز نبست / که نومید گردد برآورده دست

همه طاعت آرند و مسکین نیاز / بیا تا به درگاه مسکین نواز

چو شاخ برهنه برآریم دست / که بی برگ از این بیش نتوان نشست

خداوندگارا نظر کن به جود / که جرم آمد از بندگان در وجود

گناه آید از بنده خاکسار / به امید عفو خداوندگار

کریما به رزق تو پرورده‌ایم / به انعام عام تو خو کرده‌ایم

گدا چون کرم بیند و لطف و ناز / نگردد ز دنبال بخشنده باز

چو ما را به دنیا تو کردی عزیز / به عقبی همین چشم داریم نیز

عزیزی و خواری تو بخشی و بس / عزیز تو خواری نبیند ز کس

خدایا به عزت که خوارم مکن / به ذل گنه شرمسارم مکن

مرا شرمساری ز روی تو بس   دگر شرمسارم مکن پیش کس

مسلط مکن چون منی بر سرم   ز دست تو به گر عقوبت برم

بگیتی بتر زین نباشد بدی   جفا بردن از پیش همچون خودی

گرم بر سر افتد ز تو سایهٔ   سپهرم بود کمترین پایهٔ

اگر تاج بخشی سر افرازدم   تو بردار تا کس نیندازدم

خدایا بذات خداوندیت   باوصاف بیمثل و مانندیت

بلبیک حجاج بیت الحرام   بمدفون یثرب علیه السلام

بتکبیر مردان شمشیرزن   که مرد وغا را شمارند زن

بطاعات پیران آراسته   بصدق جوانان نوخاسته

که ما را از آن ورطهٔ یک نفس   ز ننگ دو گفتن بفریاد رس

امیدست از آن که طاعت کنند   که بی طاعتانرا شفاعت کنند

به پیران پشت از عبادت دوتا   ز شرم گنه دیده بر پشت پا

که چشمم ز روی سعادت مبند   زبانم بوقت شهادت مبند

چراغ یقینم فرا راه دار   ز بد کردنم دست کوتاه دار

فقیرم کبیرم گنهام مگیر   غنی را ترحم بود بر فقیر

چرا باید از ضعف حالم گریست   اگر من ضعیفم پناهم قویست

تو دانائی آخر که قادر نیم

توانای مطلق تویی من کیم

ای آنکه بملک خویش پاینده تویی
در ظلمت شب صبح نماینده تویی
کار من بیچاره فرو بسته شده
بگشا خدایا که گشاینده تویی

ای ذات تو بر کل ممالک مالک
وی راه بر درگاه تو عقل سالک
من وصف تو از کلام تو میگویم
انت الباقی و کل شیء هالک

ای ذات تو بر کل ممالک شده فرد
سر بر خط بندگیت داده زن و مرد
گر جمله کاینات کافر گردند
بر دامن کبریات ننشیند گرد

ای آنکه منزهی ز بی همتایی
[illegible] ملک [illegible] زیبایی
مردم همه خفته‌اند و درها بسته
یا رب تو بلطف باز بگشایی

ای خالق [illegible] بار خدای
تا چند روم در بدر و کار بکار
[illegible] امید مرا در [illegible]
یا قاضی حاجات مرا در [illegible]

[illegible]
صد بار بلطف و کرمت بخشیدی
ثواب [illegible]
این بار بسلطان خراسانم بخش

یا رب بحق رسول الثقلین
یا رب بغزا کننده بدر و حنین
عصیان مرا دو حصه کن در عرصات
نیمی بحسن ببخش و نیمی بحسین

یا رب بحق این [illegible]
[illegible]
ای شیر خدا [illegible] جلال
[illegible]

یا [illegible] حاجت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای از عدم آورده [illegible]
من بنده [illegible]
در حکمت خویش کرده نابود [illegible]
[illegible] معبود

یارب بمحمد و علی و آلهما [illegible]
از لطف برآر حاجتم در دو سرا بی منت خلق یا علی الاعلا

یارب ز قناعتم توانگر گردان وز نور یقین دلم منور گردان
احوال من سوخته بر گردان بی منت مخلوق میسر گردان

در هر سحری [illegible] میگویم راز بر در که تو میکنم عجز و نیاز
بی منت بندگانت از بهر [illegible] کار من بیچاره درمانده بساز

ای آنکه تو حال دل نالان دانی احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی

یارب تو برحمت دل ما را جان ده درد همه را دوا بی درمان ده
این بنده نداند که چه میباید خواست داننده تویی هر آنچه دانی آن ده

یارب ز قناعتم توانگر گردان وز نور یقین دلم منور گردان
احوال من سوخته سر گردان بی منت مخلوق میسر گردان

یارب دل پاک و جان آگاهم ده آه شب و گریه سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن بیخود چو شدم ز خود بخود راهم ده

دارم گنهی که پشت ایمان شکند بازار جهان و دست بستان شکند
بار گنهم اگر بمیزان بنهند ترسم که بروز حشر میزان شکند

الا يا ايها المأمول في كل حاجة — [illegible] بك [illegible]

الا يا رجائي انت كاشف كربتي — فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

فزادي قليل ما اراه مبلغي — أللزاد ابكي ام لبعد مسافتي

اتيت باعمال قباح ردية — وما في الورى خلق جنى كجنايتي

اتحرقني بالنار يا غاية المنى — فاين رجائي ثم اين مخافتي

يا رب ان عظمت ذنوبي كثرة — فلقد علمت بان عفوك اعظم

ان كان لا يرجوك الا محسن — فمن الذي يرجو ويدعو المجرم

مالي اليك وسيلة الا التقى — وجميل ظني ثم اني مسلم

صدر بيت عظيم بمرادات

١ انك لعلى خلق عظيم ٢ وسع كرسيه السموات وهو العلي العظيم ٣ ورب العرش [illegible] العظيم

٤ [illegible] عظيم ٥ ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم

٦ سبحان [illegible] العظيم ٧ [illegible] ساعة شيء عظيم ٨ ان الشرك لظلم عظيم

٩ ان كيدكن عظيم سورة يوسف

پدرش عبدالله است فرزند عبدالمطلب

سال [illegible] پدرش اختلاف دارد در ماه دوم

بعضی شنبه ۲۱ بعضی سنه ۲۳ چهارم بعضی

شنبه ۲۵ محرم بعضی سنه ۲ قسم مشهور است

سنه ۲۴ چهارم

در سنه اسلامی عمر ۵۳ روز دهم ربیع اول

ولادتش روز جمعه طلوع آفتاب بقولی شب جمعه
وقت طلوع صبح یا وقت ظهر بقولی دوشنبه نزد غروب قبل
سنه ۵۳ اول روز هلاکت اصحاب فیل بقولی بعد هلاک بخمل پنج روز
یا پنجاه روز بقولی روز دهم ربیع اول یا دوم یا دوازدهم

ولادت در شعب ابوطالب که معروف است در خارج مکه
بعضی میگویند در خانه ابوطالب که در اصل مکه است

مادرش

مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب
در سال ششم یا چهارم از ولادت حضرت وفات کرد مادر
رضاعی بعضی میگویند ثویبه زوجه ابی لهب بعضی میگویند زوجه
حارث بن عبدالعزا بعضی میگویند حلیمه سعدیه است

عدد اولاد

بعضی میگویند از حضرت خدیجه چهار پسر قاسم عبدالله طیب طاهر
بعضی میگویند همان دو پسر و چهار دختر زینب ابی العاص بعهده
گرفت رقیه عتبه پسر ابی لهب طلاق داد و ام کلثوم هم ابن لهب دیگر
گرفت او هم طلاق داد رقیه را عثمان گرفت بعد ام کلثوم را گرفت
و چهارم فاطمه است و ابراهیم از ماریه قبطیه است

زوال روز دوشنبه بیست هفتم ماه رجب [illegible]
از عمرش چهل سال چهار ماه یازده روز گذشته بود در
در سنه از تولد عام الفیل بعضی می گویند دوازدهم ربیع
اول عمر حضرت چهل سال شش روز کم گذشت بعضی می گویند
یا هفدهم یا هیجدهم یا بیست چهارم ماه مبارک رمضان است
مبعوث در کوه حرا که جبرئیل آمد سوره اقرء نازل کرده است

هجرت

در روز غره ربیع اول سال سیزدهم از بعثت در سال پنجاه
سیم از تولد که پنجاه سیم از عام الفیل باشد از خوف
از مکه بیرون رفت در روز دوشنبه ربیع اول دوازدهم
داخل مدینه شد صلواة ظهر

وفات

روز دوم ربیع اول بعضی می گویند دوم شهر صفر بعضی می گویند
هشت بیست هفتم شهر صفر المظفر [illegible]

ز هجران پناه شب تاج مرصع ... سر ...
... [illegible]
... [illegible]

حضرت علی ... عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
شب سیزدهم ماه رجب سال دهم از بعثت وفات نمود
مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
مربیه رسول خدا اول زنی است که پیاده با رسول خدا
از مکه هجرت به مدینه نموده اول کسیکه بشارت پیغمبر داده به
ابوطالب زوج خود شنیده ابوطالب بری گفت که
ترا فرزندی خواهد ... بعد ... سال دیگر همه صفات
... او هم مولود شد دون نبوت

روایت است که عابدی بود ... که ابوطالب
به دیدن او رفته بود عابد دست بهوا کرده سیبی تازه
در ... بری داده گفت این میوه بهشت است و ...
نطفه وصی خاتم پیغمبران است ابوطالب ...
... داد به فاطمه بنت اسد در همان شب نطفه ... بسته
شد
تولد روز

تولد سیزدهم رجب بعضی هشتم ... [illegible]

[illegible] قول [illegible] در کتاب [illegible]

روز جمعه وقت ظهر با حیات بت با درش با جامه خواب امده

درد دل گرفت گمان حمل بنداشت جهت شفا بخانه کعبه

رفت دیوار شکاف یافت در خود بسته شد سقف شکافته

شد حوا مریم اسیه و ساره با حوریان بهشت با طشت طلا و ابریق

طلا و حریر بهشتی با تولد امد سجده کرد و قرائت سوره جاء الحق

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا سه هزار و پنجاه سال

از تاریخ اسکندر رومی سی سال بعثت پیغمبر از عام الفیل

و قول ارجح سی سال از عام الفیل گذشته بود ده

ده سال قبل از بعثت پیغمبر متولد شد

عدد زنهای صحیح

برای کران خامه دوازده زن نکاح درست عقد

عدد اولاد

بقولی سی و هفت دوازده پسر پانزده دختر بقولی

اصح سی و سه تنی هفده پسر نوزده دختر

وفات

روز شنبه [illegible] رمضان ضربت صبح سرداماد [illegible]

[illegible] عمر [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] و [illegible] سال و دو ماه نصف روز سی و سه در سال

و هفت ماه پانزده روز یار رسول خدا بود ده سال چهارده

روز قبل از بعثت بعثت دو سال هفت ماه بکرد بعد از

بعثت و سیزده حیات شش بعد از رسول تمام خلافت ابابکر عمر عثمان

بیست پنج سال طول کشید خلافت ابابکر دو سال سه ماه پنجروز

خلافت عمر ده سال شش ماه خلافت عثمان سیزده سال کری

خلافت علی بعد از عثمان چهار سال نه ماه کسب دو روز

بقولی چهار سال شش ماه

مدت سال عمر علی

شصت سه بقولی

بقولی شصت پنج سال بقولی شصت هفت سال

بقولی شصت شش سال

عید غدیر خم

روز هیجدهم ذالحجه الحرام

[illegible] روز ۲۳ چهارم ماه ذالحجه

[illegible] ۲۵ [illegible] ۲ [illegible] ۲۱ [illegible] ۲۴

فاطمه زهرا

پدرش [illegible] مادرش خدیجه [illegible]

عمر هجده سال تولد صبح بیستم جمادی الثانی [illegible]

مانده روز سیوم جمادی الثانی بعد از پدر هفتاد و پنج روز

روایت یکصد روز بقولی چهار ماه اختلاف است

بقولی شش ماه بقولی سه ماه اصح هفتاد و پنج روز است

وفات

پانزدهم جمادی الثانی

عدد اولاد پنج

دو پسر حسن حسین دو دختر زینب کلثوم

محسن سقط شد

ولادت [illegible] سیم از هجرت در زمان

پادشاهی یزدجرد بعضی میگویند زمان یزدجرد بعضی میگویند

سال دوم از هجرت بود در روز قبل از جنگ بدر بعضی گفته‌اند

ولادت در ماه مبارک رمضان بود بعضی میگویند اول ماه

شعبان بود چهل روز قبل جنگ بدر بعضی گفته‌اند سی ماه

متولد شد بعضی گفته‌اند نه ماه وفات

چهارم جمادی اول بقولی هفتم صفر

عدد سن وفات بقولی هشتم صفر ۲۸ صفر

شعث چهار زن نکاح کرده است برای کنیزان خاصه اعراب

جعده بود که او را بسطع زهر داد شهید کرد در بقیع

مدفون است در مدینه

عدد اولاد حضرت

بعضی میگویند پانزده پسر و دو دختر بعضی هشت پسر

و چهار دختر بعضی نه پسر و نه دختر

بعضی دوازده پسر و پنج دختر ختم [illegible]

بعضی گفته‌اند چهل و هشت سال بعضی گفته‌اند چهل و هفت سال

نه ماه بعضی شش ماه بعضی چهار ماه ۲۴ ماه روز

پانزده روز بعضی هم پنجاه سال گفته‌اند

[illegible] ماه ۲۰۵ روز

پدرش علی مادرش فاطمه [illegible]

و حضرت امام حسن بعد از پدر بزرگوار متولد در پنجشنبه سوم

ماه شعبان بقولی پنجم ماه بقولی پنجم ربیع اول

بقولی سلخ ربیع اول شش ماهه متولد شد در مدینه

پادشاه یزدجرد

عمر

پنجاه هفت سال بعضی گویند پنجاه هشت سال

بعضی گویند پنجاه شش سال نه ماه بعضی چهار ماه

بعضی پنجاه هفت و دو ماه اختلاف است

عدد زن و حاجت

یک زن نکاح داشت سوای کنیزان خاصه

شهربانو بود که جنس شاه زنان بوده بعد از پدر از

حضرت گذشت شهربانو مدت امامت شش یازده سال

عدد اولاد

بقولی چهار پسر دو دختر بقولی شش پسر و سه دختر

بقولی [illegible] پسر و چهار دختر علی اکبر علی اوسط علی اصغر

عبدالله محمد جعفر اینها در کربلا شهید شدند علی اکبر که

امام زین العابدین باشد

[illegible] در مدینه

عمرش پنجاه و هفت سال بقولی پنجاه و هشت سال

بعضی دیگر گویند بعضی پنجاه سی سال بعضی پنجاه

یک سال گویند سی ماه چهار ماه و سی روز ۲۰ روز

بیست روز ۵ روز یازده روز

تولد یازدهم جمادی اول

بعضی یازدهم جمادی الثانی

بعضی یازدهم رجب بعضی پنجم ماه شعبان نهم ربیع اول

عدد زن و حاجت [illegible] نکاحی داشت لاغر دختر

امام حسن ام عبدالله [illegible] بود امام محمد باقر از او داشت سایر

بچها از کنیزان است بعد از پدر سی و چهار سال دو روز و [illegible]

کرد امامت اختلاف است چهار سال چهل و نه سال [illegible] سی و چهار سال

عدد اولاد

بقولی نه پسر و هفت دختر بقولی سوای [illegible]

دیگر [illegible] بقولی یازده پسر و پنج دختر [illegible]

امام محمد باقر [illegible] ابراهیم زید

وفات

دوازدهم محرم بعضی گویند بیستم محرم بعضی هم

هشتم محرم در زمان خلافت هشام بن عبدالملک

در آن سال را امام [illegible] وفات

[illegible] شهید

پدرش زین العابدین مادرش [illegible]
دختر امام حسن مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن
ابی بکر است قول اصح مادرش اسماء بنت عبدالرحمن
پس امام جعفر از این حیث آنسرا گفت ابابکر ولدنی مرتین
امهات ائمه باید پاک باشند

ولادت

ولادت در اول ماه رجب بقولی دوم ماه رجب بقولی
سیم ماه صفر

عمر شریفش

پنجاه هفت سال بقولی پنجاه هشت سال بقولی
پنجاه و نه سال عمر شریفش متعاقب شباب نائل شدند

وفات

هفتم ذی الحجه الحرام بقولی ربیع اول بقولی
ربیع الثانی در مدینه خانه خود بواسطه سمی که
که ابراهیم بن ولید را بقول هشام بن عبدالملک سم داد
زین سمی زهرآب داد

عدد اولادش

بعضی چهار پسر دو دختر بقولی سه پسر دو دختر ایضاً پنج پسر و دو دختر
امام جعفر عبدالله از یک مادر

[illegible] مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر

تولد هفدهم شهر ربیع اول

عمر شریفش

شصت و پنج سال بقولی دیگر شصت هشت سال در
بعضی هم شصت سال گفتند

عدد اولاد

بقولی هفت پسر دیگر سه دختر بقولی بعضی ده نفرند
هفت پسر و سه دختر

نقش خاتم

دوران بقای من دینی عزت از کبریای خاصه

وفات

بیست پنجم ماه شوال بقول بعضی نیمه ماه رجب در
سوقون

سبب وفات او

منصور دوانیقی زهر در طعام کرد بقولی در انگور کرد
چند مرتبه زهر را دست داده شد آخر در دولت
وفات کرد

امام هفتم موسی بن جعفر

پدرش حضرت صادق [illegible] مادرش [illegible]
از خواری ولایت بربر که او را جاریه بربریه گفتند
نامش ناطقه و کنیتش ام حمیده می گویند از رسول
اسم گذشت

تولد او

تولدش روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم ماه صفر امام در دولت ابراهیم
الولید که خلیفه ملوک بنی امیه بود در ابوا بود
منزلی است ما بین مدینه و مکه اول غروه اسلام ای
واقع شده

زوجات

زن نکاحی هیچ نداشت هر چه اولاد داشت از
کنیزان خاصه بود

عدد اولادش

عدد اولادش سی و هفت پسر و نوزده دختر داشت

وفات

پنجم رجب بقولی سیم بقولی بیست چهارم بقولی
شش هفتم ماه رجب

عمر شریف

عمر شریف پنجاه و چهار سال بقولی پنجاه پنج سال بقولی
شصت پنج سال

پدرش [illegible] مادرش [illegible] و بقولی ام البنین
بقولی حمیده پیش حضرت از ابتدا دختر زنگبار و نوبه بود
حمیده را خرید و از اعمال را مدد کرد او را مادر موسی
جعفر خرید شب در عالم خواب دید پیغمبر و او را
حمیده را به بخشی بفرزند خود موسی بن جعفر حضرت
رسول اسم مادر موسی بن جعفر حمیده گذاشت از این بود
حضرت رضا تولد شد

تولد

تولد روز پنجشنبه یازدهم شهر ذی القعده و بقولی ذی الحجه
بقولی یازدهم شهر ذی القعده و ذی الحجه

عمر شریف

عمرش پنجاه پنج سال بقولی پنجاه یک سال بقولی چهل و سال
هفت ماه

وفات

شب چهارم ماه مبارک رمضان بقولی بیست سیم
بقولی سلخ صفر بقولی هفتم صفر بقولی بیست سیم صفر

عدد اولادش

بقولی یک پسر داشت بقولی شش پسر داشت
بقولی پنج پسر و یک دختر

۲ زن داشت [illegible]

پدرش حضرت رضا مادرش ام ولد مسمی به [illegible]
و نامهای دیگر دارد از مردم نوبه حوالی حبشه از خویشان
ماریه قبطیه عیال پیغمبر که بی بی ابراهیم پسر پیغمبر است

تولد

تولد حضرت روز دهم رجب بقولی پانزدهم رجب
بقولی نوزدهم ماه رمضان قول اول اصح است

عمر شریف

عمر شریفش بیست پنج سال دو ماه یا هیجده روز از روی
تحقیق هشت چهار سال کم [illegible] سال با پدر
بود

تزوجات

یک زن نکاحی داشت ام الفضل کنیزان بسیار زیاد

عدد اولادش

عدد اولادش بقولی دو پسر داشت پنج دختر
بقولی دو پسر دو دختر داشت

سبب وفات

وفات

وفات حضرت اول ذیقعده بقولی پنجم ماه ذی الحجه
بقولی آخر ذی الحجه ام الفضل سم داد بسال تحریک معتصم
عباسی در بغداد وفات کرد

پدرش حضرت جواد مادرش کنیزکی بود اسمش سوسن
بقولی دره مغربیه بود از قبایل [illegible] بقولی
سمانه [illegible]

عمر شریف

عمر شریفش چهل دو سال بقولی چهل یکسال شش ماه
بقولی چهل سال [illegible]

تولد

تولد دوم ماه رجب بقولی پنجم بقولی سیزدهم بقولی
[illegible] ذالحجه بقولی [illegible] ذالحجه

تزوجات

زن نکاحی نداشت [illegible] در ایام خود [illegible]
گرفت اولاد همه از کنیزان [illegible]

ملاقی در زمان [illegible]

[illegible] در آخر سلطنت [illegible] متوکل
[illegible] بالله [illegible] وفات [illegible]

عدد اولادش

عدد اولاد چهار پسر [illegible] یک دختر

امام یازدهم حسن عسکری

پدرش علی نقی، مادرش جاریه سمانه یا سمانه
یا نامهای دیگر ذکر کرده در روایت خود مادر شاهزاده بود

تولد

تولد روز جمعه چهارم ربیع الثانی یا پنجم یا دهم سنه
یا گویند دهم ماه مبارک رمضان در مدینه طیبه در
زمان المعتمد علی الله یا زمان الواثق بالله

عمر شریف

عمر شریفش بیست و هفت سال یا بیست و هشت سال
یا بیست و نه سال ۲۹ یا بیست و سه سال

وفات

وفات او روز جمعه اول یا چهارم یا غره ماه ربیع الاول
یا هشتم ربیع الاول سنه [illegible] در کف معتمد زهر در طعام کرد
معلوم نشان شد [illegible]

مدفن در سر من رأی تا قیامت برپا شد تمام یارها
[illegible]

عدد زوجات

یک زن بود نرجس، مادرش نرجس خاتون
دختر پادشاه قیصر روم

عدد اولاد

یک پسر یک دختر اسمی وجود کمال معلوم

یا من اسمه دواء وذکره شفاء وطاعته غنی ارحم من رأس ماله الرجاء وسلاحه البکاء یا سابغ النعم یا دافع النقم یا نور المستوحشین فی الظلم یا عالما لا یعلم صل علی محمد وآله

الله اکبر هذا الحادث الجلل
فقد تزلزل سهل الارض والجبل

ولها جلاول لیس فوق جلالها
الا جلال الله جل جلاله

ولها زوال لیس فوق زوالها
الا زوال الله عم نواله

حزن طویل ان یبکی لنا
حتی یقوم بامرنا قائمه

اول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق به توحیده وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

من مات

من استخف بالصلواة والذي يفتح بيده
فقد مات على غير ديني

من اعرض عن ذكري فان له معيشة
ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى

قال رسول الله ليس منا من استخف
بالصلواة لا تناله شفاعتنا ليس منا

لا يتمكن الشيطان بالعبد بالوسوسة
الا وقت اعرض عن ذكر الله

ان الصلواة تنهى عن الفحشاء والمنكر

اقم الصلواة طرفي النهار وزلفا من الليل ان
الحسنات يذهبن السيئات

سوقعی که حضرت [illegible]

تحویل گرفت بندگان خوب دیدند در برگشت [illegible]
رفتار بد آنان جلوگیری می کنند خود هستند رفته رفته
اوضاع را دگرگون کرده و مردم را بر علیه او بشورانند
در اینموقع حضرت امیر به منبر رفت و فرمایش خطابه
زیر را ایراد فرمودند

مدت زمانی بود که من در کنج عزلت نشسته تنها
و خاموش بسر می بردم آواز من از همه ضعیف تر
و سخنان من بسیار کوتاه و بی اثر بود . سایرین
از من پیش افتاده و حقی را که مخصوص من بود مانند
گوی بازی گرفته دست بدست می گردانیدند -
خداوند حافظی دادگر و توانا است ناگهان و بیباک
بر ستمگران برانگیخت و دست آنان را از دامن
خلافت کوتاه کرد - در اینموقع من در تنهائی برخواسته
زمام جمعی پریشان و آشفته را بدست گرفته کشوری
درهم و برهم و ملتی بی نوا داشت . لازم نیست

[illegible] عدل و
[illegible] عدالت دوام دارد و گروگان
حقوق بی نوایان و مستمندان می باشم .
از کی ملت اسلام همیشه از امامت و پیشوائی من منتظر است
که اختلافات آنها را بحق فیصل داده و لغزش در انجام امورات
آنان غفلت و خودداری کنم . افسوس که این برنامه
اندیشه جمعی را پریشان ساخته است و برای آنها ترازوی
حساس عدل و داد زندگی را گران می نماید اما در نظر
من این برخورد و آزردگی بیجا . بسیار ناچیز و بی اهمیت
است ، بگذارید ستمکاران بر من خندند هر چه زبان پاک
و دندان درنده هست از کام و دهان بیرون افتند
ولی در عوض یک دل مستمند و شکسته ترمیم شود .
آنان که از من گله دارند و گاه و بیگاه سر در گوش هم
گذارده با رویه عادلانه ام مخالفت می نمایند و بر هم چشمک
می زنند و خود را از جمعیت خاطر ناراضی و خشمناک
جلوه گر می سازند بدانند در هواداری حامی ستمدیدگان و
پشتیبان بیچارگان و مستمندان هستیم ، و بالعکس

ثروت [illegible]
دزد و گدا تشبیه کرد [illegible] و [illegible]
تهی دست می نگرند تا مال و چیزی که وام دیگران بگردن
آنان است و بیشتری از دارائی مسلمانان در اموال
آنها باقی است از درگاه ما رانده و برای همیشه
در محضر ما خوار و خفیف‌اند.

(در این موقع آن سخن‌ران آتشین گفتار برپای خواسته
با غریوی رعد آسا که به ابر حاری شبیه تر بود فرمود)
چه تصور می‌نمایید. من که پیش از همه برسول خدای
ایمان آورده و بیشتر از همه یاد جمعیت و درستی
نشان داده‌ام آیا مرام مقدسش را زیر پای
خواهم گذارد آیا از احکام مقدس قرآن سرپیچی
و مخالفت خواهم کرد. حاشا تا آنوقت که
با پیراهن کفن در محکمه عدل آلهی قدم میگذارم
مدیون بیعت پیغمبر پاک و قرآن مجید خواهم بود
شمشیر من همیشه بروی کسانی که دست بخون
و مال دیگران آغشته اند برانگیخته است.

[illegible] پاحق
[illegible] ربابید با همان.
شمشیری که دست پرستان را از مرکب حیات سرنگون کرده‌ام
نوادگان پیغمبر را نیز ادب خواهم کرد.
دخترم رقیه گردن بندی برسم امانت و عاریت از بیت المال
گرفته بود بدین عنوان که با ضمانت خود و گواهی خداوند
تبارک و تعالی آن رشته گوهر را سالم و بدون نقص به
بیت المال برگرداند من در روز عید قربان بدین عمل
ناشایست اطلاع یافتم با دست خود گلوبند از گردن
دخترم گشوده بجای خود عودت دادم و مباشر خزانه‌دار
را بسختی تهدید کردم که زنهار هرگز این شرم کار را
تکرار مکن. بخدای بزرگ و توانا سوگند که اگر
پای امانت و عاریت در بین نبود دستهای آن دختر
هاشمی را مانند دست دزدان بجرم خیانت قطع میکردم
و مباشر خزانه‌دار را تا ابد گرفتار زنجیر و زندان میساختم
اکنون شما. شما ای اشراف و بزرگان عرب شما
ای سرداران سپاه اسلام اگر با این طریق میتوانید پای من
راه بیائید. والا علی از خیانتکاران انتقام سنگینی [illegible] گرفت
خواهد

انتقاد [illegible]
از رفتار ایرانیان [illegible]

یزدی عراق لشکری شام بسیج کرده بود دهگانان
شهر زیبای انبار بر ساحل فرات به آیین ایران قدیم
صف بسته بودند تا موکب همایون امیرالمؤمنین ع
را همچون شاهنشاهان عجم استقبال کنند.
چون نوبت رسید پیش دویدند و علی ع را که از
سربازان دیگر امتیازی نداشت با هلهله و شادباش
وارد شهر نمودند.
آن پیشوای آزاده با بیانی نوازش آمیز از رفتار
ایرانیان نسبت به شاه انتقاد فرمود.
(با گول و پالیزه جانید. تملق جاسوس و عشقی
شعله ور دارید اما اظهار آنرا در حضور کسی که هم چون
خودتان است مانند پاسداری و پرستاری
شما را بر گردن دارد هرگز قبول ندارم)
این احساسات را که نیرنگ و تملق شبیه تر است

[illegible] پیشوا
[illegible] خود پرستی و
غرور سوزش سینه من نمی پذیرم.
شما سالیان درازی است که کشور خویش و آن جنایات خسروان ایران
میان رعیت سخت گذشته اند و دولت آزاده و بااراده
اسلام میخواهید از چون منی در سربازی پیش پا بستیم
پیشواز کنید و چنین زحمت استقبال و احترام را بر خود
تحمیل کرده نموده ای با شکوه امام و امت بر روی
پا در حرارت خورشید معطل و معذب نمایید علاوه بر اینکه
پروردگار متعال از این عمل راضی نیست و در نظر
امیرالمؤمنین هم سخت ناپسند و مکروه است بدانید
که هرگز اصرار و اسراف بدین ننگ تن در ندهید
و جز خداوند بزرگ احدی را شایسته پرستش
و نیایش نمی دانند. خسروان شما در آن روز
که آیین نامبارک طبقاتی را در ایران گذاشته
بودند و گروهی پیاده را در رکاب خویش سوانیده

دیگر
هرگز باور نمی [illegible]
بسر خواهد رسید و آن تخت عاج و کرسی طلا که
بر پایهٔ [illegible] خیال قرار دارد واژگون
خواهد شد و هم [illegible] خود پرستان را در فرودگاه
نکبت بدبختی فرو خواهد انداخت و سپس
کشوری را نابود خواهد کرد.
[illegible] خوانند
[illegible] پیشه میپرستند خدای را [illegible]
پرستید [illegible] و عزم خود ارزش نخواهند
گذاشت و هم چون گوسپندانی ذلیل و زبون
کورکورانه بدنبال چوپان خواهند رفت و شبان
بیخرد را هم به [illegible] اشتباه خواهد انداخت
تا سرانجام طعمه گرگ خونخوار شده و از ذروه
شرافت و حیات به سقوط خواهد نمود
در این کردار ناشایست در گرد گرانبهای [illegible]
از دست میدهید که هدف موسوم شما لایق این سودای
بیهوده [illegible] نیست.

[illegible] شما
[illegible] ذات و ثروت پرستان
کشتی [illegible] که حرکت دارد خواهد نمود و دیگر نعمت آسایش
و راحتی را از شما سلب و وقت گران [illegible] را تا چیز
و بیهوده تلف خواهد کرد.
شما در این کار دشوار تجربه ای می گیرید [illegible] و
[illegible] هم از آن می گریزند.
مگر نشنیدید آیا خردمند خشم خداوند را به قیمت [illegible]
به رحمت خویش خریدار است؟.
آیا سزاوار است در [illegible] شاه پرستی [illegible]
و در پیشگاه جز بجرم این رذالت و پستی در آتش دوزخ
فرو افتید و با [illegible] پرستان [illegible] هم نشین [illegible] باشید.
ای مبادا. آن محنت و مشقت که در این جهان تن را آزرده
و روح را [illegible] و خوار دارد و در آن جهان هم به کیفر
طاقت فرسای خداوند و عذاب جاویدان منتهی شود.

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ۱۳۳۲ [illegible]

دو فرصه ادو نیم

اگر هزار آفت و صد عیب هست
بر هر دو شنان ندی زرانت

مادر بر دو حال ... ادبر

ما پستان ما که من صبر ادر دل ما
ما پستان ما که حرش را بکردار
ما پستان ما کرد اراد بکرده بر
دیکر ما حمد او رادیکه ابر ...

مادر علی اصغر انار اعلیه در ب جبیه عرض بر ادر ...

برای خاطر جدت بیا نزاب که / برای اصغر لب تشنه مکن اب

نه شیر مانده به پستان و نه بجانم تاب / بگو چه چاره کنم مانده گر مرام اب

مادر بس گفت

تو بلبل سحری در بزم گلستان بهشت / در آن بغچه که قائم نمود الغربت

نظاره کن که چه بسان مادر تو دل گرا[شت] / بیا ببین که پستان من بزر بهشت

مادر بس گفت زبان حرم حوری رضیه هر کدام سرودی کیفند هد

کسی ببینه بگو بدیر از سعتم زنده / که تو ندیده نه بد نه تخو ابیدی

بجواب رفت علی اصغر ازین گلزار / در فی حنان نیما بیاد بیدار

دست بدیت عکرد ا شد رفت فرود

چه کرد ای حیا تشنه لب از جهان قحصه / زبال تیر از آن ستان رفت ...

زهه ت کله داری و حق نیجانب توا / ... کرد ات زنده و تو کشته از جها

سکته فرود

لب ت چرا ز شمرده الیل جرا / نداده اب ز کر ز نکر تو یار ...

... ز وصال پدر شا دو چشم ز بت / برو که لا نه کاروان بس پی ...

أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم

ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها ولهم قلوب لا يفقهون بها

ثم كان عاقبة الذين أساؤوا السوأى أن كذبوا بآيات الله

أليس لكم أسوة حسنة

ما لكم لا ترجون لله وقارا وقد خلقكم أطوارا

من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له

اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا

وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا

یعظکم الله لعلکم

یا ایها المدثر قم فانذر

ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة

بخوانید براه خدا به حکمت و موعظه حسنه

در جای دیگر میفرماید از صفت قرآن موعظه است

قد جاءتکم موعظة من ربکم

آمد برای شما موعظه از خدایی [illegible] قرآن موعظه

سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون

یکسان است بر ایشان بیم کردن ایشان را یا بیم نکردن ایشان را

در ایمان نمی آورند [illegible]

فاما من طغی وءاثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی

اما کسی که طغیان ورزد و اختیار کند زندگانی دنیا را

پس بدرستیکه دوزخ جایگاه اوست

ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم

اعهد

الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین

آیا عهد نکردم بسوی شما ای پسران ادم [illegible] شیطان را

انا نسیناکم وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ

و نبوده باشید مثل آنانکه فراموش کردند خدا را و در واقع
فراموش کردند خودشان را

إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَالَهُمْ وَ
أَنفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ عالم تجارت [illegible]
عالم عالم کشت [illegible] عالم رحمت [illegible]

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
علامت [illegible] چند چیز است که منافق است و منافق کسی است
[illegible] نماز را [illegible] در یا کند
کما قال الله تعالی
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ يُخَادِعُونَ النَّاسَ وَإِذَا
قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالَىٰ

اسامی جد پیغمبر

محمد بن	عبدالله بن	عبدالمطلب	هاشم بن	عبد مناف بن	قصی بن
کلاب بن	مره بن	کعب بن	لؤی بن	غالب بن	
فهر بن	مالک بن	نضر بن	کنانه بن	خزیمة بن	
مدرکة بن	الیاس بن	مضر بن	نزار بن		
معد بن	عدنان بن	ادد بن	عضد بن		
[illegible]	همیسع بن	نبت بن	حمل بن		
قیدار بن	اسمعیل بن	ابراهیم بن	تارح بن		
ناحور بن	ساروغ بن	شالخ بن	ارفخشد بن		
سام بن	نوح بن	ملکان بن	متوشلح بن		
اخنوخ بن	یارد بن	قینان بن	انوش بن		

شیث بن آدم

تم

و دیگر وقت ... [illegible] ... هر روز ... [illegible] ... روح

[illegible] وجود ... [illegible] ... محمد ... فاطمه حسن و حسین علیهم السلام

هر روز ... [illegible] ... بار بخواند

یا سید السادات یا عالم السر و الخفیات یا مجیب الدعوات

اللهم انی اسئلک یا قاضی الحاجات برحمتک یا ارحم الراحمین

قال رسول الله ان الله خلق اخی علیا ... [illegible]

انبیاء و اسامی ... آدم ... نوح

و ... یوسف و ... شعیب

و ... شیث و ... هود ...

... سلیمان و ... موسی و ...

عیسی و ... محمد

صفة المهدی [illegible] شش اذا ما [illegible] کرد بعض [illegible]

الفضاء شنبه [illegible] قضاء وارد [illegible] گلاه [illegible] دستار [illegible]

او [illegible] گفت اُفّ لِهذِهِ الدُّنیا [illegible] کف [illegible]

و چون وارد شد بعد از سلام دعا [illegible] صحه [illegible]

[illegible] یا فَرَجَ [illegible] القاهر [illegible] اَطال الله

اَمیرَ المُؤمِنینَ [illegible] اُسامَة بن زَید [illegible] واللّه

اللّهِ فی جَنبِکَ [illegible] اَبا بَکرٍ و عُمَر

دوازده روز [illegible] ده مرتبه بخواند حاجت روا

یا مُسَبِّبُ سَبِّبْ یا مُفَرِّجُ فَرِّجْ

یا مُفَتِّحُ فَتِّحْ یا مُدَبِّرُ دَبِّرْ

یا مُسَهِّلُ سَهِّلْ یا مُیَسِّرُ یَسِّرْ

یا مُتَمِّمُ تَمِّمْ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمین

[illegible] شنبه و پنجشنبه و جمعه [illegible] روزه بگیرد و در روز آخر

[illegible] در وقت چاشت رو به قبله کند در بالای پشت بام یا

[illegible] دو رکعت نماز [illegible] بعد [illegible] چون [illegible] نماز

[illegible] بعد از نماز [illegible] به دست چپ زانوی راست

[illegible] زانوی چپ بگیرد و دست [illegible] روی دست

[illegible] و به دست راست [illegible]

[illegible] به قبله کرده بخواند [illegible] دعای [illegible]

[illegible] اَنتَ اَنتَ انقَطَعَ الرَّجاءُ اِلّا مِنکَ وَ خابَتِ الآمالُ

[illegible] یا ثِقَةَ مَن لا ثِقَةَ لَهُ لا ثِقَةَ لی غَیرُکَ اِجعَل

[illegible] مِن اَمری فَرَجاً وَ مَخرَجاً وَ ارزُقنی مِن حَیثُ اَحتَسِبُ

وَ مِن حَیثُ لا اَحتَسِبُ بعد از آن [illegible] یا مُغیثُ اَجعَل لی

[illegible] مِن فَضلِکَ [illegible] رزق [illegible]

[illegible] شدن [illegible] و هر [illegible] و گفت نماز

[illegible] بخواند و بعد از نماز بخواند اللّهُمَّ اِنّی جائِعٌ فَاطعِمنی وَ

[illegible] رزق حلال [illegible]

[illegible]

در شب جمعه چهار رکعت نماز گزارد در رکعت اول بعد از حمد سوره یس
رکعت دوم بعد از حمد سوره دخان بخواند در رکعت سوم
بعد از حمد سوره لقمان بخواند رکعت چهارم سوره ملک بخواند بعد
بخواند این دعای را که اول مذکور شد صلوة استغفار [illegible]
اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی من ان
اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی
اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة
التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک
ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه
علی النحو الذی یرضیک عنی واسئلک ان تنور بکتابک بصری
وتطلق به لسانی وتفرج به عن قلبی وتشرح به صدری
وتستعمل به بدنی وتقوینی علی ذلک وتعیننی علیه فانه
لا یعیننی علی الخیر غیرک ولا توفیق له الا انت

چهارم	سوم	دوم	اول
ملک	لقمان	حم الدخان	یس
٢٩	٤١	٢.٥	٤٣

[illegible] رکعت نماز دارد در هر رکعت بعد از حمد الم نشرح سه مرتبه توحید
[illegible] و سوره [illegible] یکمرتبه [illegible] بترتیب صلوة نماز تمام کند
بعد نماز بخواند این دعا را که [illegible]
اللهم لک الحمد شکرا ولک المن فضلا وانت ربنا
حقا ونحن عبیدک رقا وانت اهل لذلک اللهم
یا میسر کل امر عسیر ویا صاحب کل غریب یسر علینا
العسیر فان تیسیر العسیر علیک سهل یسیر وانت علی
کل شیء قدیر وحسبنا الله ونعم الوکیل [illegible] بار بخواند

صلوة الفرج

دو رکعت است هر وقت هر ساعت باشد [illegible] بخواند
رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد [illegible] هزار بار بخواند
رکعت دوم یکبار بخواند و بعد از نماز دعای فرج بخواند
یا من لا تراه العیون ولا تخالطه الظنون که در
[illegible] مذکور است [illegible] فرج [illegible]

و گفته در مصباح خود شیخ [illegible] دو رکعت نماز
گزارد رکعت اول بعد از حمد سوره قدر بخواند پانزده مرتبه
استغفر الله [illegible] ده مرتبه [illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] اللهم انی [illegible] عملک [illegible] دعا [illegible]
[illegible] واجبت له یا [illegible] ادعوک
فاستجب [illegible]

[illegible]
یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم
به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء
علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة
والکرم اسألک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة
من کتابک وباسمک الاعظم الاعلی وکلماتک التامات
ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا [illegible]
[illegible] یا رب [illegible]
[illegible] یا الله
[illegible] یا رب [illegible] یا رحمن
[illegible] یا رحیم [illegible]
[illegible] ارحم الراحمین [illegible] اللهم انی افتتح القول بحمدک
وانطق بالثناء علیک وامجدک ولا غایة لمدحک
[illegible]

وانت لمليك كنت معربن بحمدك وعفو عن لم يكن يحمد

بفضلك موصوفا بمجدك جوادا على الذين بين علينك

مكان ارهبك عن طاعتك كنت عليهم معطوف الجود

جوادا بفضلك جوادا بكرمك يا الا الا انت المنان ذو

الجلال والاكرام

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والاكرام

واتوب اليه من جميع الذنوب والاثام صغائرها

وكبائرها ظواهرها وبواطنها واتوب اليه

استغفر الله العظيم واتوب اليه

۲۲۴

[illegible]

(۱) لا اله الا هو (۲) الحی القیوم

(۳) لا تاخذه سنة ولا نوم (۴) له ما

فی السموات وما فی الارض (۵) من ذا الذی یشفع

عنده الا باذنه (۶) یعلم ما بین ایدیهم (۷) وما خلفهم

ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء (۸) وسع

کرسیه السموات والارض (۹) ولا یؤده حفظهما

(۱۰) وهو العلی العظیم از حضرت امیر ص روایت [illegible]

[illegible] بشرط آنکه عمل [illegible]

[illegible] فوت نخواند در وقت مذکور دعا [illegible]

[illegible]

همه جنها [illegible] در [illegible]

اینست که اول عصر [illegible]

خلوت باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام شدن [illegible]

[illegible] صد و [illegible]

۲۹ [illegible] سوره الم نشرح [illegible] سوره [illegible]

۷ [illegible]

[illegible]

[illegible] بهتر است [illegible] عمل [illegible]

[illegible] بهتر است

فصاحة سحبان وخط ابن مقلة
وحكمة لقمان وزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت في المرء والمرء مفلس
فليس له قدر بمقدار درهم

عجبت من ابليس في تيهه وقبح ما اظهر في نيته
تاه على ادم في سجدة وصار قوادا لذريته

يعني تعجب دارم از شيطان از كبر و غرور او [illegible] و بود
در دل او تكبر بر ادم كرد در سجده او و [illegible] از ادم
پستي و [illegible] گردید قواد اولاد ادم یعنی [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] تحت [illegible] او [illegible]

والعاديات ضبحا والموريات قدحا فالمغيرات صبحا

[illegible] سبع الفرس [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] ال [illegible] و حكم
[illegible] [illegible] الا [illegible]
[illegible] [illegible] تحت خشم [illegible]

[illegible] اهل [illegible] [illegible]
از اهل [illegible] شدند [illegible]
[illegible] [illegible] را [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روان [illegible]
[illegible] رفت در [illegible] [illegible] داد [illegible]
[illegible] رفت [illegible] در [illegible] کرد [illegible]

[illegible] علم را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سبب نزول [illegible]
علم [illegible]
[illegible] از راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم را [illegible]
[illegible] از راه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سبب نزول [illegible] روایت [illegible]
[illegible] والذین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نکند صحابه تفرد و بعضی مجلس عمرو عبده کم بیت [illegible] بشود
عی بها اورا [illegible] راه کم کرده [illegible] است
و [illegible] راه پیدا کرده [illegible] احد بالا [illegible] و علی
[illegible] داده [illegible] که سامان [illegible]
[illegible] خدا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] علیه السلام
حضرت [illegible] نزول جنگ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کرده
[illegible] آیات را آورد

[illegible] جنگ خیبر [illegible]

و ما صحابه [illegible] برای جنگ
حدیبیه نازل شد تا فتح مکه [illegible] با خیر [illegible]
[illegible] احتمال دارد برای [illegible] جنگ [illegible]
روایت [illegible] که جبرئیل وارد
شد عرض کرد یا رسول الله یهودان خیبر با مرحب خیبری [illegible]
[illegible] مدینه را [illegible] بلال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] داد [illegible]
[illegible] با ده هزار لشکر حرکت کرد
[illegible] شد [illegible] اگر کسی حرکت نکند [illegible]
عرض کرد [illegible] یا رسول الله [illegible] گرامی [illegible]

رجب خری

فریبوز نیز صبح را صبح عرض کرد شنیدم رجب حرمان
تماخ هستند بیا فریبوز نیز جدا دید نجوا بیاید حاضر کنید
عمرو او رسیده بالا جنت دید قلعه سرکوه لوله رسید
به که کالان ملک بر آمد دید یکی نقد خبر رجب حرامان
داد دید حرامی بالا دید ده مرد جمعه ضعف کشته
هوش برد بیاید دست برد برید یکی بیست عمرو دار
شد با سیصد هزار لشکر رجب وقت دید واله چهار
عطی رول او هم بود از علم نجوم ماهر بود او را
طلبید نگاه کرد حرامی کیف رجب تعلق لعب
طالع نما را در ضعف رحم طالع فدا رسیده طلبید
حوش ادرا گفت نگذرند گفت چند روز گریان
چند روز دیگر گفت کیف حرامی اسم او صبح رست
رجب جدا از چند چند روز دیگر فریبود چهل روز
دیگر

رجب حری

هم گفت چه کنند اگر در روی گفر نوران کشم بیایی جنگ
رجب برد تن بیاید هر زر و قبر رسیدند بود کار هر دو بیا
از در رسید ۳ نفر لت وحشی الله نیز برد فی الله
ما لک حرام زده سال در بیست قلعه حاصل آنها مالک
رجا گردان دو نفرا کشته عمرو قید عرض کرد بر سر رها
تمام شده فرمود بیت الله خرد آنهم جنگ زنگیم حمله کرد دید
قلعه اول را محصور بود فتح کردند سر رو نهاد حرمان ادر میل
قلعه اول دو عالمی ز رب عبدالله را الی ما نیست سیم
سیم که باقی بود اگر علم داد عمرو قلعه یکی دیر بود علم اعلام
در زیر که خدا را از در رحمت الله حرمل ما اول سعد
فتح امام قلعه نیست عمر رب الله عمر جوا در با دعلا الهی
عنی جاهر زند چشم سرد در بیت الله رجوع علی

مرصد خزی

عرض کرد سعد رماحی ملک بحری امداری بسطلای
سلطان نی عفو سرد جای تیران کم تر نور رسیده احد
تحرالوا رصدا ردکه است تر نود حیه حوا سم حرملم الخ
مرصد اند بالای قلعه بحم ها کر دیدکه ادرا با سک
امهاب سر نیست با سعدا ریده کرفته بحم را و سک
ادوالفقار ردیم کرده زاید الف صدق حسین
کرد از طرف حبالا با اجوانکنت در را لعکر
سرفراز داد مرصد اند علقه با اخر جمو داردن
حفیه. فنادیاب مرصد عرض در انکه ابر ردی را
علی کوارده ذوالفقار دریت مرصد رز
زد قطع کرد سوال که این نبود اسدالله حور بسب
برکرد و سلطان بکدرت ذوالفقار سرتر کماست با
بال حرنعل اند حدیث نیم بتر عم کرد و حد نمود دعا
کرد

۲۲۹

کرد ربارة جیع سرا تعلق را ده بر را الخ
بیر برده بعقار را طلا دا دعیلت علیه الرحمان جعا دت عادت
الی یوم المطلوب الخ

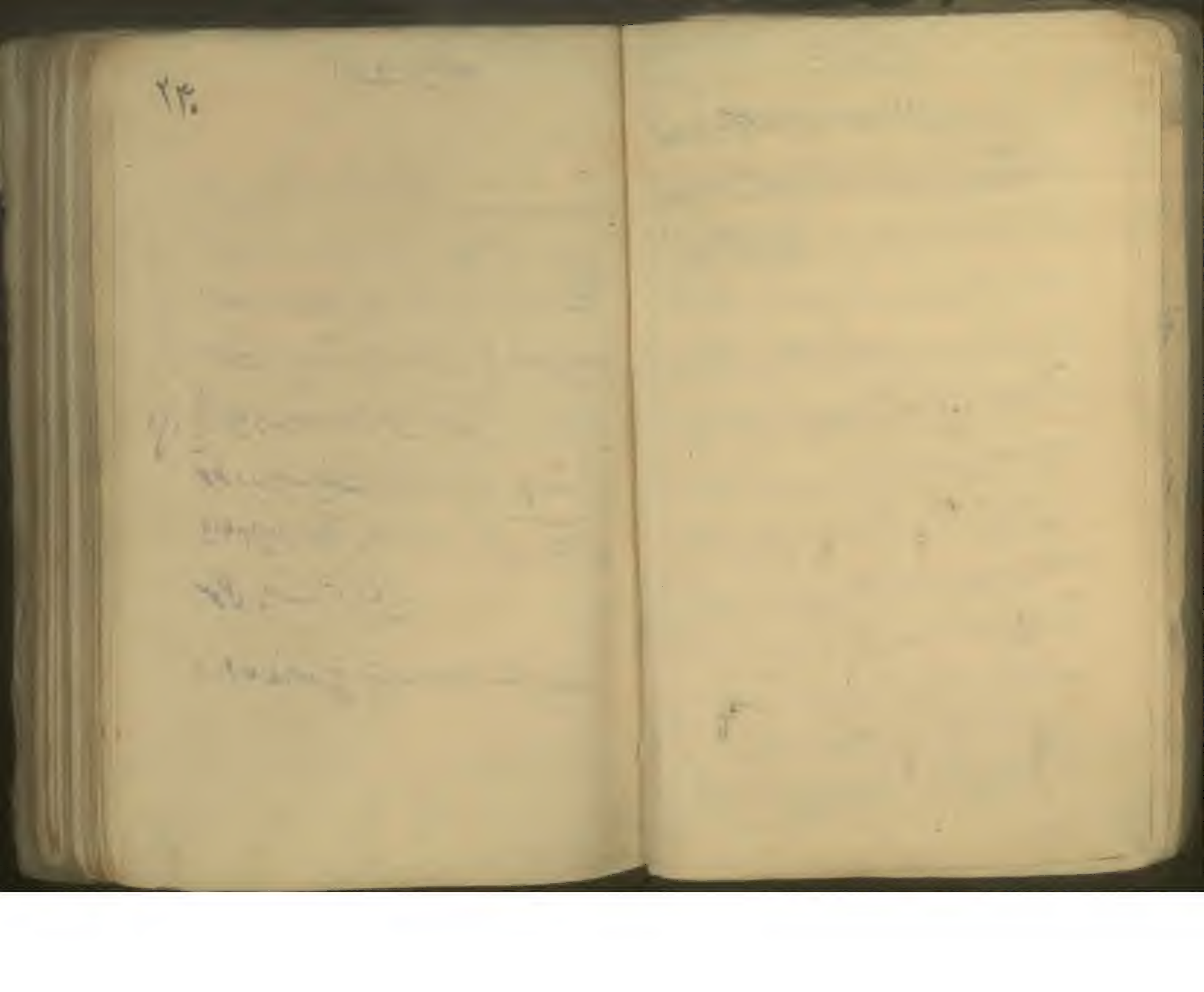

ادوار سالفه

آیه قرآن لترکبن طبقاً عن طبق

مسلم است آنچه در ادوار سالفه واقع شده در ادوار
لاحقه واقع شود چرا بواسطه آنکه با تکرار گردش فلک الافلاک
و حرکت کواکب در دوره‌ئی اثر اهل خیبر نفر بحکم
بتر گرفتار شدند در سال [illegible] دفعه گرفتار [illegible] شدادیان
تولد دو رشت بخت نصر الی در این دوره لاحقه هم
و امام گرفتار شدند یکی توسط [illegible] جعفر [illegible] امام علی النقی
متوکل [illegible] الی

در امم سالفه خلق مسخ شدند در این امت هم شدند

[illegible]

ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی
العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع العلیم

خداوند عالم از میان خلق و ادیان چهار تن را برگزید اول حابه واره
ادم بعد از انکه اولاد ادم بسیار شدند حوا بر دختر حرمل او را یک حوریه
و یک اجنیه حوریه را بدیه هابیل جنیه را بدیه قابیل حول کرد الخ

یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی
چند نفر بودند پدرشان بد برای انها خوب بودند چند نفر
بودند پدرشان خوب پسرشان برای انها بد بودند قابیل
[illegible] کنعان از نوح عمر بن [illegible] و چند نفر [illegible]
و زندگی الخ زنده شد زید داریم زید شهید و لوا امام چهارم
و زید [illegible] برو سیمی جعفر در خانه های بنی هاشم را اتش
زد حامون خراب کند حضرت از شفاعت فرمود و زید
قابیل پسر امام حسن سبب قتل امام پنجم شد [illegible]
[illegible] بدر مادر [illegible] [illegible]

علی بن احمد جعفر کذاب اینها که پدرانشان بعد بوده
برادر خود بودند حکم بن ابی جهل معاویه بن یزید
محمد بن ابی بکر قاسم بن محمد برادرزاده

[illegible]

مثل مشهور است یا للعجب الخ کم من عابد انشان العجب

غرور عبادت است برات ایمان را مرد و وقت و پس
حسن عجب و فخر تکبر عجب بر خود بخت توقع عجب
شوسیندی کم من عابدین اعنی العجب بسیار عابدین که
بودند که ما شد شدند فریب عجب مکرهای غیرت
در میان رتبه عجب خویش نعم فریبورده حریت
مرد را هلاک کند محل سوا بوسی عجیب

حکایت عابدی بود هشتصد سال عبادت کرد
خود پس بعد خدا وند او را تشنه قرار داد در
بیابان بیابانی ملکی بسوی برقرار سال عبادت تلف
ساله به شربت آب شد الخ

دوم حکایت داود حضرت [illegible] عبادت [illegible]
روزی زبور را تلاوت کرد قورباغه آواز [illegible]
عرض کرد هفت سال عبادت کرده‌ام الخ

سیم حکایت حضرت صادق فرمود دو نفر وارد مسجد شدند
یکی فاسق یکی عابد ولیکن از مسجد بیرون آمدند فاسق
از جمله صدیقان بیرون آمد عابد فاسق عابد [illegible] الخ

چهارم حکایت حضرت صادق فرمود عالمی از عابدی سوال
کرد عبادت به چه طور است عابد گفت میخواهی از عبادت من
بپرسی عالم گفت [illegible] گریه تو به چه طور است عابد گفت
اینقدر گریه میکنم از خوف حق که چون گریه میکنم عالم گفت
[illegible] عبادت [illegible] گریه برای آنکه
عجب داری گناهکار را [illegible]
عابد خود را

پنجم حکایت سلطان اسمعیل [illegible] موسی در پیش سلطان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت آدم [illegible]
موسی [illegible] کدام علامت است که [illegible] سلطان گفت
عجب

ششم شخصی با شخصی رفاقت کرد رسیدند به دریا شخص فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] راه رسیدند
[illegible] بسم الله [illegible] بسم الله به چه [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] عجب کردی

هفتم حکایت موسی از شخص عالم [illegible]
شخصی سوال کرد [illegible]
شب جمعه [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] الخ

اشت ۲ حکایت آدم و حوا خورد النقد نهر صورت
صورت نشت حر علی اندر رسید را دیگر صورت ما طه
زهرا آنجی نه ۲ حکایت پهلوان بغرور شد مرتعش شد کس حور

عمل عمو دختر الطلاق عملی همه بعد حج سعی دیگر
شکار کوه علاج ... عمل ... حجری علاج ...
مار زهرباری علاج مار ... دارد سعی دیگر حیاء
سعی دیگر بیابان
جای حسد بنت لقمان ... کسی
عمل بنت حسد ... حریت ... تملق کند شب ... کند
اگر ... دارد ... شادی کند حکایت
تاجر و غلام حکایت تابیل ها بیل حکایت هدهد زاغ
حکایت پیران ...

اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان ما لها يومئذ تحدث اخبارها

زلزال شود زمين چنان زلزله که دراز روز قيامت باشد در جای ديگر فرموده اذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة هرگاه واقع شود واقعه زلزله سخت در روح خافضة رافعة پست كند گروهی مردم را بعدل رفعت كند در آن روز بعضی كافران را بجهنم ببرد از عدل ديگران را بهشت برد واذا رجت الارض رجا جنبانده شود زمين جنبانيدن سخت مثل غربال زير و زبر شود وبست الجبال بسا فكانت هباء منبثا پاره پاره شود تمام كوهها در سوره القارعه دارد وتكون الجبال كالعهن المنفوش تمام كوهها ريز ريز شود مثل پشم زده

روز

كه يوم نطوى السماء كطى السجل للكتب كما بدانا اول خلق نعيده بر مى‌شود از آن زلزله زمين رها شود بيرون ميكند از بطن خود هر چه هست كه انسان گفت مالها را بيرون كند ... زمان هست در آن روز حدث كند اخبار خود را

اين ما يوم ... روز ... ميكند در خلافت * ما ... الزلزله ... واقع اجماع كردند ... در زمانه ... ... بالای ... الخ ... در قرآن ... ... هر چه ... بيرون ... دارد ... ... كرد الخ ... مثل ... در ... الرحمن علم القرآن ... الخ ... ان ... رب المشرقين ... رب المغربين مراد ... است خدا ... هر چه ... كردند ... ... اذيت ... خود ...

حکایت عمدیه الف ضلعها کرد سر جنس و عقد کرد شعر ایله
دوازده نفر نشت دیوار حضرت گرفت بادشت جیب الخ
حکایت دریای خانهاسیه نور الادر خانه شیخ ابراد
عموی عباسی شمر جواب واد حربیل خر داد اسمان سنگه در
فردوس فرالی انقاب الخ حکایت یونانی که اهد سری
شمر مضمون است دراید شد از زعا بیت سور حدیث سر رسید
دواسون محرالخ حضرت حکایت حارث سی کلده را
فرمودند و سحر دیدار غیر سحر حضرت امیر المومنین برای علم
روایت حضرت امام
یونانی درقت الخ حکایت مرد شیعه از شام
امد حضرت امیرالمومنین حضرت خانه زربدیک اورا
حاضر کرد در مدینه در کتاب فخر المناقب از صعصعه
روایت میکند حکایت ابر سر برفی رسید حکایت
امو بردن سحد او عباد اولاد را گرگ حور و عطا شام
شد حکایت وانو در دل او رحمت بود

حکایت شتربان کرد الالهی الوصیه الی حکایت هم فرده

يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا

ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا [illegible] عام

سنه محبت شب محبت رستم [illegible] محبت ذات

محبت صفات محبت فعل محبت دارم عشق وذوق

حکایت نذر کردن امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] الی

در سوره حشر

حکایت ویؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة

حکایت [illegible]

رکوع [illegible]

[illegible] سه حرف [illegible] قرآن [illegible] خانه طعام

[illegible] بود چراغ را خاموش کرد [illegible] نازل شد [illegible]

[illegible] خرداده

حکایت خاتم در رکوع دادن امیر [illegible] نازل شد

انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة

ويؤتون الزكاة وهم راكعون

[illegible] در مجمع البیان روایت کرده از ابوذر غفاری که گفت

روزی از روزها با پیغمبر نماز ظهر بودم سائلی در مسجد سؤال کرد کسی چیزی

بدو نداد فقیر دست سوی آسمان کرد و گفت خدایا گواه باش که در مسجد

پیغمبر سؤال کردم کسی چیزی به من نداد و امیر المؤمنین

[illegible] انگشت کوچک خود را اشاره کرد [illegible] فقیر [illegible]

[illegible] کرد [illegible] الی [illegible]

[illegible] در [illegible] تمام شد

[illegible] انما وليكم الله ورسوله [illegible]

دیگر آن حلی انگشتری را دیدند که [illegible] نازل شده بود شعر زبرجد بود
اندر قرآن بود و [illegible] حرفی بود را [illegible] کرد مردی در رکوع [illegible]
خاتم را [illegible] دار [illegible] در [illegible] از روایات
نقل می شود که نگین انگشتری دارا [illegible] سرخ بوده و وزن او [illegible]
مثقال و [illegible] آن [illegible] خراج شام بوده [illegible]
یک و [illegible] شده [illegible] حلقه می کرده
بود [illegible] او را از انگشت او بیرون آورد او در خدمت
[illegible] بخشند
روایت دیگر در رکوع [illegible] بخشید
در [illegible] می شود [illegible] بود [illegible] برای [illegible] آورده
بود [illegible] او بوده در رکوع [illegible]
[illegible] در [illegible] الله [illegible]
[illegible] در [illegible] رفت [illegible] را [illegible]
[illegible] الحی [illegible] آورد

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ
شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُم
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ
لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا -

وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

علت حث فرمودن اعوذ گفتن پیش بسم الله الخ

معنای بسم الله در حدیث صحیح است اسم را اسمه نار ریاح
در نغر فرموده اند به بهای حسن ذات الهی است
شیق سناء رفعت الهی است الله اولیاء فرید
کاه رحمت الرحمن بخشاینده تمام خلق الرحیم بخشنده بر مؤمنین
چنانچه سوال کرد از پیغمبر اول چیزی را خلق کرد حق فرمود
نور من را از نور خود آفریدم خلق ده جزء کرد جزء اول عرش را
خلق الخ جزء دوم قلم را خلق کرد جزء سیم لوح را
حکم شد بنویس قلم عرض کرد چه بنویسم خطاب
رسید

رسید هر چه بوده هست و خواهد بود تا روز قیامت قلم عرض
کرد بیشتر کتابت چه بنویسم خطاب رسید بنویس بسم الله
قلم نوشت بسم الله را هیبت الهی قلم را بشکست چهار صد سال طول
کشید خطاب رسید بنویس اول نوشت الرحمن را بشکست
شد سال طول کشید خطاب رسید بنویس نوشت الرحیم
بشکست سال طول کشید تمام شد خطاب رسید هر کدام
از آنها تو گرانند خواست بشکست بسم الله دستم
بسم الله نخور را کما بیت الخ هر کس بنویسد بخط خوش
بهشت را برادر واجب گرداند هر کس از روی ریا بدارد
حرام کند ز صدیقان محسوب شود ۱۴ اراهم عطا خورده
در حوات بسم خلعت را باو داد شرحانی خوش بر کرد
در حرمت نام او را خوش بنویسد حلاوت بر عرش بر
خانه بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد رب تنش رسیع کا سم اهرا

حکایت جرجیس بسم الله نوزده حرف است بعدد جهنم نوزده

هر حرفی بکربانیه سپر شود هر کس بخواند خداوند تعالی [illegible]

تعالی صحرائی ... در تحتی عالم هزار ...

شدند و استغراق کردند هرکدام صورتی نشسته تعالی هزار

کس ملکی خواهرانت ما بوت برطرف سمرات راست

محمد رسول الله برحمت ... ولی الله ... حسن ...

رحیم او حسین ... او بسم الله الرحمن الرحیم الی

حکایت کبر در مکتب معلم بسم الله تعلیم کرد او و پدر ... الی

حکایت نحت بسم الله ... سر کند ... الی

بسم الله ... بسم اعظم از ...

حکایت ... بسم الله سلطان ... الی

حضرت ... فرمود ... بسم الله ...

رستم و ... بسم الله ...

حکایت عمر ... در معراج ...

شهر ... بر ... الی

حکایت علی ... عمر و ... الی

... کعب ... الی امیر ... الی

فاطمه فرمود ... عالم الی امام حسن فرمود ... الی

قصه زکریا ... الی سلیمان ... الی

... در ... الی

امام حسین فرمود ... اولاد ... الی

... فاطمه ... بسم ...

...

... بسم الله ... الی

حکایت ... الرحمه ...

دعلوا الدین حسنا   حسن با دفتر رفت یا پدر ...

فدیهای مادران   حریج عابد   حکایت برکه ...

مدرا نفرشته   حکایت جوان بکشه   حکایت نوح ...

عاق کرده   حکایت لقمان و ...   حکایت بلال عمر

دو هم ... حد ...

چهار غلام بوربد بوسطه حرها بر ... رزدی انها سعید شد

یکی غلام پیرا بر که حجاج ادراک شد   دوم غلام که عمر ... د ...

یکی سم غلام حبیب بود   چند پدر دارم ... طاهری

یکی پدر هم ایمان ... ما در یکی پدر روحانی ...

عمر بر سوران ... الا هذا المعبد ... سلام ...

... و قد ... عبدالله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم — اول

ادعونی الخ و کیفیت کافی از مفضل بن عمر روایت کرده

که منصور دوانقی حسن بن زید را والی حرمین قرار داد

گفت و ملکه را زر ... سوزان خانه حضرت جعفر

رفت بیان ... فرمود ... ابراهیم — ادعونی ... بحار الانوار

دوم

ربیع حاجب گفت روزی منصور ... بطلب ... و ملکه حاضر شدم

گفت ... زندیقی ... صبح زاده [illegible] عرض کرد

... جعفر بن محمد ... او را امر کرد ... بازار

... برد ... او را ... حضرت

... را ... خانه ...

... الخ

۳م در کتاب خرایج روایت [illegible]
کفت و تنکه حسین جعفر با ترس منصور رفت کفت مرا انجا را
کس و تنکه رسیم دیدم دعا میخواند مرد و رکشتم رسیم بمنصو
کفتم هیچ ندیدم حضرت باز سوار رسیده الخ رسیم دیدم
دوباره کشتن الخ

چهارم در کتاب خرایج روایت میکند که منصور سعادتش
دریافت را و تنکه حضرت بنام کس نکذارد پس من امد
منزل تکرفت دید حضرت را رسیده دست مدینه برد
حاجت را طلبید الخ

پنجم در کتاب ثاقب المناقب منصور زرنبار در زهر بالش
نهاده تعرض حرا ورزید الخ هرکدام یک صورت شیر عمر
حمل که کشند در نزد ان حضرت اشاره کرده ۱۵ الخ

ثم [illegible]

[illegible] از محمد اسکندری
روایت میکند وارد شدم در مجلس منصور کفت دیدم
سر در جیب فکر فرو برده سر در دیدن کفت اسکندری
دیدی کشتم از اولاد فاطمه هزار کس یا بیشتر
اما بزرکان انها عوض کشته همان کسیکه تو میدانی امام
او اعمال عجم حضور را اقلاص کند صحام روز درکه سدیر نام سند
طعام حاجت کفت مرا در مجلس رفتن کن و تنکه حضرت
شد حاجت را طلبید کفت حضرت را بطلبیم و تنکه کلاه برود ستنم
او را کفت بانمر زدن امدم کفتم کسی حلال کفت اول کرد
او را فرمیم و تنکه حضرت وارد شد سوار حمار بود دیدم
شای حضرت حرکت میکند بطرف [illegible] جامه حسن اعمال
دیدم منصور استقبال کرد احترام کرد الخ بعد حضرت
سوال کردم عالم در دست خانه مثل حطاط کی است کرد الخ
مرا خوبست [illegible]

[illegible]

ہفتم سدس الحاوی روایت [illegible] ربع ها [illegible] ام
خورا هر بار [illegible] عقرب [illegible] حال [illegible] ۳ ورد [illegible]
حفاته [illegible] ۳ [illegible] بکنید [illegible] الخ

بولسا بر بحر تحریم اضطراب | [illegible]

مشتهاندر بر تقصد و شب | شد شفقت عالم لا اسباب

العجب در میان یار چنین | منخسف گشو شی مه تاب

خانه خاکی ضعیف ویران | مرز خاک و شمه ز باد

بر زبانی برود قرو شی شهر | که علامات آن شود نایاب

باد لعنا در از زندیر ام | شود از اسب شهر کوفه خراب

تا سه سال عمر تمام بگذرد | ربع مسکون ز لجه سیماب

تزلزل شود هم عالم | پاره گردد ز عرش فرش طناب

نصف مردم ز ترس بمیرند | همه روزی کسی نبیند بخواب

ازدهاوند آتشی خیزد | که کند خلق را چه بر سیخ کباب

نوی عبدالوطم هر شخص | ایمنی رت ز بلا قطع و عذاب

در سنه ستصد یک شود ظاهر | لشکر غیب به سوال جواب

عالم از زرد بنفش گشو زرد | که برانداز ز در ز اذل نقاب

کرده یوم ... عز ... | کس نداند که از نجوم حساب

این یادگار صفوی بود

۶/۲/۱۹

است بر حضرت رسالت با آن اختیار است

اذ نری ابراهیم ملکوت السموات والارض

و تفکر می کردند بعد از آن کرد [illegible] هدایت یافتند [illegible]

[illegible] الله [illegible] الخ   از ما [illegible]

[illegible] در [illegible] شد توبه کرد [illegible] شد

[illegible] عمل کرد [illegible] عابد [illegible]

اعراض کرد [illegible] او را با [illegible] عابد [illegible]

[illegible] هدا [illegible] تعریف [illegible]

[illegible] رسید [illegible] را [illegible]

[illegible] روح [illegible] کرد [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] حکایت [illegible] حکایت [illegible]

[illegible]

خیلی عجیب بود [illegible] ما [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] نذر [illegible] بودم یکی از پسرانم که همراه ما بود [illegible]
جای [illegible] ماند [illegible] اگر [illegible] ما [illegible]
[illegible] همراه رفیق [illegible] شدم [illegible] بر [illegible]
حرم بود [illegible] شدم [illegible]
کردند [illegible] ماندم [illegible] قوه [illegible] داشتم [illegible] قوه [illegible] دیگر
[illegible] ماندم تا ماه محرم [illegible] بود [illegible]
[illegible] کردم تب [illegible] کردم [illegible] برده
در عالم خواب دیدم [illegible] شدم [illegible] در حرم [illegible]
بحرم [illegible] اشاره کرد [illegible] وقت [illegible]
نوشته [illegible] حرم اما [illegible] در [illegible] هر که [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] ما [illegible] بود [illegible]
[illegible] امام [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] برای [illegible] در [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] بود [illegible] بود
[illegible]

[illegible] نشسته [illegible]
سؤال کردم [illegible] اینها حضرات [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
طرف [illegible] بود [illegible] داد
[illegible] دیدم [illegible]
از حرم [illegible] نقل [illegible] همه [illegible] شوند
[illegible] کردند رفت [illegible]
[illegible] سؤال کردم گفت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] فرشته
دیدم [illegible] کرد [illegible]
محرم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بود
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] در عالم خواب [illegible] بود [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

نوشت از ملال که ببری تو زنده بلالی . لا تعول [illegible]

و هیچ رفت نشت به ملال   محمد مردو نرز کوا است

. انجا راو مالای عنوان [illegible] مرثیه محمد [illegible] اان تعم

دیار ما داشت منعل مرکب بدو امر نظر بری که از شنید یار محمد [illegible]

بند اول عمر سه را ره کرد الیا [illegible] رفت بند دوم یا رم

عمر سه را ره کرد بالا بر رفت بند سوم بیار بعمر نخوان محمد مرکزه

خوشتم را جمع کردم چه [illegible] مقابل [illegible] خوانم منعل سند

کشتی شکسته خورده [illegible] ملوها کربلا   در ملک خون [illegible] صحرای کربلا

کرهشم روز کار [illegible] باش [illegible]   فرق [illegible] ایوان کربلا

ای آب هم [illegible] کردند تو نهان   هوش [illegible] مهمان کربلا

بودند [illegible] سراب [illegible]   قائم ز [illegible] سلیمان کربلا

[illegible] [illegible] ماتم [illegible] کردند [illegible]

[illegible] کفار [illegible] بود [illegible] حرام [illegible] ۳

محمد [illegible] [illegible] زند   محمد [illegible]

[illegible] داشت جبرئیل   کشند [illegible] شعار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اهل [illegible] [illegible] کردیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ازچه نگاه چون ره کاروان [illegible] شد   شهر [illegible] در کهای [illegible]

هر جا که بود [illegible] کشید   هر جا که بود [illegible] [illegible]

ام [illegible] در تیشه [illegible]   ام کریه [illegible] سقف [illegible]

[illegible] قامت [illegible]   [illegible] اهل حق [illegible]

ناگاه هم [illegible]   [illegible] امام زمان [illegible]

[illegible] زاد   [illegible] درجهان [illegible]

[illegible] بعد [illegible]   [illegible] کرده [illegible]

[illegible] جای تو   [illegible] زده [illegible]

[illegible] کربلا [illegible]   [illegible] جای [illegible]

[illegible] که   زخم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نقل حضرت ابراهیم استخاره مرتضی در خدمت علما و
روایت است که ختک شعر سراو هلال ساکار رحمت اجمالی از ثو
نه از اصحاب دیگر اب استقامت نیست و ا مسعود شهدا رحمان طالب ثواب
کشتند یا رکاب ان خلاصه ایجاد برنگ پر بر خورشید زمان انوار
بلند مرتبه شاه رضوان رتبه ی نثار دیگر غلط عم عرش بر رهان انوار
اساره تقدس لیت که ما طهار زهر خشن کرده نیست و علوم
بزرگواری از هر یک بردن امروز بود نقل حلف تو من رنت
و علوم ارباب فنا کلو بار ها زاربوق از خواب بیدار شدم
الحال که کرده کند گان از توقع دارند که خلقت رحمت کند
از زوری شرف خبر عمارا دار ند ای نیز بعد
کربلا بیاییم که از زود دارم میان روضه سبحه یا دو کلکو دارم
اما هر حالی و بجه ولکه سر خیه اگر رضا ماه و نام الدی
ان نقل سی ماه را فردی بسته کردی

۲۵۳

پدرش رضا تقی محمد است در پنجم [illegible] و در رجب جواد
مادرش جاریه کنیز از طائفه ماریه قبطیه و اسم خیزران است
در مدینه منوره متولد شده بوفات در ماه رجب [illegible]
سال بروایتی نه سال از پدرش کوچک بود که پدرش شهید
خلافت نشسته شد کسی ایراد بکند چرا امام شد بود
برای امام بالغ عمر بالغ نمی‌خواهد [illegible] بگو [illegible]
که [illegible] الی بغداد پدرش [illegible] دلش [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بغداد شده [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت جواب را [illegible] ام الفضل
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]

یا نبی اکرم سؤال کرد کسی که احرام بسته کند کفاره [illegible]
حضرت حرام بوده بسته [illegible] بیرون [illegible] بر او حرام [illegible]
یا در حرم یا عالم بحرمت [illegible] جاهل بمسئله بوده
[illegible] بوده یا سهواً بوده [illegible] بوده
یا آزاد بوده یا بنده بوده [illegible] بالغ بوده یا غیر بالغ
دفعه اول بوده یا دوم [illegible] بوده
یا [illegible] بوده [illegible]
بوده یا خوش وقت بوده [illegible] بوده یا روز
در احرام عمره بوده یا احرام حج [illegible] بیان
حضرت سؤال کرد [illegible]
[illegible] حرام بوده
[illegible] حلال شد [illegible] حرام شد
[illegible] حلال شد [illegible] حرام شد
[illegible] حلال شد [illegible] حرام شد [illegible] حلال شد

[illegible] حلال شد [illegible] حرام شد
[illegible] حلال شد [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام شد [illegible] حلال شد

از محمد امام جعفری [illegible] در خدمت حضرت [illegible]
امام [illegible] روایت [illegible]
محمد [illegible] حضرت
بود [illegible] خورد [illegible]
پدر [illegible] حضرت [illegible]
غلام [illegible] بود [illegible]
[illegible] الی

معجزه

[illegible] مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

والد از کی ای نزد مرد با لوس شده قرار در خانه شده [illegible]
نزد وحبس کردند الخ برادر رفتند بالای کوه ... حضرت
امیر و من سدا شد برادر دست ... الحی را
حاضر کرد بصورت انحراف اند جستند تا ... الخ
او ردر برادر حضرت فرمود ای ... حرام ...
آن حرامی عرض کرد ... فرشتم ... سلمان الخ
برادر الله نزد ... ساعت ... ارهم بجای دیگر

علی بن خالد گوید در سامره بودم شنیدم شخصی را آورده اند از
طرف شام با ... محمد ... او را حبس کرده ...
اورا ... گفت ... رفتم ... دیدم ...
... حال ... حرا حبس کرده اند ...
گفت مسجد ... ملکی ... الحسین
... دیدم جواب ... مرا برده محمد ...
مسجد ... مسجد الحرام گفت ... مرا ...
جواب

هنوز حال ... مرا ... مسجد کوفه ... کعبه
... حور ... دیدم ... خود ...
کردم رفتند ... ... مرا ...
... ... تنگ ...
... ... محمد بن ... الملک
... ... او را ...
... الحال ... الخ ...
... کعبه ... تنخ الخ

... محمد ... شنیدم ...
... گویند ... سلام ...
... السلام علیکم ...
جواب داد ... ... عرض کرد ...
... ...
... ... دیگر

امان موضع رسیدم دیدم امان جوان فرمود صاحب خانه را
ساحب عرض کردم فرمود ادنی ام گرچه عرض کرد هم
رشته ام ریاضت کشیدم [illegible] کردم اعدام سال دیگر همان
موضع دیدم آن جوان سؤال کرد عرض کرد اول کرم
فرمود [illegible] داری عرض کرد [illegible] [illegible]
[illegible] جا فرزند دیدار کتاب حل [illegible]
[illegible] ندارد [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] دادم [illegible] فرمود [illegible] ادام

[illegible] که مضمون [illegible]
حضرت را او سؤال کرد [illegible] حج رفتی عرض کرد بلی فرمود
به میقات که رفتی آیا نیت کردی که از خود لباس معصیت
دور کنی و لباس طاعت عرض کرد [illegible] فرمود
پس محرم نبوده ای فرمود وقتی که برهنه شدی از لباس
نیت کردی که مجرد شوی از [illegible] و نفاق عرض کرد
خیر فرمود پس محرم نبوده ای [illegible] [illegible]
قرار

مجبور و ملکه عمل کردی نیت کردی عمل دادم [illegible]
[illegible] را از [illegible] [illegible] عرض کردم خیر [illegible]
فرمود پاکیزه شدی در احرام پوشیدی و کرباس زدی [illegible]
عرض کردم [illegible] فرمود وقتی که پاکیزه شدی در احرام
پوشیدی و کرباس زدی نیت کردی که من پاکیزه شدم
توبه [illegible] از برای خدا وقتی که احرام بستی نیت
کردی که حرام کنی بر نفس خود هر چیزی که خدا حرام کرده
از تو عرض کردم نه فرمود وقتی که کرد [illegible]
[illegible] حج را نیت کردی تو بتحقیق [illegible]
[illegible] غیر از خدا عرض کردم نه حضرت فرمود تو [illegible]
[illegible] نه حج کردی نه احرام بستی

وقتی که داخل حرم شدی نیت کردی که حرام کنی
بر خود [illegible] عرض کردم نه
وقتی که رسیدی بمکه معظمه و دیدی کعبه را [illegible] [illegible]

مثلاً خانه خدا نیست الا قصد کردی خدای خود را و دیگر
از غیر خدا عرض کردم نه حضرت فرمودند داخل حرم شدی
شدی داخل خانه شدی گفتم بلی

فرمود طواف کردی خانه کعبه را دست کشیدی بارکان
و سعی کردی عرض کردم بلی فرمود با که سعی کردی نیت کردی
که گریزم من بسوی خدا میدانم که خدا عالم بسر است
عرض کردم نه فرمود نه سعی کردی نه طواف

فرمود بمقام ابراهیم رسیدی دو رکعت نماز خواندی
عرض کردم بلی فرمود دیدم حضرت [illegible] که بزرگ
بود و هیچ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کسیکه
بمقام قرب رسیده باشد اما جا [illegible] را و کرامت
همین خدای مهربان را ضایع کند

آیا بودن رفتی برای سعی عرض کردم بلی فرمود قصد کردی
بدرستیکه ایمن باشد مردم از زبان و دست تو

عرض کردم

عرض کردم نه فرمود پس حاجی نشدی از حج بیرون آمده
فرمود در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عمر را [illegible]

[illegible]

حکایه شیخ شبلی بغدادی بوده شبی اندر بغداد در بیمارخانه نشسته
بیماران کرد او بستند و بالای سر درویش دارو شفا
شیخ از علم سؤال کرد شیخ را روی داری که گناه محبت بود
طبیب گفت من در ... گناه ... بردم ... هم نشنیدم
دیوانه در انجا بود صدا ازدای شبلی ما رفت نزد دیوانه
دیوانه گفت ای شبلی میخواهی دارو را درمان ... بتو
یاد بدهم که گناهان تو را محبت بزد شیخ شبلی گفت بلی
آن دیوانه گفت ای شیخ بیخ نیاز هندی سیاه آگتی
و برگ شکایت و تخم شکیبائی در هاون توبه بکوبی
و در آب چشم دامان شای و بدعا و زاری بر آتش کنی
و تا به عشق ... و آتش محبت در زیر آن کنی تا بجوش
اید در قدح صدق بریز ... باد ... کاری
بی درد کنی و از زبان خود یا رب یا رب ...
تا جان گناهان محبت ... الخ

فصل در خواب [illegible]
[illegible] بعضی که [illegible] حرام
شد [illegible] سالها [illegible]
[illegible] امروز روز [illegible] امروز
[illegible] امروز فصل [illegible]
روز [illegible] امروز [illegible] امروز
[illegible] ذکر کربلا [illegible] امروز [illegible]
شب [illegible] خواب دیدم [illegible]
فصل [illegible] وقایع [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

سطر ششم

همچون قسم [illegible] شعرا [illegible] مقام [illegible]

[illegible] مجلسیان [illegible] شد [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] بازده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روایت است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سوره بقره

لا یؤاخذکم الله ولکن یؤاخذکم
بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم

در سوره عمران

ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم

در سوره مائده

عفا الله عنها والله غفور حلیم

در سوره والصافات

در حضرت اسماعیل فبشرناه بغلام حلیم

در سوره توبه

درباره ابراهیم ... ان ابراهیم لاواه حلیم در سوره هود

ان ابراهیم لحلیم اواه منیب

١ اندر صفت حلم [illegible] علم [illegible] از کمالات نفسانیه است علم بدون حلم نفع و اثری ندارد

٢ پیغمبر فرمود خدا [illegible] علم [illegible] و به حلم [illegible] پیغمبر فرمود خداوند [illegible] دوست میدارد کسی [illegible] و حلم داشته باشد

٣ حضرت رضا فرمود عابد [illegible] نمیشاید مگر حلم داشته باشد

٤ حضرت صادق فرمود [illegible] دو نفر [illegible] دو فرشته نازل شود یکی با آن [illegible] گفتی تو [illegible] گفتی و [illegible] گفتی خدا [illegible]

٥ اما [illegible] حلم [illegible] فرشته [illegible] خدا [illegible]

٦ پیغمبر فرمود روز قیامت منادی فریاد زند اهل فضل [illegible] [illegible] [illegible] حلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلم [illegible]

٧ پیغمبر فرمود هر کس [illegible] باشد روز قیامت خدا [illegible] دل او را [illegible] [illegible] الحمد [illegible]

[illegible]

٨ [illegible] حضرت [illegible] کرام [illegible] [illegible] [illegible] کف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلم [illegible]

٩ [illegible] سؤال کرد [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] فرمود [illegible] [illegible] حلم [illegible] باشد

١٠ [illegible] [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] [illegible] [illegible]

١١ [illegible] حلم [illegible] کف [illegible] هر کس [illegible] حلم [illegible] [illegible] [illegible] وقت [illegible]

۱۲ در احوال ابن عمر [illegible] سگ زد [illegible] سگ [illegible] الخ

۱۳ حضرت امیر [illegible] علیه [illegible] در جواب [illegible] و غیره الخ

۱۴ حضرت امام حسن [illegible] ولید [illegible] الخ

۱۵ حکایت شخص بد [illegible] گفت فرمود [illegible]
[illegible] بما [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] الخ

۱۶ حکایت دیگر [illegible] بود از خواب بیدار شد و [illegible]
[illegible] غلامان [illegible] حضرت [illegible]
نماز [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
کرد فرمود [illegible] در راه خدا [illegible]

۱۷ حکایت [illegible] و کنیز [illegible] بصورت
او زد الخ

۲۴۷

حضرت فرمود اگر خواهم ثواب الحمد را شمرم که ابتدا کنم تمامی شمر
نکنم [illegible] پیغمبر فرمود هر کس عیب و نقص داشته باشد
جهت مرتب [illegible] آب پاک بخواند بخورد عیب و نقص برطرف شود

حضرت امیر فرمود هر کس نماز تمام مرض از زرد و اسحران برد
رود و بعد از نماز ظهر جمعه چهار مرتبه بخواند تا هفت روز
بخورد مرض برطرف شود هر کس در وقت خواب بخواند
ایمن باشد از همه بلاها الا مرگ که هیچ علاج ندارد

حضرت امیر فرمود در خواب [illegible] چهار صد از رسول صدق [illegible]
خواب [illegible] تا بعد از آن دیگر خواب [illegible] برای
ارحم الراحمین [illegible] سبحان الله [illegible] بعد از آن دیگر
[illegible] بخواند شمل [illegible]

بعم فرمود

پیغمبر فرمود هر ملک را روشنایی از آن ملک است که در زیر [illegible]
فرمود [illegible] خواب بکند [illegible] قرآن بخواند خواب [illegible] تمام
پیغمبران شفاعت کنند خواب بکند [illegible] مؤمنان [illegible] زیر [illegible]
[illegible] خواب بکند [illegible] سوال کرده
فرمود [illegible] سوره [illegible] بخواند [illegible] این [illegible] فرمود
خوانده باشد تمام پیغمبران شفاعت کنند اللهم صل علی محمد و آل
محمد جمیع الانبیاء و المرسلین تمام مؤمنان [illegible]
در وقت خواب بخواند اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
[illegible] سبحان الله الی [illegible] فرمود [illegible] عمل کند
[illegible] هر کس بخواند الحمد لله الی

نقل است [illegible] در [illegible] دیوان شد [illegible]
[illegible] خواندالی [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible] الحمد [illegible]

معنی حمد [illegible] الحمد تمام شکرها و ثناها و آفرینها تمام محامد

همه در این الحمد است در سوره الحمد شفای کل علم و حکم است

ده اسم دارد

فاتحة الکتاب افتتاح قرآن	ام الکتاب مادر کتابها	ام القرآن مادر قرآن
و سبع المثانی	والوافیه	والکافیه کفایت کند
والشافیه شفای هر درد		
والاساس	والصلاة جزء نماز	والحمد الله رب ...

اساس گویند که ابن عباس ... جواب داد اساس القرآن ... از ابن عباس شنیدم

که گفت هر چیزی را اساسی است

اساس دنیا مکه است

اساس آسمانها ... است

اساس زمینها ... است

اساس بهشت ... است

بهشت ... است

اساس آتش جهنم ... است

اساس ... آدم است

اساس عمران ... است

اساس بنی اسرائیل یعقوب است

و اساس کتابها قرآن است

اساس قرآن حمد است

... کتاب ... از آسمان ... کتاب چهار کتاب ... الحمد ... قرآن

در ... آن چهار کتاب علم و ثواب قرار داده ... تمام ... را

در قرآن ... قرار داده و ... علم و ثواب ... در تمام

قرآن قرار داده ... در سوره ... الحمد ... در سوره

... در سوره الحمد است

سلمان ... چهار ... در ... اول ... مکه

نقش کردند دوم در مکه ... سوم ... کرد

سوم ... چهارم در مکه ... سوره حمد نازل شد

برای خاصیت از این حمد خود معلوم شد و هنگامیکه نقش آدم
ساخته شد چهل روز در روی زمین بود و هنگامیکه روح خواست در
جسم خود در آید چهل سال طول کشید آدم خلق شد جبرئیل آمد
روح دمید رسید در دماغ آدم عطسه کرد
صدای الله گفت الحمد لله آدم گفت صدای [illegible] شنید رحمک الله
آدم عرض کرد خدایا کیست صاحب صدا [illegible] فرزند تو
[illegible] آدم [illegible] ساکن [illegible] آدم بود
[illegible] آدم [illegible] دیدار [illegible]
[illegible] شنید [illegible] والا [illegible]
[illegible] شنید [illegible] عرض [illegible]
[illegible] سال [illegible] برای حمد [illegible]
[illegible] برای حمد [illegible] جل جلاله [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
[illegible] طول [illegible] عرض او [illegible]

سمان

[illegible] طلا [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] نکردن [illegible]
[illegible]

[illegible] خواص [illegible]

[illegible] الله [illegible]
[illegible] الحمد لله رب العالمین تا
الی آخر [illegible]
[illegible]
[illegible] المعقول [illegible]

اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک وطهرک
واصطفاک علی نساء العالمین

چهار زن با چهار ملک صحبت کردند اینها را محدث
میگویند محدث بودن مقام بلندی است زور کی
فرق رسول امام چیست فرق بین دو رسول
امام است نبی در خواب وحی میشد مثل حضرت
ابراهیم و حضرت رسول وما جعلنا الرؤیا التی
اریناک الا فتنة للناس خلاف شد اقرب صلح حدیبیه آمد

اول از آنها ساره خاتون زوجه حضرت ابراهیم است
چهار نفر بودند نه نفر اند که مال گفته شد

معارفی [illegible]

مهمان تو هر روز بدها بلا که هم [illegible] کرام کردم شهر بوده سرا

الهی [illegible] لوطف لطف تو الهی سر [illegible] حاملان که بوده

غنه احسن [illegible] بدر [illegible] هر سال زند کرا

کم [illegible] را هر سال [illegible] سر هر [illegible]

بدر [illegible] الهی [illegible] داده شد

[illegible] ودادی [illegible]

الهی

قال رسول الله ان الله لما خلق احمد خلقه على صورة عشرة الانبیاء والمرسلین رأسه کرأس آدم ووجهه کوجه نوح

وجبهته کجبهة یوسف وانفه کانف شعیب وفمه کفم شیث

وبطنه کبطن هود وساعده کساعد سلیمان ویده کید [illegible]

ورجله کرجل عیسی وعینه کعین محمد [illegible] در [illegible]

من اراد ان ینظر آدم فی علمه والی ابراهیم فی حلمه

والی نوح فی تقوی والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته

فلینظر الی علی [illegible]

سلوک جعلان نفقان وحب اسرائیلی فرمودند ال
کنند زر بس ارا که برای خدا آزا نندد کند لرنا فحم
دنشغل بس بر شتافتم اهل بیت وحرم تعالی وعوض دعلم
تموسع بر زید ما تعالی ودر جلوی فرزندان اس کو برحوت
عرض کرد بهم شمرد دلیے اندی ادعا کرد فرمود درجه
نزال کن

عرض کرد الرزدت ادا • قدرها • الحاجات فی الرب

الحاربات حبرا کشتیها • نخوا المقتها شاهرا لا اکتنه • دوا لعزجاس

شمر بود بادشاه شد شعریه باد شاه • فرعنها ازدر بود باسم • سند درویش

دعوت کرد قوم زندهای رحت شرس رفت دور شاله
سوال کرد ازحت المعمور فرمود در کمان جهارم مرد جابک
ملائکه ال

سؤال کرد از آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا

فرمود در طایفه بودند ناس فاجر از قریش بنو امیه و بنی مغیره

سؤال کرد از هل انبئکم بالاخسرین اعمالا

سؤال کرد از قوس و قزح فرمود قزح مگوئید بدرستیکه اسم [illegible]

قوس الله بگوئید سؤال از اصحاب [illegible] مشغول

فرمود فرقه القرآن و عمل بالقرآن می کردند

سؤال کرد از [illegible] فرمود [illegible] علم خود [illegible]

[illegible] سؤال کرد از سلمان فرمود درک

کرد علم اول و آخر را دریای علم بود لقمان کرد

لقمان حکیم است [illegible] سلمان الخ

سؤال [illegible]

سؤال کرد از عمار یاسر فرمود مخلوط شد گوشت و پوست

او [illegible] حرام [illegible] [illegible]

سؤال کرد از نقش [illegible] فرمود [illegible] خدا [illegible]

فرمود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در اهل اسلام [illegible] سؤال کرد از [illegible]

[illegible] سؤال کرد از [illegible] [illegible]

[illegible] خلق الانسان [illegible] فرمود [illegible] المراد

[illegible] عرض کرد [illegible] [illegible] آدم

[illegible] نوح الخ [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] [illegible] الخ

[illegible] [illegible] الخ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الخ

چهارمر عالم الراهيم داودی و موسیه عیسیه
ایلی درره علما مریده

الخ

نجاه نفر ز علما اهدند و مرسیح مدنه حق

الماری صف نعمران نوح سلمان داود الراهیم موسیه

محمد الخ رز رحش حکایات صیح بد سعه برکیر درسوده

درجواب تخمت دولت للای روحر مردن تا صیح امر

داودی کت صیح مدار حسن نه کمید جانی انبارده الخ

علم بولدوتی عرضکم خلف نالای لر سلوك الخ

زن لوال اکر سلمان کتابر ز صیح لحالو زلعف سلمان مدانش

عیح بودنه لحاتا مرتد مردالی حطکف نادن تموحرت

اندی بامردن ادن اکرادن نوحرت خدا لعب کید نوحر

اکر مردن ادن اندی تر راللعب کیدرن کف عالمه نادن

ممراند محکت تا نادن الخ

يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم
وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين

يعظكم لعلكم تذكرون [illegible]

هفت خدا موعظت قرآن موعظت كفند بد
الراهم ادام موعظكم را [illegible] حرز من
نگر دارم هر وقت [illegible] موعظ [illegible]
اول عالم از [illegible] شاه دوم [illegible] مادر
[illegible] سيم [illegible] سلطان [illegible]
چهارم [illegible] يا ايها المجوس حكايت
ابراهيم ادهم [illegible] حكايت [illegible]
نو فرشته [illegible] حكايت [illegible] شده
[illegible]

حکایت آخر شدن تاریخ آثار درس حریفی الخ

رسم یکی که در ازدیاد طول کشید مرحوم جو رکوب انجار

بعد مرتب یکبار عطا رفت ورزش هوا و یادی

و بعد [illegible] روایت [illegible] الخ

برسیح [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] الخ حکایت حضرت [illegible] الخ

[illegible] حکایت حلال و حرام

[illegible] حرام حلال [illegible] الخ

حکایت [illegible] الخ

حکایت [illegible] المطالب حکایت [illegible] الخ

حکایت حیوان از بیت المقدس [illegible]

[illegible] الخ

حکایت حیوان در [illegible] امر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الخ

حکایت [illegible] سوال کرد [illegible]

[illegible] الخ

حکایت [illegible] حضرت عمر را داد گفت [illegible]
امیر بود و حیدر بنده تو هستی در بلاد دیگر بیت الله

حکایت شش نفر آوردند حضرت عمر ایشان را [illegible] کردند
گفت عمر الملک [illegible] کند حضرت امیر بود او را
گردن نزنند دوم را امیر بود حد بزنند سوم را [illegible] ازو بند [illegible] عمر محل داره رای [illegible]
چهارم را [illegible] بزنند پنجم را التعزیر کنند [illegible] طفل است [illegible] غلام است سوم را [illegible] دیوانه است

حکایت [illegible] حضرت عمر [illegible] کرد [illegible]
[illegible] خانه [illegible] قسم [illegible] حدا [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] کدام [illegible]
[illegible] نزد [illegible]
سال [illegible] حکایت حلی کرد [illegible] را

[illegible] حکایت حل کرد [illegible] را [illegible]
حل کرد [illegible] را [illegible] حکایت حل کرد [illegible]
[illegible] حکایت کرده [illegible]
حکایت حل کرد [illegible] را الخ

حکایت [illegible] که حارث [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حالیکه مریض بود
[illegible] حضرت سؤال کرد [illegible] حضرت [illegible] حارث
[illegible] حکایت [illegible]
حضرت [illegible] حارث [illegible]
الحکایت [illegible] خدا [illegible] رسول [illegible]
تصدیق کرد [illegible] درحالیکه [illegible]
[illegible] تصدیق کرد [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] بود

صفات ...

ای حارث نحن فراسیب و بستان و دوستان ما
هند تو جمع مرا بر بلند بر سیاست ... ودت حوث
ازینه دعم اظه در وقت سفاسم سوال سفاسمه جنت مرسو
در وقت قسمه حکم اهت ای حارث در و حکم من سلطان
تروم از برش هدیت عزیز بود ما عنه روز بنیانت حسن حرب
بدارم در حس کربا بود و جود اعتبادرم بدیل صاحب مدرس
جلیل عظیم ما مه تو بیادر عرانی ادلادی تو بدیل بد
سلطان بناد زبر بدیل ما یا حارث الحق حسن بنت بر محب
حس توست اد صداقت اد قتل الی صدا رندگان بدار به ما

نحو صیغ غلام خود خط کرده تا کند زیادت او بار بکم کرا که
بودن او طلا و نقره بدهم راه حصرا تنها این شده اندر پیش
خود بت حکم کند مرا بیرون بود بار اد حرف ادیب بکند از
قدری کند را بالا به زرد کند این قدر بند بودن آن کلا
بدیهه حکایت رفی باری دیگر بدو ... حکم ... الخ

...
حکایت این لطائف حمه و قرص باقی

حکایت وزیری که خرج حرف بری را در حجاب حلم و دست
حجاب ریاط او رو بدر حضرت ... تو را بشر ... کشت ... بر
حضرت پسر او رو و غریب و ... و دیگر حرف جواب ...
باکلیم عرض ... جواب ببرد دیگر ... ببرد و طلب حکم
عمر خود ... بعد حضرت نافع شد و بود حکم دیگر ...
... بر سر ... حضور رسید

حکایت ... برادر بود که در یک طاق ... کار ...
رضیه ... خواهر ... یکی ... دیگری ... از العاد
ان یک ... سر مال ... دیگر ... یک ... سر مال ...
او در ... بر ... نور ... اتحاد ... الم ...

حکایت دو نفر مجاحمه داشتند که عوض کرد الاغ را
گاو یکی بیامد و شکم الاغ را پاره کرد هر دو در دیوان عدالت
ابابکر ابابکر گفت حیوانی بر حیوانی چه ضمانت زر بغیر دیر رسید
حضرت عمر ایشان را قسم گفت گفت به بار حدیث

حکایت الیاس ... در حبس اندر بود حضرت خضر

حکایت غلام عاشق لواطه کرد کشت بعد از هر بار روز
رفتند در فرش دیدند اند حق خلق قوم لوط

حکایت جوان بیت المقدس در عهد عمر که ذکر شد
الخ

کرامت سی ام علیه السلام

در کمالات ابو هریره از حسن و حسن الکبار [illegible] نیز گفت و گوید
حضرت امیر بودم [illegible] اصحاب بود [illegible] حقیقت [illegible] و علما
[illegible] حاضر [illegible] گفت [illegible]
و عزوات [illegible] بعد [illegible] کنند [illegible]
حضرت [illegible] بسم الله [illegible] . . . الحمد [illegible] . حکایت [illegible]
عرض کردم [illegible] حاجت [illegible] قوم [illegible] گشته [illegible]
کشتن [illegible] اختلاف افتاده [illegible] علوم [illegible]
حضرت [illegible] بود [illegible] جمع [illegible]
[illegible] داده [illegible] کرد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] گشته است [illegible]

[illegible]

ابراهیم خان

خلاف [illegible] حدیث [illegible] دالو رفت [illegible]

و در [illegible] از حضرت رضا روایت [illegible]

در [illegible] اول [illegible] گفت رسول الله

[illegible] گفت [illegible] که تو [illegible] گفت [illegible]

اگر تو عمری [illegible] نخود [illegible] ساله

در [illegible] و [illegible] کما [illegible] الخ

دعا [illegible] نازل شد [illegible]

عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام

[illegible] نفس باي ارض تموت ان الله عليم خبير [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا الله [illegible]

[illegible] الخ [illegible]

[illegible]

[illegible] لا يستوي [illegible]

[illegible]

یک حالت است که در عالم امکان بجلوه در آمد
که همه سلسله ممکنات چشم امید نجات باو دارند
یک محبت حقیقی قطع علاقه از جمیع ماسوی الله
نموده وآنچه را مالک بوده همه را در راه رضای خدا
و خوشنودی علی اعلی بذل نموده و محبوب همه عالم
شده بمقتضای دعای روز عرفه که انحضرت در درگاه
خالق اکبر میفرماید الهی انت الذی ازلت الاغیار
عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجاوا
الی غیرک ان محب حقیقی و مشتاق واقعی در مراتب
وداد خدا رتبه یافتی چنان غایت گردید که از همه جهت گذشت
وبمقتضی حریمه نوشش جام بلایا در دریا شد که بنیان عالم امکان
از ورود بلایا بر آن شهید راه خدا و صبر او در رزیات و بلایا و
ورفعت شان و مقام او واله و حیران شده بهذا ملقب
بسید الشهدا شده بمقتضای حدیث که مرحوم فیض در کتاب
معانی مرحوم ملا احمد نراقی در معراج السعاده نقل نموده

ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و
واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا
وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بینهم وبین حبیبهم یعنی خدا را شرابی است
که بدوستان خود میاشامانند و چون آشامیدند مست
میشوند و چون مست شدند بطرب و نشاط میایند
و چون بطرب آمدند پاکیزه میشوند و چون پاکیزه شدند
گداخته میگردند و چون گداخته شدند از هر غل و غش
خالص میشوند و چون خالص شدند در مقام طلب محبوب
بر میایند و چون او را طلبیدند بر میابند و چون یافتند
باو میرسند چون باو رسیدند باو متصل میشوند و چون خود
در نظر وجود محبوب مضمحل است بالمره از خود غافل
میشوند و بجز محبوب دیگر چیزی نمیبینند آری کسیکه
از جام محبت خدا و ... محبوب اول شربی کام گردید

از نشاء شراب محبت از خدا و خدم ازل مدهوش و واله
گردد که پشت پا بر جمیع لذائذ دنیا و ما فیها بزند و پیوسته
نظر بر جلال و جمال و عظمت ذو الجلال حقیقی دارد و از
شوق لقاء و وصول نفحات و رحمتهای حضرت اله
بی اختیار و بجز مطالعه جمال و جلال و عظمت قادر ذو الجلال
بجز دیگر نگران نبود و نظر دیگر نشود اندر چنین

هر که دید آن سرو سیم اندام را بعد از سید نظر ما
و آقای شهیدان از شوق لقای خداوند شتافت
و وصول نفحات حضرت سبحان واله و حیران
و مضطرب و سرگردان و سرگشته جمال و جلال
حضرت ذو الجلال نگران بمقتضای آن حدیث
مشهور که المشتاق لا یشتهی طعاماً و لا یلتذ شراباً
یستطیب رقاداً و لا یأنس حمیماً و لا یأوی داراً
و لا یسکن عمراناً و لا یلبس لیناً و لا یقر قراراً و یعبد
الله لیلاً و نهاراً نه ادراک طعام لذیذی نه اشتهای
شراب شیرین در کام او کار از نه خواب راحت

[illegible]

کرامت سید علیه السلام

و کرامات از مره ام الرضا و حسن الکبا ... تمام گفت و ...
حضرت امیر بودم جمعی از اصحاب بودند حق تعالی ... و ...
زر در زیر دختری ... گفت ... که ... حاضر ... و ... آن
معروف نیست ... همان است ... که ... حضرت
حضرت ... بودم ... شده ... حکایت ...
عرض کردم ... از حاجت ... از قوم ... گشته ... او را
کشتی ... اخلاقات ایتاده ... گردی ... علمای ... و ...
حضرت ... بود ... او ... دیگر ... و ... شوند
... به ... داده ... فرزند ...
... همان ... و ... شد ... بود ... را
او ... روز ... گشته شد ... از ...
... گشته است ... دو ... از ...

ابراهیم خان

طعام ابدو خرست طمعت ذالو رفت در [illegible]

در عمل کلمات از حضرت رضا روایت سبب عمل را کو ید
در بندور را بودم الو مهام لو از شرالله کفت کرد را تو الله
عمال گفت [illegible] بزت که بنویسد گفت [illegible] گرد
اگر تو بعیری که [illegible] بزنید که ... را ی سالار
دیگم آدم محبت و رد ام کار زکم کما بهیم [illegible]
و دعا سلیمان الهومی خر مل نازل شد [illegible] اورد
عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
قصص بای ابن حوت ان الله علیم خبیر الرحیم
و به درا از کم مقتب نگم سلام و دعا [illegible] کردها [illegible]
[illegible] برد آقوم را درسال [illegible] تو بود [illegible] شرح

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تصدید را [illegible] ساکان عل رنگ البود عقاد ارد [illegible]
حضرت رفضه ما یانان [illegible] لا اله الا الله المجد [illegible] لا اله سلیمان
زد سنگ [illegible] ازید لا الله الا الله المجد [illegible]
حصار زد سنگ سر بانه سرن الحی قیوم جد او بدر ارابل
غنی از [illegible] حلو کرد لو در الحی [illegible] اکامر بیا اه اتح
احمن کان [illegible] بما لا یبتو [illegible] اکبرد
... ۱۸۸۰ [illegible]

یک جای زنت که در عالم امکان تجلی درآمد
که همه سلسله ممکنات چشم امید نجات باو دارند
یک محبت حقیقی قطع علاقه از جمیع ماسوی الله
نموده و آنچه را مالک بوده همه را در راه رضای خدا
و خوشنودی علی اعلا بذل نموده و محبوب همه عالم
شد بمقتضای دعای روز عرفه که از سرور مدرکات
خالق اکبر میفرماید الهی انت الذی ازلت الاغیار
عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجأوا
والی غیرک این محبت حقیقی و مشتاق واقعی در مرتبه
و داد خدا و تهذیبات چنان خائف کرده که از همه چیز گذشت
و مقتضی حدیث شریف جام بلا دیار دارا شد که شهیدان عالم امکان
از ورود بلایا راحت نهاد راه خدا همراه درون بر زیاد و بلایا و
در رفعت شان و مقام او والله حیران شده لهذا ملقب
بسید شهدا شد بمقتضای حدیث که مرحوم مفضل در کتاب
معانی مرحوم ملا احمد نراقی در معراج السعاده نقل کرده

ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و
واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا
وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بینهم وبین حبیبهم یعنی خدا را شرابی است
که دوستان خود را بیاشامانند و چون آشامیدند مست
میشوند و چون مست شدند بطرب و نشاط می‌آیند
و چون بطرب آمدند پاکیزه میشوند و چون پاکیزه شدند
گداخته میگردند و چون گداخته شدند از هر غل و غش
خالص میشوند و چون خالص شدند در مقام طلب محبوب
بر می‌آیند و چون او را طلبیدند بر می‌یابند و چون یافتند
باو میرسند چون باو رسیدند باو متصل میشوند و چون متصل شدند
در نزد و میانه ایشان و محبوب مضمحل است بالکلیه از خود غافل
میشوند و بجز محبوب دیگر چیزی نمی‌بینند آری کسیکه
از جام محبت خدا و شربت محبوب اول شربی بکام گردید

و زنشاط و خواب محبت از خداوند مرا بله مدهوش و دار
گردد که محبت یار بر جمیع لذائذ دنیا و ما فیها برتر و چون به
نظر بر جلال و جمال و عظمت ذو الجلال حقیقی وارد و از
شوق لقاء و وصول تفویضات و رحمهای حضرت اله
بی اختیار و بجز بسط لمعه جمال و جلال و عظمت قادر ذو الجلال
بجز دیگر گران نزدیک نشود و دیگر بشر و اندر چنین
هر که دید آن سرو سیم اندام را لهذا شیدا و جلوه ها ف
و اعای مشهدان از شوق لقای خداوند منان
و وصول تفویضات حضرت سبحان واله و حیران
و مضطرب و سرگردان و پریشان در جمال و جلال
حضرت ذو الجلال بگرانی بمقتضای آن حدیث
شهود که المشتاق لا یشتهی طعاماً و لا یلتذ شراباً
و لا یستطیب مناماً و لا یأنس حمیماً و لا یأوی داراً
و لا یسکن عمراناً و لا یلبس لباساً و لا یقر قراراً و یعبد
الله لیلاً و نهاراً [illegible] او را طعام لذیذی نه اشتهاء
شراب مرغوب و در کام او کاوا ز خواب راحت

عباد الله [illegible]

دار فناء وزوال وهي قد افنت القرون الخا
لية وهم كانوا اكثر منكم اموالا واطول
اعمارا وقد اكل التراب جسومهم وغير
احوالهم افتطمعون بعدهم هيهات فلا بد
من اللحوق والملتقى فتدبروا ما مضى من
عمركم وما بقي منه سوف يلقى عليكم بالا
عمال الصالحة قبل انقضاء الاجال وفوت
الامال فعن قريب تؤخذون من القصور
الى القبور وباعمالكم تحاسبون وكم من

[illegible]

وكم من فاجر قد استكملت عليه الحسرات
حيث لا ينفع الندم ولا يغاث من ظلم
فوجدوا ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربك
احدا اين من شق الانهار وغرس
الاشجار امحى منهم الاثار وتحل
لهم دار البوار اين السلف الماضون
اين الانبياء والمرسلون اين الشهداء
والصالحون طحنتهم والله المنون وتوالت
عليهم السنون انا لله وانا اليه راجعون

وَإِلَيْهِمْ صَائِرُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى الأَنْبِيَاءِ
وَالْمُرْسَلُونَ

اعطانا ستا وفضلنا بسبع اعطى العلم والحلم والسماحة
والشجاعة والفصاحة والمحبة في قلوب المؤمنين
وفضلنا بان منا نبي المختار ومنا الصديق ومنا الطيار
ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا سبطا هذه الامة
(ومنا مهدي هذه الامة)
من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني انبأته بحسبي ونسبي
انا ابن مكة ومنى انا ابن زمزم والصفا انا ابن من حمل الركن
باطراف الردا انا ابن خير من ائتزر وارتدى انا ابن من
انتعل واحتفى انا ابن خير من طاف وسعى انا ابن خير من حج ولبى
انا ابن من حمل على البراق في الهوى انا ابن من بلغ جبرئيل الى سدرة المنتهى
انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى انا ابن من صلى
بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى انا ابن محمد
المصطفى انا ابن علي المرتضى انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن من ضرب خراطيم
الخلق حتى قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله
بسيفين وطعن برمحين وهاجر الهجرتين وبايع البيعتين ولم يكفر بالله
طرفة عين

(وقاتل ببدر وحنين)

انا ابن صالح المؤمنين ووارث النبيين وقامع الملحدين
ويعسوب المسلمين ونور المجاهدين وزين العابدين
وتاج البكائين واصبر الصابرين وافضل القائمين
من ال يس رسول رب العالمين

انا ابن المؤيد بجبرئيل المنصور بميكائيل انا ابن المحامي
عن حرم المسلمين وقاتل المارقين والناكثين والقا
سطين والمجاهد اعداءه الناصبين وافخر من مشى من
قريش اجمعين

هو اول من اجاب واستجاب لله ولرسوله من
المؤمنين واول السابقين وقاصم المعتدين ومبيد
المشركين وسهم من مرامي الله على المنافقين ولسان
حكمة العابدين وناصر دين الله وولي
امر الله وبستان حكمة الله وعيبة علمه

سمح سخي بطل زكي التقي زكي مقدام همام

صابر صوام مهذب قوام قاطع الاصلاب

ومفرق الاحزاب اربطهم جنانا واثبتهم بيانا وامضاهم

عزيمة واشدهم شكيمة اسد باسل علمهم في الحروب

اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة طحن الرحى

وذبهم في الحروب ذو الريح الهيثم ليث العراق

وليث الحجاز مكي مدني خيفي عقبي بدري

احدي شجري مهاجري من العرب سيدها من

الوغى لثتيها وارث المشعرين والوسطين الحسن والحسين

ذاك حيدري علي بن ابي طالب بابي من فاز ذكرا

بابي سيد بن ليمنا والعالمين بابي خديجة الكبرا

بابي المقتول ظلما بابي المجروح من قفاه بابي

العطشان حتى قضى بابي طريح كربلا بابي المسلوب العمامة

والرداء بابي من بكت عليه الملائكة السماء بابي من

ناحت عليه الجن والطير في الهواء بابي من الراس محمول

على القناة يهدى بابي من حرمه حتى العراق

الى مقام النبي بابي الذي افترض الله ولاية

تعالى عز وجل قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة

في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا

فالحسنة ان لا اقتراف مودتنا اهل البيت

يا عباس ان الله لنا وله الحمد ابتلانا اهل البيت

بلاء بالحق حيث جعل راية الهدى والعدل

ذا فينا وجعل راية الضلالة والردى ...

فما أوتيت رجب وخيبت عن أبي طالب لا لتأمنوا
بالسكوت فإن رثيت لاني عباس وسكتت لاجر اشق

الحمد لله والصلاة والسلام على محمد رسول الله ۳۳

أما بعد يا أهل الكوفة يا أهل المكر والغدر
والختل الا فلا رقأت العبرة ولا هدأت الرنة
فإنما مثلكم كمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة
أنكاثاً تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم ألا وهل فيكم
إلا الصلف والعجب والشنف والكذب وملق
الإماء وغمز الأعداء أو كمرعى على دمنة

ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله ای بی وفائی آگاه باشید
پس باز نمی‌ایستد اشک [illegible] هیچ [illegible]
که مثل شما مثل زنی است که رشته را باز [illegible]
[illegible] آگاه باشید [illegible]
[illegible] کبر و عجب و [illegible] دروغ و [illegible]
و [illegible] دشمنان مثل شما [illegible]

أو كفضة على ملحودة ألا بئس ما قدمت لكم أنفسكم أن
سخط الله عليكم وفي العذاب أنتم خالدون أتبكون
أجل والله فابكوا فإنكم والله أحرياء بالبكاء فابكوا
كثيراً واضحكوا قليلاً فقد بليتم بعارها ومنيتم بشنارها
ولن تحضروها أبداً وأنى تحضرون

مثل شما مثل نقره ایست که روی قبر [illegible] کرده شده و آگاه باشید
بد چیزیست که از پیش فرستاده‌اند شما برای نفس‌های خود
[illegible] خشم گرفت بر شما خدا و عذاب [illegible] شما را و عذاب شما
همیشه هست آیا گریه می‌کنید برای [illegible] [illegible] می‌کنید شما
[illegible] گریه کردن [illegible] بسیار گریه کنید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
هم و [illegible]

قتل سليل خاتم النبوة وسيد شباب أهل الجنة
وملاذ خيرتكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم وآسي كلمكم
ومفزع نازلتكم والمرجع إليه عند مقاتلتكم ومدرة
حججكم ومنار محجتكم ألا ساء ما قدمتم لأنفسكم وساء
ما تزرون ليوم بعثكم

کشتید فرزند محمد خاتم نبوت را و معدن رسالت را و آقای
جوانان بهشت را و پناه جنگ شما و پناهگاه گروه شما و قرار
گاه آشتی شما و طبیب جراحت شما و پناهگاه مصیبت شما و محل
رجوع بسوی او در وقت سخن گفتن شما و محل برهان حجتهای
شما و محل روشن شدن محجه و دلیل شما پس بد است آنچه
فرستادید برای نفسهای خودتان و بد است آنچه بر
میدارید برای روز برانگیختن شما خواهید دید
عذاب خدای برای شما

فتعساً تعساً ونكساً نكساً ولقد خاب السعي
وتبت الأيدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب
من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة أتدرون
ويلكم أي كبد لمحمد فريتم وأي عهد نكثتم
وأي كريمة له أبرزتم وأي حرمة له هتكتم وأي
دم له سفكتم لقد جئتم شيئاً إدّاً تكاد السموات
يتفطرن منه

پس هلاکت باد شما را و هلاکی و سرنگونی باد شما را هر آینه
بتحقیق باطل شد سعی شما و اجر شما و بریده شد دستهای شما
و زیان کرد تجارت و بازگشت نمودید با خشمی از خدا
و واداشته شد بر شما ذلت و درویشی آیا میدانید وای
بر شما که کدام جگر گوشه پیغمبر را پاره کردید و کدام عهد را شکستید
و کدام مخدره را بی ستر نمودید و کدام حرمت او را دریدید
و کدام خون حیات را ریختید بتحقیق آوردید کاری زشت
نزدیک است که از کار زشت شما آسمانها شکافته شود [illegible]

٥

وتنشق الأرض وتخر الجبال هدًّا لقد جئتم بها
شوهاء خرقاء طلاع الأرض والسماء أفعجبتم أن
قطرت السماء دمًا ولعذاب الآخرة أخزى
وهم لا ينصرون فلا يستخفنكم المهل فإنه عز وجل
لا يحفزه البدار ولا يخشى عليه فوت الثار
كلا إن ربك لنا ولهم لبالمرصاد ثم أنشأت
تقول شعر ماذا تقولون إذ قال النبي لكم ماذا صنعتم وأنتم
آخر الأمم

شق زمین و شکسته شود کوهها از آنکه تحقیق آورده‌اید
آن قضیه شنیعه را که قبیح و زشت است پر است در آسمانها
و زمینها آیا عجب دارید از آنکه خون از آسمان باریدن کرد
و هر آینه عذاب آخرت هلاکت کننده‌تر است پس مغرور
نسازد شما را مهلت دادن خداوند بدرستیکه خدای عز و جل
عاجز نمی‌کند او را پیشی گرفتن و ترس فوت و فرار قاتل را از [illegible]
[illegible] برود پروردگار تو برای ما و برای ایشان در کمینگاه است
پس آنکه گفت پیغمبر از برای شما چه چیز [illegible] بعد از من و شما آخر امم

[illegible] بأهل بيتي وأولادي ومكرمتي
منهم أسارى ومنهم ضرجوا بدم ما كان هذا جزائي
إذ نصحت لكم أن تخلفوني بسوء في ذوي رحمي
فقال علي بن الحسين يا عمة اسكتي ففي الباقي
عن الماضي اعتبار وأنت بحمد الله عالمة غير معلمة
فهمة غير مفهمة إن البكاء والحنين لا يردان من
قد أباده الدهر فسكتت

[illegible] اهل بیت من بعد از [illegible] بعضی از ایشان
[illegible] اسیر و بعضی [illegible] آغشته بخون
گردیده این چه جزا است [illegible] که نصیحت کردم از برای شما
[illegible] بعد از من در ذوی الارحام من [illegible]
امام زین العابدین [illegible] عمه ساکت شو در باقی [illegible]
از گذشتگان عبرت است و حال آنکه بحمد الله عالمه غیر معلمه
[illegible] و حزن برنگرداند کسی را که هلاک کرده است
او را دهر پس ساکت شد

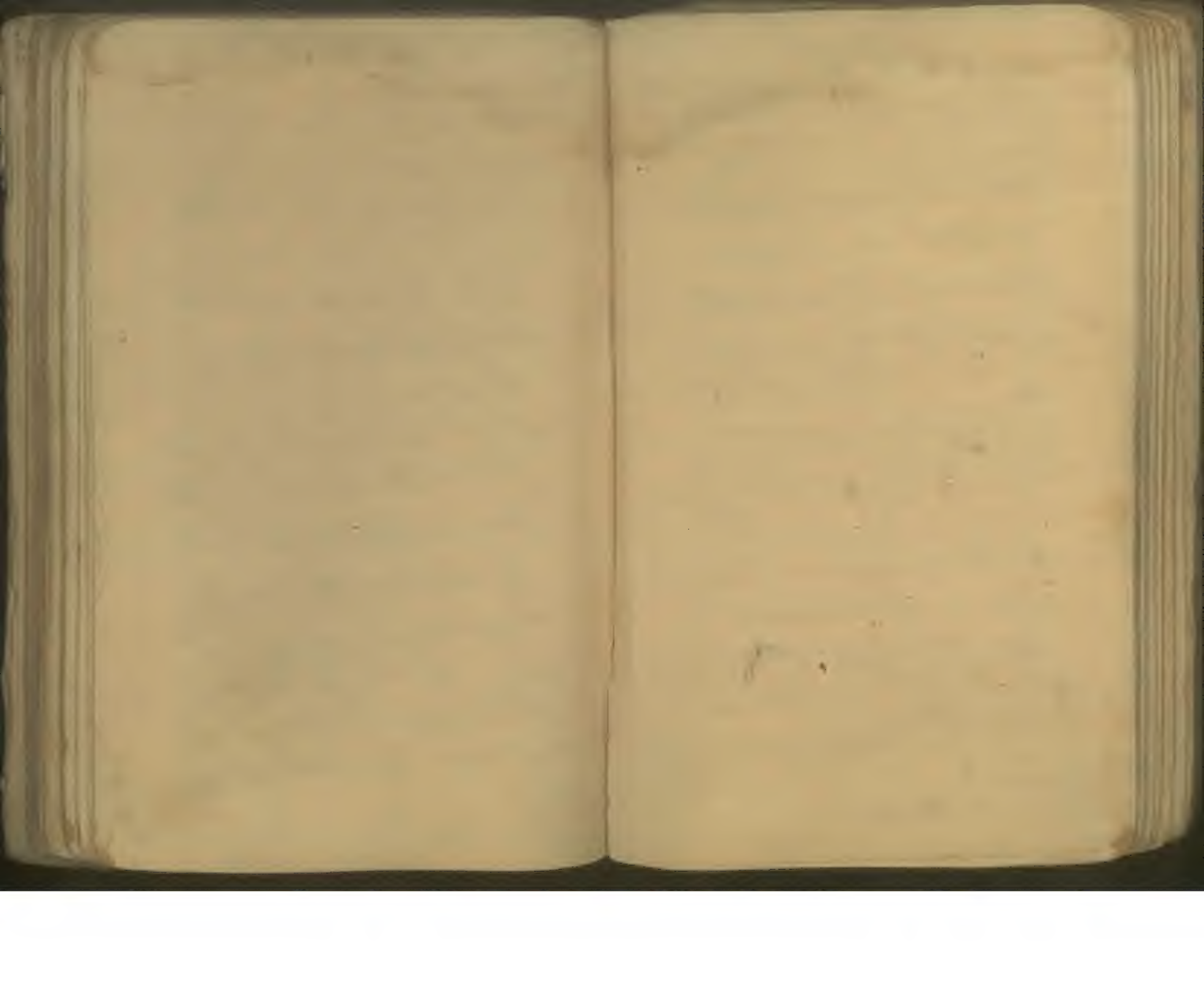

في المجلس قالت زينب الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على جدي رسول الله سيد المرسلين
صدق الله سبحانه كذلك يقول ثم كان
عاقبة الذين أساؤا السوأى أن كذبوا
بآيات الله وكانوا بها يستهزئون أظننت
يا يزيد حين أخذت علينا أقطار الأرض
وضيقت علينا آفاق السماء فأصبحنا لك
في إسار الذل نساق إليك سوقا في
قطار وأنت علينا ذو اقتدار أن بنا من
الله هوانا وعليك منه كرامة وامتنانا وأن
ذلك من عظم خطرك وجلالة قدرك
فشمخت بأنفك ونظرت في عطفك تضرب أصدريك
فرحا وتنفض مذرويك مرحا حين
رأيت الدنيا لك مستوسقة والأمور لك متسقة
فمهلا مهلا لا تطش جهلا أنسيت قول الله

ولا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خير لأنفسهم
إنما نملي لهم ليزدادوا إثما ولهم عذاب مهين
أمن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك
وإمائك وسوقك بنات رسول الله سبايا
قد هتكت ستورهن وأبديت وجو
هن نور الذي شرفنا بالوحي والكتاب
والنبوة والانتجاب لا تدرك أمدنا ولا
تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا هل رأيك إلا
فند وأيامك إلا عدد وجمعك إلا بدد
يوم ينادي المنادي ألا لعنة الله على الظالم العادي

راست فرمود خدای بزرگ ... که ... بد بوده‌اند
عاقبت ایشان که عمل بد بجای آوردند تکذیب کردند
بآیات خدا و بودند به علامات آیات استهزا می‌کردند
ای یزید آیا گمان کردی وقتیکه اخذ کردی بر ما اقطار زمین
و تنگ گرفتی بر ما آفاق را و ... کردیم نزد تو در حالتیکه اسیر
بودیم و خوار ... شده بودیم سوی تو کشیده در حالت قطار
و تو بر ما صاحب اقتدار بودی اینکه ما از خدا خوار است و برای تو
منت و گرامی داشت و نتیجه و اینها از بزرگی شان تو است و جلالت
قدر تو است عظمت سبب می‌شد که روی بینی خود را و نظر نمودی
غرور جانب خود و ... دنیا ... محکم است در امورات
برای تو محکم شده است ... آهسته ... آهسته باش خود
در جهالت ... فراموش کردی قول خدا را ... ما فرستادیم
... ما مهلت ... شان خوب است ... ما مهلت میدهیم
که زیاد کنند گناه را و باشد برای شما عذاب امن العدل یا بن
آیا از عدل است ای پسر طلقا پنهان کردی زنهای آزاد
و کنیزهای خود و اسیر کردی دختران رسول خدا را ... پاره کردی
پرده‌های ایشان و ظاهر نمودی صورتهای ایشان را ... با ...

... است ... که ... در ... بوده ...
... که ... ما را ... عاقبت ...
... را ... قرار گرفت ...
... ظالم را فریب می‌دهد
ظالم را ... عذاب خدا را ... ظالم را

اما فضیلت الکوثر

کوثر یعنی بسیار کثرة بسیار داده‌ای محمد ترا خدای تعالی بسیار علم و [illegible]

و بعضی بسیار کثرت ذکر تو در آسمان آن [illegible] است

در معنی الکوثر [illegible]

یا کثرة معجزات تو یا کثره [illegible] تو و در تفاسیر [illegible] احد کوثر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رحمت فرموده در آن سوره بسیار مرا نوازش فرموده است

اصحاب عرض کردند یا رسول الله آن سوره کدام است فرمود

انا اعطیناک الکوثر عرض کردند کوثر کدام است فرمود

نهریست در بهشت از عسل شیرین‌تر از کافور سفیدتر

از برف سفیدتر در و یاقوت در اطراف [illegible]

و سنگ‌ریزه‌ها [illegible] خاک آن از مشک [illegible]

[illegible]

و دفعه نزد ارم همراه شده بس نفر اعده مدرسه ادرم
۳۰ نفر بصدر رود دست راست و ۳۰ نفر دست چپ [illegible]
زن دست راست سوال کرد که

اول کف [illegible] کف رباع
دوم سوال کرد [illegible] کف [illegible]
سوم سوال کرد [illegible] و رحم

زنان ۳۰ نفر دست چپ سوال کردند

[illegible] کف رباع [illegible] نکر [illegible]
دوم [illegible] کف [illegible] [illegible]
سوم سوال کرد [illegible] [illegible]

در خلاصه [illegible]

چهار چیز است در دنیا [illegible] مرد [illegible]

عالم با عمل | طعام [illegible] | عمر [illegible] | [illegible]

خدا [illegible] چهار چیز در چهار چیز قرار داده [illegible]

راحت در [illegible] | علم در [illegible] | عزت در قناعت | [illegible]

در خلاصه [illegible] حضرت [illegible] العمودیت [illegible]

[illegible] قرائت قرآن | [illegible] | [illegible]

[illegible] دارد [illegible] واجب [illegible]

اما واجب [illegible]

معرفت علما | [illegible] | [illegible] | [illegible]

روی [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] کدام [illegible]

اول جنت الفردوس | جنت العالیه | جنت نعیم | جنت المأوی

جنت دار السلام | [illegible] | [illegible] | [illegible]

درهای بهشت هر کدام اسمی دارد

باب رحمت | باب صبر | باب [illegible] | باب [illegible]

باب الصلواة | باب بلا | باب شکر | باب توبه

عرض کرد [illegible] جهنم [illegible]

اول [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible]

و [illegible] های [illegible]

والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى
وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
علمه شديد القوى ذو مرة فاستوى
وهو بالافق الاعلى ثم دنا فتدلى
فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى
عبده ما اوحى ما كذب الفؤاد ما رأى
افتمارونه على ما يرى ولقد رآه نزلة اخرى
عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى اذ
يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى
لقد رأى من آيات ربه الكبرى

اثبات معراج به چهار امر است ۱ تواتر ۲ [illegible] دوم [illegible]

۳ قرآن ۴ اتفاق بودن [illegible]

اسری

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع العلیم اولا [illegible] ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که نیست از شیعه ما هر که یکی از این چهار چیز را قبول نکند از ما نیست ۱ سوال قبر ۲ بهشت جهنم ۳ شفاعت ۴ معراج ایضا در حدیث دیگر از حضرت رضا روایت شده که هر که این چیزها قبول نکند از ما نیست

[illegible]

[illegible]

علما هر یک حکمی است و اگر نه چگونه میتواند بود که کسی یک حرف از
خدا و رسول و ائمه حقه داشته باشد و آیات قرآنی و چندین
هزار حدیث از طرق مختلفه و کتابهای مخصوصات اهل سنت
در اصل معراج جسمانی دیده یا شنیده باشد که همه آنها صریحند در
معراج جسمانی که معروض شد یا وجود آنکه در کتابهای حدیث
شیعه و سنی بیش است لاتعد و لاتحصی است از کیفیت معراج
جسمانی که معروض شد و محض استبعاد شبهات واهیه حکما
انکار کند یا سوی تأویل باطل رود و کمال بی انصافی است
کسیکه رد کند یا چشم بپوشد از آیات حضرت باری و احادیث
و اخبار ائمه اطهار [illegible] اگر خواهم احادیثی که در باب معراج وارد
شده است عرض کنم چندین مجلد کتابها باید بنوشتن و نقل [illegible]
[illegible] که احادیث در مجلس کتابهای [illegible] لاکثر [illegible]
هزار [illegible] و از حد بیرون است انکار کند یا منکر شبهه [illegible]
[illegible] انها لا اصل له بدانکه در وقوع معراج در هجرت
بوده یا بعد از هجرت یا بعد هجرت واقع شده بعضی میگویند
[illegible] ماه پیش هجرت بوده [illegible] سه سال بعد هجرت
بوده [illegible] محتمل است بعد از هجرت واقع شده
[illegible]

در باره مسجد الحرام اختلاف است بعضی میگویند خود مسجد حرام است
مرحوم مجلسی میفرمایند که از مسجد حرام [illegible] که
خانه ام هانی است [illegible] که [illegible] است [illegible]

در باره مسجد اقصی اختلاف است بعضی میگویند اقصی مسجدی است
در شام بعضی میگویند مراد بیت المعمور است که در آسمان چهارم است
که برابر کعبه است از آنجا به معراج است بعضی میگویند بیت المقدس است
که اختلاف است ما بین [illegible] ابراهیم [illegible] روایت میکنند که حضرت
امام محمد باقر از شخصی سؤال کرد که مردم چه میگویند در معراج [illegible]
و مرد در جواب حضرت عرض کرد مردم میگویند از مسجد الحرام [illegible]
رفت به مسجد بیت المقدس رفت حضرت [illegible] فرمود نه چنان است
که مردم میگویند حضرت [illegible] مسجد [illegible] به بیت المعمور رفت
که در آسمان است برابر [illegible] کعبه از آنجا به معراج رفت
از فرمایش امام [illegible] اختیار فرمایش مرحوم مجلسی معلوم میشود
مسجد اقصی همان بیت المعمور است که در آسمان است که [illegible]
[illegible] اول که [illegible] شود [illegible] شد در [illegible]

در شب معراج [illegible] اول آفتاب رسیده جبرئیل امین [illegible]
محمد وحی تنزیل است جمع شده و [illegible] خود را نهاده [illegible]
[illegible] آسمان به بیند و [illegible] قربان بردارد بر سر نگذارد
میکائیل را بگو تا کیله ارزاق را دست بردارد اسرافیل را بگو
تا صور را موقوف کند عزرائیل را بگو دست از قبض ارواح
کوتاه کند و [illegible] را بگو تا طبقات [illegible] را
بجای [illegible] فرود آیند و رضوان بهشت را بگو
بهشت را آئینه بندی کند و مالک جهنم را بگو تا درکات
جهنم را [illegible] مقفل کند و دریاها را بگو از تموج ساکن
شده آرام بگیرد و بادها را بگو [illegible] بنشیند حوران [illegible]
[illegible] را بگو [illegible] بنشیند و [illegible]
بگو تا حوران صف صف بکشند و جبرئیل [illegible]
[illegible] حوران را [illegible]
[illegible] بر بالای عرش [illegible]

وحاملان عرش را بگو تا عرش [illegible] و [illegible] تقدیس [illegible]
و [illegible] را بگو [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] را [illegible]
[illegible] جبرئیل امین خود را [illegible]
حبیب من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible]
[illegible] حبیب [illegible]
[illegible] براق [illegible]
هزار فرشته مقرب [illegible] اسرافیل را [illegible]
[illegible] براق [illegible] و میکائیل را بگو [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] در خدمت
حبیب [illegible] جبرئیل [illegible]

جبرئیل عرض کرد ملکا معبودا پادشاها فرمان بردارم و لکن
دل بر این الهام راحت دارم اما چون با تو تمامک و دیگر
میخواهی بنا فرمایی با حرم اولادم خواهی کرد یا خلایق را
و نبات خواهی رخت سید [illegible] سابع [illegible] را
الملک لقا خواهی کرد یا قیامت قیام خواهد کرد با محمد
سید [illegible] خواهد شود که [illegible] طبقات آسمانها [illegible] زمین
را آراسته و [illegible] ملکوت [illegible] جبروت اند [illegible]

خطاب رسید ای جبرئیل [illegible] خطاب آنچه گمان
کردی نه چنان است بلکه حکمت این است که امشب [illegible]
و ما را دوست [illegible] امشب [illegible] میخواهم
حبیب محمد را در معراج [illegible] پرده [illegible]
و [illegible] صفات [illegible]
[illegible] او حبیب [illegible] محبوب او طالب و من مطلوب او
او عاشق و من معشوق او او عابد و من معبود او

[illegible] او [illegible] فقیر و من [illegible] او
او [illegible] کرد و من [illegible] او او [illegible] او جلیس [illegible] او
او [illegible] رب العالمین او [illegible] رسول [illegible] شنید فرشته
[illegible] براق [illegible]
و ماهتاب [illegible] و کواکب [illegible]
کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عرض در آنجا کسی بود یا رسول الله ... [illegible] ... شنید جبرئیل
قدر یک قدم رفتن را در ... [illegible] ... بیت المقدس

معراج محمد بن اسحق ابن عباس از عمر روایت می کند که شب
شنبه هفدهم ربیع اول در خانه ام هانی بودم در آن شب سوره
طه نازل شده بود از ملاحظه و مطالعه چشمم بخواب گرم شد برا
خواستم جانماز را کندم از رخت خواب تا چشمم گرم شد بخواب
امادم بیدار بودم ناگاه صدای جبرئیل شنیدم برخواستم در خانه جواب
نشستم جبرئیل را دیدم و عرض کرد یا رسول الله براق را آورده
فاذا هو ... [illegible] ... یا رسول الله اینکه براق بر در است
منتظر است ... [illegible] ... نظر کردم چون مهتاب ... [illegible]
فرمان رسید ای جبرئیل از آب کوثر برای ... [illegible]
... [illegible] ... بودم که رضوان بهشت ... [illegible] ... از یاقوت سرخ بود
آب حوض کوثر مقابل گذارند ... نظر کردم جامه ... پوشیدم
برخواستم از میان حجره بیرون آمدم بر در خانه رسیدم ... [illegible]
اسرافیل میکائیل با هفتاد هزار ملک ... [illegible] ... دیگر ...

با کمال ...

... [illegible] ... جلوه ... [illegible]
... [illegible] ... آورد ... [illegible] ... که ... [illegible]
... [illegible] ... مژده ... [illegible]
... [illegible] ... براق ... ملک ...
ملک ... آسمان ... کیوان ... [illegible] ... قمر
... [illegible] ... بهرام ... [illegible]
... [illegible] ... فرشته ... [illegible]
... [illegible] ... نقل نظر ... قدم ... [illegible]

ابن بابویه ... [illegible] ... روایت می کند
از ابن عباس روایت ... [illegible] ... براق ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... دو ... [illegible]
... [illegible] ... از یاقوت سرخ ... [illegible]
از طلای ... [illegible] ... و ... [illegible]
... یاقوت سرخ ... [illegible] ... جواهر ...

صف رنگ و در پیشانی او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
علیاً ولی الله یعنی او را دیدند که بهتر از آن نشود براق گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] او زیر [illegible] که [illegible]
[illegible] سبحان الذی اسری بعبده [illegible] محمد [illegible]
کفت
براق [illegible] دارم [illegible]

پس فرمود که سوار شدم و چونکه خواستم سوار شوم اسرافیل رکاب
راست مرا گرفت میکائیل رکاب چپ مرا گرفت جبرئیل
زیر بغل مرا گرفت سوار بر براق شدم جبرئیل اسرافیل مهار
براق را گرفتند جبرئیل امر کرد به براق حرکت کن براق
حرکت نمود مرا از ملک در بیابانی بسیار و عجب سیر نمودند
در اثنای راه طرف راست صدای بلند شد یا محمد من جواب
ندادم التفات نکردم و از طرف چپ صدای بلند شد یا محمد
من التفات نکردم یکمرتبه زنی آمد بغایت حسن داشت و پای
خضاب کرده صورت دست و پشت خود را باز کرده
دیدم با انواع زینتها آراسته گفت یا محمد با من حرف

بزن

بزن من با تو حرف بزنم التفات نکردم جبرئیل امر کرد براق را
فرود آمد براق فرود آمد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله پیاده
شو شدم عرض کرد اینجا طیبه مدینه است که هجرت
خواهی شد و گفت نماز بخوان خواندم عرض کرد سوار شو شدم
یکمرتبه گفت براق فرود آی فرود آمد عرض کرد یا رسول الله
پیاده شو شدم عرض کرد اینجا طور سینا است که موسی
با خدا حرف زد و گفت نماز بخوان خواندم عرض کرد یا رسول الله
سوار شو شدم براق حرکت کرد یکمرتبه جبرئیل گفت براق فرود
آی پیاده شدم عرض کرد یا رسول الله اینجا بیت اللحم است
عیسی متولد شده و گفت نماز بخوان خواندم سوار شدم براق حرکت
کرد یکمرتبه جبرئیل گفت فرود آی پیاده شدم عرض کرد
یا رسول الله اینجا بیت المقدس است مهار براق را آورد به
حلقه در بسته عرض کرد یا رسول الله تمام پیغمبران مهار چهارپای
خود را به این حلقه بسته اند بعد فرمود وارد شدم

در بیت المقدس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله باید نماز بگذاری
جبرئیل اذان و اقامه گفت جبرئیل طرف راست پیغمبر ایستاد و تمام
پیغمبران بر من اقتدا کردند بعد از نماز خارج بیت المقدس
شده ظرف آوردند یکی آب یکی شیر یکی شراب گفت
صدای بلند شد اگر آب بگیرد امت غرق می‌شوند
اگر شراب بگیرد امتش گمراه می‌شوند اگر شیر بگیرد امتش
هدایت کرده می‌شوند شیر را گرفتم جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
امتت هدایت کرده می‌شوند [illegible] جبرئیل گرد یا رسول الله
دو سه جا راه آن صدا اشنیدی فهمیدی که بود عرض کرد طرف
راست دعوت یهود بود اگر جواب می‌دادی امتت همه
یهودی می‌شدند طرف چپ دعوت نصارا بود اگر جواب
می‌دادی همه امت نصارا می‌شدند بعد معراج بعد از بیت المقدس
بیرون آمدیم رسیدیم باسمان اول [illegible] آسمان اول از جنس
اسماعیل بود ملکی است که هفتاد هزار ملک در تحت او است
و هر ملکی در تحت او است هفتاد هزار ملک مشغول [illegible] تا همه
[illegible] آسمانها [illegible]
[illegible]

اسماعیل عرض کرد جبرئیل این مرد کیست جبرئیل گفت
این پیغمبر آخر زمان است گفت جبرئیل مبعوث شده است گفت
[illegible] آسمان اول را گشود تمام ملائکه را امر کرد با حور عین
استقبال کردند همه در درود و تحیت و صلوات بر محمد می‌
فرستادند [illegible] استغفار کردند [illegible] استغفار کردم
الوقت [illegible] آسمان اول سیر کردن و عجایبات خدا را
تماشا کردن ملکی دیدم خیلی بزرگ هیچ ملک با این بزرگی
ندیده بودم اما غضب از روی او پیدا بود [illegible]
جبرئیل این کیست [illegible] جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
[illegible]
[illegible]
[illegible] غضب [illegible]
[illegible]
[illegible] دیدم جبرئیل در تمام آسمانها [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] جهنم [illegible]

جبرئیل اذن گرفت از خدا خطاب آمد بر حبیب من بنماید
تعل او دید جبرئیل گفت به خزانه دار جهنم مالک خدا جهنم را
اذن خدا است ان پیغمبر را ببین پیغمبر آمد پرده کوچک از جهان
هزار پرده برداشت دیدم شعله کشنده اهوال مرا اما جاری شد از
گفت به بند در جهنم را بسته و حال انکه بگیرد جهنم نبود
دلها بعت ابواب زبانه گرفت و پرده انداخت لا اله
الا الله که هر دو هر ترس ندارم پس از انجا گذشتم گریه میکرد
کنده کرد دیدم پیر [illegible] دیدم سوال کردم از جبرئیل این کیست
عرض کرد این پدر تو آدم است دیدم فرزندانش و روحش را
[illegible] میکنند روحی است بگو روحش است خوش بو
[illegible] آدم گفت این از ذرات من پیغمبر
[illegible] آدم سلام کردم او هم بر من سلام کرد
[illegible] استغفار کردم او هم بر من استغفار کرد [illegible] اخری
[illegible] پیغمبر مبعوث شده [illegible]
[illegible] گذشتم رسیدم ملکی که نشسته بود جمیع دنیا [illegible] روی
رو بود [illegible] در دست او بود که [illegible]
انچه خدا خلق کرده از اول تا روز قیامت [illegible]

[illegible]

در جای ان لوح [illegible] حب [illegible] نگاه میکرد
[illegible] در ان لوح بود گفتم جبرئیل این کیست عرض کرد
این ملک الموت است که [illegible] مشغول قبض ارواح است
[illegible] او [illegible]
بر او سلام کردم او هم بر من سلام کرد ملک الموت سوال کرد [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت این پیغمبر آخر زمان است ملک الموت
عرض کرد یا رسول الله بشارت باد ترا خدا همه خوبیها را
در امت تو قرار داده [illegible]
[illegible] که الله [illegible] داده [illegible] امت
فرمود این فضل و کرم خدا است درباره من جبرئیل عرض کرد
یا رسول الله این ملک [illegible] ملائکه [illegible]
فرمودی [illegible] در [illegible]
[illegible] عرض کرد خدا [illegible] همه دنیا
[illegible] که در دست [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] تمام عالم [illegible]
با امت [illegible] عرض کرد یا رسول الله

عرض کرد یا رسول الله طعام همه سعادتش تو را [illegible] بعد از آن
عرض نشست خانه شبانه روز [illegible] هیچ چیز نخوردم سیر نشدم
گرسنه بودند از اهل [illegible] گرسنه [illegible] سیر نشدند
[illegible] خوردم اهل [illegible] [illegible] ما جمعه همه از اهل [illegible] مانند

بعد فرمود از انجا گذشتم رسیدم به طایفه که نزد ایشان بود خانه
گوشت پاکیزه و خانهای گوشت گندیده و دیدم [illegible] خوب را
میگذارند گوشت بد میخورند پیغمبر فرمود [illegible] کرده گشتند
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اینها در دنیا حلال میگذاشتند حرام میخوردند
همه دیگر حرام بودند [illegible] تا روز قیامت بعد گذر رسیدم

رسیدم به طایفه دیگر دیدم [illegible] ایشان [illegible] کنند ملائکه از
گوشت پهلوی ایشان مقراض میکنند در دهان ایشان میکنند
بعد سوال کرده گشتند جبرئیل عرض کرد اینها عیب جوئی میکردند
[illegible] بعد [illegible] فرمود گذشتم رسیدم به طایفه دیگر دیدم ملائکه
آتش در دهان ایشان میگذارند [illegible] [illegible] میاید سوال
کردم جبرئیل عرض کرد در دنیا مال یتیم و مال [illegible] از راه
ظلم میخوردند و سیصلون سعیرا [illegible] آیه قرآن است

از انجا گذشتم

از انجا گذشتم دیدم ملائکه با سنگ سرهای ایشان میکوبند سوال کردم
پیغمبر [illegible] جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اینها نماز صبح نخواندند و خوابیدند
تا آفتاب زد رسیدم گروه دیگر دیدم شکمهای ایشان همه
قدر بود که [illegible] نمیتوانند برخیزند جبرئیل عرض کرد اینها
ربا میخوردند [illegible] قرآن [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] دیدم زنها را
به پستان آویزان کرده اند [illegible] عرض [illegible]
زنا [illegible] ولد [illegible] شوهر خود دادند

پیغمبر فرمود از انجا گذشتم رسیدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] دیگر
[illegible] خاک میکنند
[illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] میکنند [illegible]

بعد از نور در دیدم بر در آسمان اول نوشته لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله آن وقت فقری دیدم یک [illegible]
[illegible] گفتند از حیوان [illegible] سیر کردم در آسمان
اول آن وقت مرا بردند به آسمان دوم سیر کل آسمان دوم در آسمان
[illegible] با تمام ملائکه استقبال کردند و درود و رحمت و صلوات [illegible]
سیر کل [illegible] سلام کردم همه مرا سلام کردند آن وقت تماشا کردم سیر کردن
دیدم دو نفر [illegible] دیگر [illegible] سوال کردم گفت عرض کرد
[illegible] تمام یحیی و عیسی سلام کردم ایشان هم سلام کردند [illegible]
[illegible] استغفار کردم ایشان [illegible] استغفار کردند بعد از آن گفتند
ای برادر [illegible] وای [illegible] شده بعد از آن فقری دیدم
[illegible] نقره [illegible] گفتند مال حیوان [illegible]
[illegible] دیدم بر در آسمان دوم نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
علیاً ولی الله سیر تمام شد جبرئیل مرا برد به آسمان سیم
سیر کل آسمان سیم در آسمان باز کرد تمام ملائکه آسمان سیم
مرا استقبال کردند صلوات [illegible] شد در آسمان
[illegible] دیدم [illegible] در دست بر
تمام ستاره

بر تمام [illegible] آسمان [illegible] و [illegible] بر ماه [illegible]
[illegible] کردم گفت جبرئیل عرض کرد [illegible] یوسف [illegible] سلام
کردم ایشان هم سلام کردند استغفار کردم ایشان هم استغفار کردند
[illegible] بعد از نور در آسمان اول [illegible] خدا [illegible]
آسمان دوم [illegible] را تعلیم [illegible] کرد در آسمان ششم [illegible]
کردم [illegible] تمام شد [illegible] از نور [illegible]
محل جهان [illegible] نور [illegible] روی [illegible] که تمام [illegible]
عالم از او [illegible] هم نور [illegible] که تمام [illegible] عالم
از او [illegible] نور [illegible] تمام [illegible] از او
[illegible] نور سبز [illegible] که تمام [illegible] از او است و [illegible] ملائکه
آن نور [illegible] تمام ملائکه [illegible] گفتند [illegible]
به نور عرش [illegible] ملائکه [illegible] سبوح قدوس
[illegible] الملائکه و الروح جبرئیل مرا در [illegible] محل نور
[illegible] مرا برد آسمان چهارم سیر کل آسمان چهارم در
آسمان باز کرد با تمام ملائکه استقبال کردند درود و رحمت
و صلوات [illegible] همه ایشان [illegible] به نور محل

همه فرو گیرند که شنیدم نبی نور شباهت عظمت و جلالت عرش
بعد از آن بیشتر گرد ام مرد برا دیدم سوال کرد این گشت عرض کرد
یا رسول الله آنهم ادریس بهشت سلام بر رسیم کرد تهم سلامی برا د
کردم او استغفار بر فرزند کرد من هم برا و سلام کردم بعد از آن ملکی
بدیدم بر کرسی نشسته هفتاد هزار ملک بفرمان آن ملک
بودند چنانچه همین ملک بزرگ بود جبرئیل صیحه زد در خبر بسم که سلام
برای اکه تعلل کردی باید همه قسم بر پا ایستید تا در دنیا
بعد از آن قصری دیدم که با چه در سفید سوال حال گشت عرض
کرد حال حیران بیت ایشان است دیدم بر در آسمان چهارم
نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از آن مرا
نشاندند بر محمل جمل نور برادر فرو زنده سرد آسمان پنجم
بر کل آسمان پنجم با تمام ملائکه استقبال کردند صلواه بر من ختم
کردند سیر کردم مرد برا دیدم چشمی در دست بود امت
دور او را گرفته بودند سوال کردم گشت جبرئیل گفت این هارون
بر عمران که امت خرت او را کاه دشتند بر من سلام کرد هم سلام کردم
استغفار کرد هم استغفار کردم بعد از آن قصری از زمرد سبز سوال
کردم از گیرا

پنجم

کردم از گرد گفت حال حیران بی ما جی ایشان است دیدم بر در
آسمان نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از آن
مرا نشاندند در محمل چهار نور دیگر اضافه کرد مرا برد آسمان
ششم بر کل آسمان ششم با ملائکه استقبال کردند و [illegible] صلواه
بر من ختم کردند قصری دیدم از زبرجد سوال کردم حال
گفت حال حیران بی [illegible] است بعد از آن تحفه [illegible] دیدم
بلند قامت مرا از [illegible] او [illegible] سوال کردم گفت
عرض کرد [illegible] است موسی گفت [illegible] نما [illegible]
[illegible] کشت کفاه [illegible] و جود مبارک [illegible]
سلام کردند هم سلام کردم بعد از آن [illegible] تمام شد جبرئیل
مرا نشاندند در محمل چهار نور [illegible] کردند [illegible] آسمان
هفتم ملک بر کل آسمان هفتم با تمام ملائکه استقبال کردند
[illegible] صلواه بر من [illegible] خانه دیدم [illegible]
سوال کردم [illegible] عرض کرد [illegible] المعمور [illegible] های
[illegible] های [illegible] است

ششم

هفتم

از جمله عجایب که در آسمان هفتم دیدم این است ملکی
دیدم بصورت خروس پاهایش زیر هفت طبقه زمین
سرش زیر عرش و بال دارد هر وقت بال باز کند
یکی مشرق و مغرب را و دیگری [illegible] خروس این است
منزه است پروردگار عظیم الشأن که کسی او را نشناسد در وقت
سحر صدا برآورد اذکروا الله یا غافلین و تکبیر صدای او بلند
گردد صدای تمام خروسهای زمین صدا میزنند خروس
عرش میگوید [illegible] منزه است بعد از آن جبرئیل حرکت
داد برای آسمان هشتم ملک موکل آسمان هشتم با تمام ملائکه
استقبال کردند در درختی [illegible] مشغول تسبیح اند در آنجا عیسی را
دیدم سلام کرد هم سلام کردم عرض کرد یا رسول الله عیسی را چطور
گذر دادی گفتم هیچ سلام گذاردم در زمین او را وحی خود قرار
دادم عرض کرد [illegible] قرار دادی تمام ملائکه صف طبقه کجا است
همه احوال [illegible] را پرسیدم [illegible] و بسته از نور نه ظلمت سیر میکنم
از ظلمت عبور کردم تا رسیدم سدرة المنتهی که مکان جبرئیل است
جمیع امر و نهی و اعمال تمام مخلوقات به آنجا منتهی میشود

آسمان هشتم

السدره

و در سدره دیدم درختی که [illegible] سال ملائکه راه بود در
آنجا محراب دیدم [illegible] سال ملائکه [illegible] کرسی بود از [illegible]
جبرئیل دست مرا گرفت روی کرسی نشانید بعد از آن
عرض کرد یا رسول الله دو رکعت نماز بجا آور که بواسطه قدوم
شما منزل ما شرافت پیدا کند پس در آن محراب ایستادم
جبرئیل با تمام ملائکه سدره بمن اقتدا کردند بعد از آن
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خدا [illegible] تو را [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] بعد از آن که [illegible] تمام کردم در سدره جبرئیل
عرض کرد [illegible] حرکت کنید بروید به مقامات [illegible]
[illegible] جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
اگر یک قدم [illegible] بسوزد [illegible] دست
جبرئیل را گرفت [illegible] دیدم [illegible] روح از
بدن جبرئیل بیرون [illegible] جبرئیل عرض
کرد [illegible] رب العزه سپردم بعد از آن از حجاب نور
به حجاب ظلمت [illegible] حجاب رفتم حجابهای نور و ظلمت
[illegible]

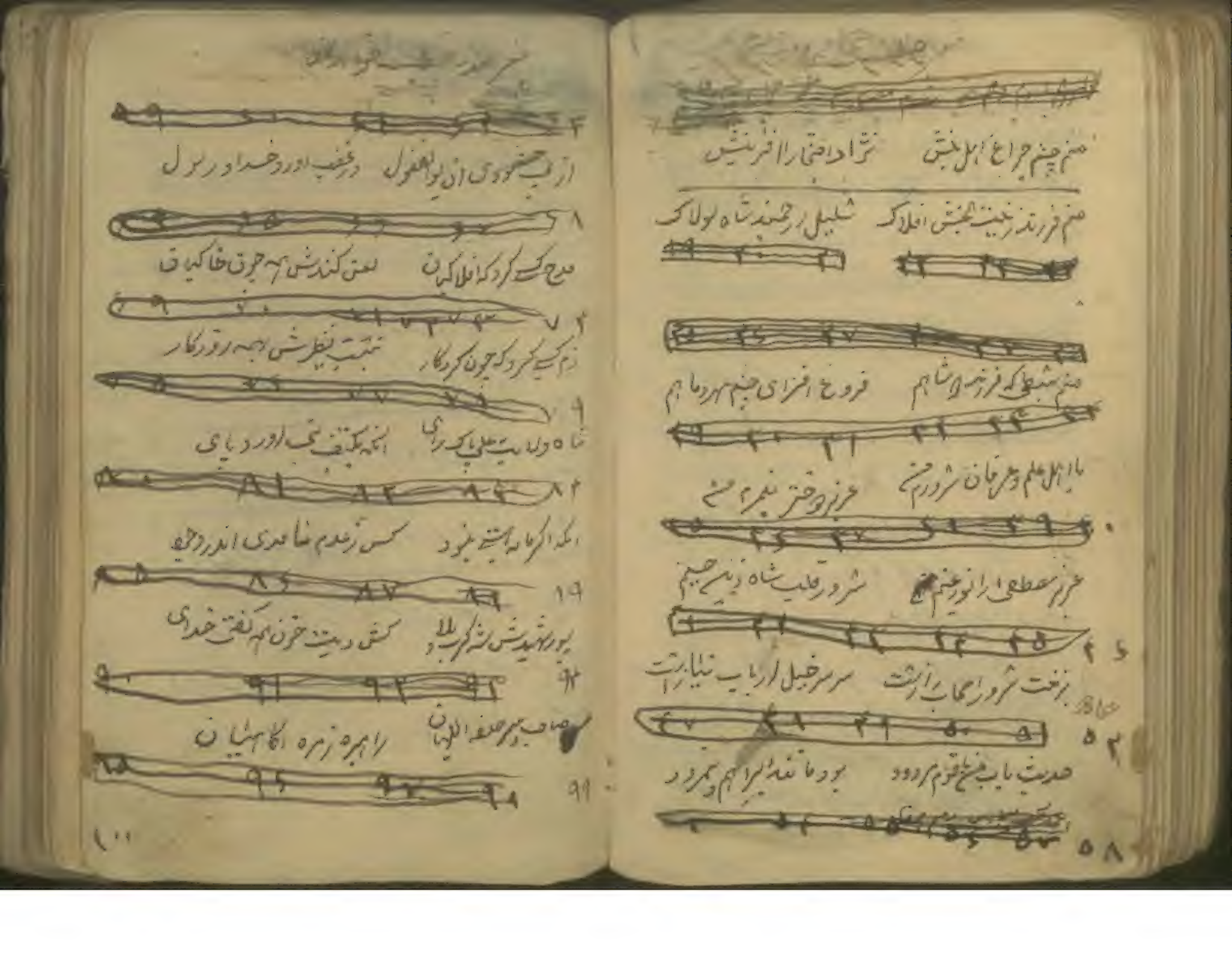

منم چشم چراغ اهل بخش　　نژاد حقی را آفرینش

منم فرزند زینت بخش افلاک　　شلیل ارجمند شاه لولاک

منم شبلی که فرزند شاهم　　فروغ افزای چشم مهر و ماهم

با اهل علم و عرفان سرورم من　　عزیز و محترم پیغمبر من

عزیز مصطفی را نور چشم　　سرور قلب شاه دین حسینم

زنعت سرور اصحاب رادشت　　سر سر خیل ارباب تیا برت

حدیث باب من ختم بر دود　　بود ما تقدم لیرا هم و بمرد د

از پی حضور وی آن بو الفضول　　در غضب آورد خدا و رسول

مدح کسی کرد که افلاکیان　　لعن کنندش همه چون خاکیان

ذم کسی کرد که چون کردگار　　تهنیت بنظرش همه روزگار

شاه ولایت علی پاک رای　　آنکه بکتف نبی آورد پای

آنکه اگر خانه بشسته بود　　کس ز عدم ناعدی اندر وجود

پور شهیدش شه کرب و بلا　　کشتی دین حق نه لطف خدای

صاحب دیر حلقه الهیان　　راهبر زمره آگاهیان

نور رساننده خورشید و ماه   شافع عصیان شفیع [illegible]

گفت برو نیز خطیب پلید   آن سخنانی که نشاید شنید

از ان کفای نمودن در مجلس [illegible] اهل [illegible]

نام او گفت [illegible] در اذان   [illegible]

چه تو آنک گفت [illegible]   چه تو بیابانی [illegible]

کذب تو بر خلق [illegible]   [illegible]

سخت کرد در رشته دین [illegible]   هم تو ای کافر بتحقیق [illegible]

کشته از کین عترت پاک [illegible]   [illegible] چرا

بی گناه و جرم آوردی [illegible]   اهل بیت او نمودی [illegible]

[illegible]

ای که تشنه [illegible]   لب تشنه در دشت کربلا

ای که دیدم ز اعدای [illegible]   [illegible] برادر [illegible]

ای که [illegible]   [illegible]

ای که [illegible] تا شام   [illegible] غلام

ای که دیدم [illegible]   [illegible]

ای که دیدم [illegible]   شده عترت پاک احمد [illegible]

ای که از ظلم قوم [illegible]   [illegible] چشم [illegible]

[illegible] کرم و رهایی [illegible] خود [illegible] از فلان دارم
زمانی که خاک [illegible] اما [illegible] گذشته بجا کند

السلام علیک ایها السبط الزکی الطاهر والولی الناصح
العبد الصالح اشهد انک قلت حقا ونطقت
صدقا ودعوت الی مولای ومولاک علانیة
وسرا فاز متبعک ونجا مصدقک وخاب وخسر
المکذب بک والمتخلف عنک اشهد لی بهذه
الشهادة عندک ونصیبی بک یا وجیها عند الله
کن شفیعی وشفیع والدی عند الله فی الدنیا والآخرة
یا وجیها عند الله بحق جدک خاتم النبیین وبحق علی
سید الوصیین والائمة المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین

[illegible]

در ایام [illegible] که ترک سعادت [illegible] فارس طالع
جمع علاقمندان زیارت عتبات و زیر محبوب [illegible] دانشمند سعادت
که دعوی گران [illegible] باعث سرافکندی ایرانیان است
از زیارت خصوصا آنها [illegible] شده [illegible] رسیده [illegible] سید محمد
المرحوم [illegible] که [illegible]
[illegible] فرصت استفاده نموده از جمع [illegible]
راه [illegible] مقدم [illegible] عامر [illegible] مقدم

رمز ... در انقلاب ...

زخرسند مصطفی ... [illegible] ... ملک الاسلام

كلمه ... ناعم و ... نطاة ...

سلالم ... ناعم ... نطاة ...

سلالم ... در سال ... هجرت ... انقلاب ...

لا أضحك الله سن الدهر إن ضحكت
وآل أحمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم
كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

وفدت على الكريم بغير زاد
من الحسنات والقلب السليم
وحمل الزاد أقبح كل شيء
إذا كان الوفود على الكريم

رجز مرحب ...

قد علمت خيبر أني مرحب
شاكي السلاح بطل مجرب
إن غلب الدهر فإني غلب
والقرن عندي بالدما مخضب

...

أنا الذي سمتني أمي حيدره
ضرغام آجام وليث قسوره
عبل الذراعين غليظ القصره
كليث غابات كريه المنظره

حكم ...

أنا الليث الهزبر الأشوس والأسد ... الأحمس
إذا الحروب أقبلت واختلفت ... الأنفس
ما هاب من وقع الرماح الأشرس

برای ... معارف رفته می‌شود ... حرکت می‌شود

... در معارف دادن و صنایع شعر

برای شاه می‌شود — پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

برای ملکه می‌شود — پیشگاه علیاحضرت

ولیعهد می‌شود — پیشگاه والاحضرت همایون ...

[illegible] — [illegible]

من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة

کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله

ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

با قلبی پر از نشاط و شادمانی در آستانه عید سعید و سال جدید تبریکات صمیمانه خود را بحضور محترم تقدیم و [illegible] از خداوند توانا با [illegible] که خانواده محترم در سایه حقیقت با سعادت و کامیابی ایام [illegible] با [illegible]

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة وبعد المعصية
وصدق النية وعرفان الحرمة واكرمنا با
الهدى والاستقامة وسدد السنتنا
بالصواب والحكمة واملأ قلوبنا بالعلم
والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة
واكفف ايدينا عن الظلم والسرقة واغضض
ابصارنا عن الفجور والخيانة واسدد
اسماعنا عن اللغو والغيبة وتفضل على
علمائنا بالزهد والنصيحة وعلى المتعلمين با
الجهد والرغبة وعلى المستمعين بالاتباع
والموعظة وعلى مرضى المسلمين والمسلمات
بالشفاء والراحة وعلى موتاهم بالرأفة والرحمة
وعلى مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى الشباب
بالانابة والتوبة وعلى النساء بالحياء والعفة

بالانابة

وعلى الاغنياء بالتواضع والسعة وعلى الفقراء
بالصبر والقناعة وعلى الغزاة بالنصر و
الغلبة وعلى الرعية بالانصاف وحسن
السيرة وبارك للحجاج والزوار بالزاد والنفقة
واقض ما اوجبت عليهم من الحج
والعمرة بفضلك وجودك وكرمك
ورحمتك الخ

استغفر الله ربي واتوب اليه استغفر الله
الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم
ذو الجلال والاكرام اتوب الى الله من جميع
الذنوب والاثام صغائرها وكبائرها
وظواهرها وبواطنها واتوب اليه توبة
قريبة الى الله استغفر الله العظيم واتوب اليه
استشهد الله وجميع ملائكته وانبيائه ورسله
وحملة عرشه والائمة المعصومين وجميع خلقه
اني نادم على ما سلف مني من الذنوب
والمعاصي ومعترف بها واني عازم على
ان لا اعود اليها وقد عاهدت
الله تعالى على ذلك الف عهد في
عنقي بلطائفه يوم القيامه

نگریست رفرف حاضر شد یا رسول الله پا بر فرق من
بگذار رکذار دم چنین بمن بر از حجاب طی کردی حجاب
قدرت حجاب عظمت الهی رسیدم بجائیکه هیچ کس از فرشتگان
نبود غیر از خدا این جا است قاب قوسین او ادنی
نزدیک بخطاب خدا شدم باندازه دو کمان بود

ابو حمزه ثمالی عرض کرد خدمت امام زین العابدین
آیا خدا وصف کرده می شود بمکان خدا را مکانی نیست
های مخصوص برای او نیست حضرت فرمود خدا بلند
مرتبه تر و پاکیزه تر است که مکانی داشته باشد
او را ابو حمزه عرض کرد پس چرا پیغمبر را به آسمانها بردند
برای چه بردند حضرت فرمود که پیغمبر را بردند به آسمانها
برای آنکه ملکوت آسمانها و آنچه در آسمانها هست از
عجائب و صنع خلقت آنها را و قدرت خدا را
ملاحظه کند و به چشم ببیند ابو حمزه عرض کرد
فرمایشات کردگار سبحانه ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی چه معنی فرمود که معنا دارد

مجلسی امام هشتم

صفاتش و نیست نبود تعجب رسول خدا به حجاب های
نور برد و کنار زنش و دیدم تمام ملکوت آسمانها را
آن از اول که نخستینه شد کرسی در پای آسمانها بار رسید
حجابات بر داشته شد پیغمبر دید تمام ملکوت در زمینها را
بکار آید هم قدرت نزدیک شد باندازه دو کمان

مرحوم مجلسی روایت می کند از یونس که از حضرت
موسی بن جعفر سوال کردم چه سبب خدا پیغمبر را به آسمانها
هفتم را طی کرد بعد از آن بسدره برد بعد از آن حجا
بات طی کرد از نور و ظلمت و دریاهای نور و ظلمت
با او تکلم و خطاب کرد و حال آنکه خدا را
مکانی نیست حضرت فرمود بدرستیکه خدا را مکانی
نیست نیست بآن همه مکانها که رفت از برای آنست
را او زمانی جاری نمی شود عرض کرد چرا پیغمبر
او را به آسمان برده حضرت فرمود چرا که
نیمی بود که پیغمبر به آسمان ها برد خدا خواست که نرف

کردانید آنحضرت را به ملکوت و سماوات آسمانها را
و گرداگرد [illegible] تا آنحضرت [illegible] کند جمال و جلال
المتعال [illegible] رخصت و جلال و حرمت بحرمت
به تمامه عجایب خلقت خود را [illegible] که [illegible]
[illegible] را [illegible] کنند تا ایمان ایشان زیاد شود
و معرفت و رحمت خدای خود [illegible] کنند [illegible]
که [illegible] خدا را [illegible] که [illegible] کنند
[illegible] را [illegible] و بهشت [illegible]
[illegible] دادر [illegible] چه کردم
بعد [illegible] قاب قوسین [illegible] دیدم
[illegible] دست [illegible] چاپ
[illegible] بود [illegible]
[illegible] کردی [illegible]
عرض کردم [illegible] صورت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

هزار کلمه [illegible]

هزار کلمه [illegible] هزار کلمه [illegible] هزار [illegible]
[illegible] آسمانها [illegible] عرش [illegible] مکشوف
خطاب رسید [illegible] خدای [illegible] و
[illegible] عرض کردم [illegible]
خطاب رسید [illegible] درجات [illegible] عرض کردم
[illegible] درجات [illegible] خطاب رسید [illegible]
[illegible] خطاب رسید [illegible]
[illegible] فرا [illegible]
[illegible] کردم [illegible]
[illegible] الله [illegible] کرد الله [illegible]
[illegible] سوال کردند [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] نور ظلمت [illegible] کردم [illegible]
[illegible] سدرة المنتهی جبرئیل [illegible] ملائکه [illegible]

جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خدا نور ترا کرامت و زینت
بر تمام پیغمبران و تمام ملائکه و تمام ممکنات موجودات
و همراه جبرئیل آمدیم تا رسیدیم در بیت المعمور
دیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت جبرئیل تمام ملائکه
و تمام پیغمبران بر ما اقتدا کردند بعد از آن از بیت المعمور
بیرون آمدیم در بهشت دیدم که کوثر یک نهر جنت
از کوثر آب نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم بعد از آن
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله معلوم تو را باشد که در بهشت
شیر و تخت [illegible] دار شدم در بهشت حلقه در بهشت
ذکر [illegible] نور سوال کردم جبرئیل عرض کرد [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] دیدم بر در بهشت نوشته بود
طلب العیش فی الدنیا اربعة خصال اول مجالست
اهل الخیر ۲ و القناعه ۳ [illegible] ۴ [illegible]
و از در بهشت شدم دیدم دیوارهای او یک خشت طلا یک نقره
دروازه او [illegible] کنگره‌ها یاقوت سرخ [illegible]
عنبر و زعفران چهار نهر [illegible]

مروارید [illegible] [illegible] علی در لوح بود
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سوال کردم گفت درخت طوبا است
الزام [illegible] ملاقات کردم [illegible] سلام کرد [illegible] سلام کردم احوال
[illegible] رسید [illegible] قرار دادم [illegible]
در [illegible] چهار [illegible] [illegible] کردم [illegible]
گفت [illegible] [illegible] صورت [illegible]

بدانکه هریک انبیاء معراجی دارد که در آنحال
عروج کرده اند معراج آدم همان وقت بود که گریه کرد
معراج نوح همان وقت بود که مبتلا شد بصدمه
قوم خود معراج ایوب همان وقت مبتلا بکرمها شد
معراج یوسف همان چاه بود است معراج یونس
همان وقت بود که شکم ماهی گرفتار شد معراج
یعقوب همان وقت مبتلا بفراق یوسف شده
معراج موسی همان وقت بود که گرفتار بدست فرعون شده
معراج ابراهیم آتش معراج عیسی هنگام دار بود
معراج پیغمبر خاتم بدست کفار قریش مبتلا شد
معراج امیر پریشانی بود معراج درویش نماز است
و این معراج پیغمبر خاتم دخلی ندارد بمعراج دیگران
زیرا معراج جسمانی مخصوص به پیغمبر خاتم است با این بدن
و جسم عنصری با رفعت بمقام قرب و وصال او ادنی
که غایت مقامات است و بالاترین درجات که
ما فوق آن در عالم امکان متصور نیست که فوق مرتبه
وجود واجب

مقدم عید سعید نوروز را برای عرض تبریک عیش
زید سعادت و شادکامی آن وجود گرامی دعا برا و
عز را از پیشگاه یزدان پاک بسیار شده است

پس از تقدیم بندگی در این موقع سال فرخنده عالی حضور
و نوروز فیروز و عید سعید سلطانی با قلبی مملو از ارادت تهنیت
و تبریکات صمیمانه خود را حضور مقدس تقدیم امید است
همه ساله بدرک چنین اعیاد و ایام با نهایت مسرت کام
روائی فرمایید را از خداوند جلیل عزت و جلالت
آن وجود مقدس خواستار است

سال و فال و حال و اصل و نسل
بادت اندر هر دو گیتی برقرار بر دوام
سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

پس از تقدیم مراسم بندگی تبریکات صمیمانه
خود را در این عید سعید نوروز به پیشگاه عالی
تقدیم سلامتی و سعادت حضرتعالی را خواستارم و

تو ماه منی ... روز ... به عرب حرام

لی خمسة اطفی بهم حر الوباء الحاطمه
المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه

لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمه
المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه

اگه دلم در طلبش بر شکاف   در پس پرده نهان شود قاف
افتاده ز ظلمت زبان طالبیده   و چون نشد روی خاک نرشته
خلیلی و بیم سعد حالی قافی   ز هیچ دیدهای قربات
الوف و بدیتی مثل خانه زنبور   معمور دیده از الوف حالی بجور
بو نشسته در ایکام بهشت بلاگرفتار   دگرهای محرم ها از ره جفا
بیچ نه نوع آل زنا   احمدی از زور قرف سماعت بیاده
ابوتراب شر زتراب نهاده   تو جز دیده در دریای حرف
نخفته او نهد ویاه جاه نشکسته مرتضی برکشه
حرف زرر جمهای نذف ز و جستن می کند

هیچ بالیه لطافت ریاش جوانه و نعوت   کر لطف
امادانت زرهم سلمانی   زحال شه کسی او کنار سر
جانم کجا بتت نوز عزکو کجا بت یارانم   که تا برون
برم ز هلاک خصم مغرورش   کنم معالجه زخمهای ناسورش

خدا کند که نباشد ز اهل ملت ما   دگر نه خاک
در عالم به فرق غرت ما ز جفلی کدیم الهی
کسیکه کشته حسین ما ره باره بکرداد   به کافرست
که صحر بهند بجز او   به حلیش کفت که شربت ز
روی صبح ما و   خجالت ز روح معید کلیبا باد
حرام زاده منی بر کشته ایم مجرا   بدارش کشی
همه بهود عیسی را

زبان که جا کرد و ذکر کجا کنند   ایا بشود که گوشه چشم ما کنند

عنوان [illegible]

در [illegible] پیم حدم [illegible] پیم [illegible] شبیر

اسم هودم شبیر [illegible] حدم [illegible]

در [illegible] سوم [illegible] پیم [illegible]

[illegible] شهید کربلا [illegible] حسین [illegible]

یارب بجلال [illegible] | یارب برخ جاه [illegible]

[illegible] کشف [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] قاتل [illegible] | چون حلقی [illegible]

یارب [illegible] | [illegible] افتاده [illegible]

[illegible]

[illegible] صحرا [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | یا به صدیق [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | ای احمد [illegible]

کشته [illegible] | [illegible]

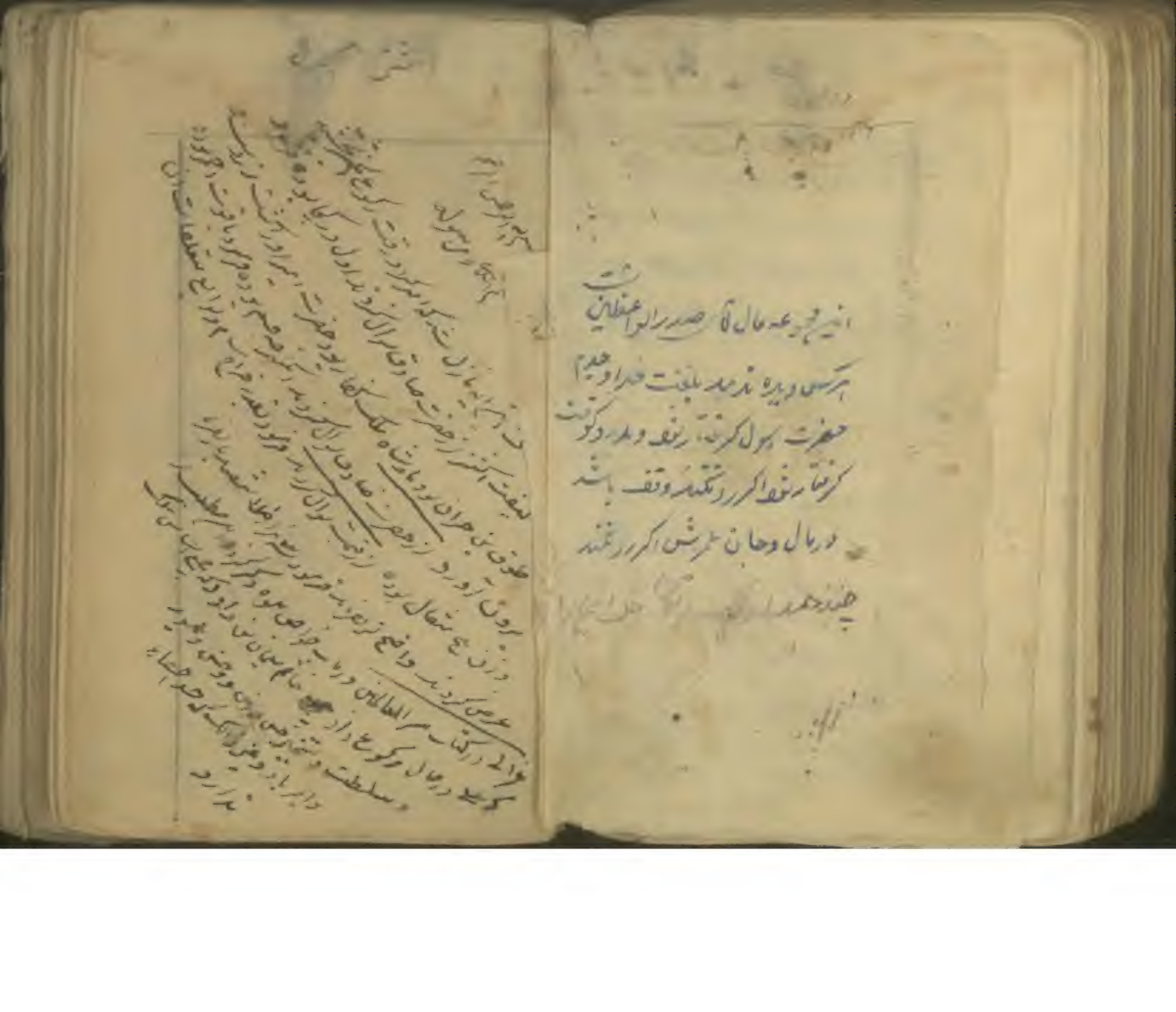

به سبب این اکثر [illegible] بود که حضرت [illegible]

در امامت و ولایت مطلقه [illegible]

این مطلب این است که نزدیک زمان بعثت پیغمبر [illegible] دو نفر بودند

از اهل مغرب زمین که از علوم سماویه و کتب انبیاء سالفه

و علوم غریبه با اطلاع بودند و عمل [illegible] اهل ریاضت

بودند [illegible] و از طالبان مراتب عالیه نیز

بودند اسم یکی بلوقیا و اسم دیگری عفان

این دو نفر سفر طولانی کردند تا رسیدند به یک باغ و بستان

مثل باغهای بهشت بود و جسد حضرت سلیمان بن داود بود

بر سر تختی بود و جسد [illegible] آن بود اما طلسم بود عفان [illegible] قدری

عزایم خواند طلسم را بشکست و روانه شد [illegible] مقام

که انگشتر از دست سلیمان بیرون کند از [illegible]

که [illegible] اسم اعظم الهی بود و [illegible] بود

[illegible] بلوقیا [illegible] عفان

[illegible] افسون [illegible]

[illegible] عفان [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

عفان [illegible]

وقطع مراحل [illegible]

قضیه را برای [illegible] کرد [illegible] را [illegible]

کرد بعد از ان را و [illegible] خود را [illegible]

اگر بخواهی نزد کسی بروی این مهر را در آب بشو
بصورت بزن و مهر او بتو [illegible] گردد

اگر کسی حاجت داشته باشد این طلسم را بنویسد
در کف دست بگیرد دست راست حاجت روا گردد ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة من نصیب یعنی ان رتبه بالغ است
هر که حاصل اخرت را خواهد زیاده کنیم مر او را از زراعتش را و کسیکه بخواهد زراعت دنیا را ما باو بدهیم و دیگر در اخرت هیچ نصیبی از برای او نیست

مقصود از اینها به مال و ... دنیا ایشان را فریب داده که حقوقات واجب را از مال خود ندهند روز و شب برای آن کوشش میکنند به سر احتیاط اکثر وارد و نه ... خدا نه ترسی از قهر خدا را نه

و به حساب

[illegible] خوبی بکوشند
[illegible] ... دل از دنیا بر دارند تا خدا
تا را دوست بدارد و دل از آنچه در دست مردم است
بر دارند بسبب طمع نکنید تا مردم شما را دوست بدارند

هر فرد بود از زر داشته باشند زمین ... باید از راه
... که پادشاه است از برای ایشان شتقر نکرده دیگر بقبیل
و جبر و عطا و از برای ایشان حاصل نگردد دیگر به بخل
در لنگی و ندرستی محبت بهم دیگر ... اعت ... و کسی
آگاه باشد هر که از زمان را در یابد بحقیقت صبر کنند و حال
انکه قدرت بر جمیع مال داشته باشد و جون مردم
با او دشمنی کنند صبر کنند با وجود انکه قدرت بر دفع
آن داشته باشد و بذلت و خواری صبر کنند با وجود
انکه قدرت بر تحصیل عزت داشته باشند و این همه
بجهت خدا صبر کنند تا او را ثواب پنجاه صدیق باشد

در حدیث [illegible]

اذا ظهرت فی امتی عشر خصال [illegible]

ظاهر شود در امت من ده خصلت قیل ما هی

یا رسول الله گفتند اصحاب یا رسول الله چیست آن ده

خصلت

اول

اول فقال اذا قل الدعاء نزل البلاء

دوم

کم کنند دعا را بلا پدید آید نازل میشود ۲ واذا ترکوا الصدقات

تامات کثرة الامراض و هرگاه ترک کنند خمس و زکوة

و صدقات مستحبه را خوشی و درمان انسان خصوص

سیم

در میان حیوانات واقع میشود واذا منع الزکوة

هلکت المواشی هرگاه ندهند زکوة خود مالها

و حیوانات انهار بر طرف میکنند

چهارم

واذا جار السلطان منع المطر من السماء هرگاه جور کند سلطان باران

از آسمان نمی بارد

پنجم

واذا کثر الزنا کثرت الموت الفجاءة و هرگاه زنا در میان انسان بسیار

شد مرگ مفاجات بسیار گردد [illegible]

واذا

ششم

[illegible] هرگاه [illegible]

ولادت میشود در زمان میشود

هفتم

هفتم اذا حکموا بخلاف

ما انزل الله سلط الله علیهم عدوهم هرگاه علما حکم

غیر از خدا کنند مسلط میشود دشمنان و دشمن ایشان را

هشتم

نوع خود اذا انقضوا العهد [illegible]

و هرگاه کم کنند [illegible]

[illegible] تمام ملائکه در زبان [illegible] شده

نهم

واذا نقضوا عهد الله [illegible] القتل

و هرگاه بشکنند عهد خدا را خلق را خدا [illegible] قتل را

دهم

در میان ایشان کثرت دهم اذا ترکوا الصلوة [illegible]

خرج البرکات [illegible] تمام ملائکه در

زبان [illegible] شده خدا [illegible] انسان را از

بلاها محفوظ میدارد در کتاب معراج السعادة

بر ذمت هم [illegible]
حضرت فرمود علامت ایمان [illegible]
و هرگاه بلائی بما رسد صبر کنیم   و در نعمت شاکر باشیم
و دشمنان ما را سعی ... شماتت نکنیم ... نبرد
هرگاه حیران است ... گفتم ... که ... خود ... دنیا
نکند ... ساکنی نمی نوید   و هر که عاقبت
باید فرد که ... حسد ... بر یکدیگر ... از این حدیث
معلوم میشود مال دنیا بقدر ما یحتاج مذموم نیست
بلکه محمود و ممدوح است زیرا که ... فرمود که خوب است
مال صالح برای مرد صالح خوب است اخبار که
در ثواب صدقه دادن و ضیافت کردن و سخاوت
و حج و غیر اینها است از چیزها که تحصیل آن بمال است
دلالت بر خوبی مال میکند و فرق میان این اخبار که

[illegible]

[illegible] ... و معلوم نیست تفاوت اخبار به
[illegible] ... آن ... راه علم و عمل بر صاحب آن
... شده کرده ... راه ... ثابت کند و مثل آن بود
که معارف حرام مانند شراب و قمار و زنا و لواط
غیرها باشد یا صاحب خود را از راه آخرت باز دارد
با آنکه در راهم را ... خرج شود لیکن در تحصیل آن صاحب
خود را از عبادات ... باز دارد یا جمع شوده بحرام
نهند و حقوق خدا را در آن ادا ننماید یا ... زاید
بر قدر کفاف در محل خطر است و طرائف ... جمع
دار ... آن پرهیز کرده اند و از بسیاری دنیا
بخدا ... پناه برده اند ... زبان دعا ... خود
خدایا قوت محمد و آل محمد را بقدر کفاف بده بلکه ...
و زیاده ... خطرهای مال دنیا را ...

[illegible] ان [illegible]
تا شغف مخورند بر گذشته ای دهم مخورند پند [illegible]
دهم خورد تاسف مبا بشد و رحمت در طلب ان مکشند

حکایت

در کتاب عین الحیاة حکایت میاورد مصنف رحمه الله
شخصی باغی داشت شب و روز در اباد کردن ان سعی
میکرد روزی گنجشکی را دید بر روی درختی از درختهای
باغ نشسته و میوه ان را میخورد در خشم در امد و دامی
انداخت او را گرفت چون خواست او را بکشد از قدرت
کامله خدا ان گنجشک بزبان امد گفت قصه کشتن من چیست
بخوری من نمی قدری گوشت ندارم که کفایت تو را
کند و ترا بهتر است [illegible] باشد [illegible]
و سهل تر باشد از کشتن من صاحب باغ گفت چه چیز است
گفت [illegible] تو را [illegible] که تعلیم کنم [illegible]
اگر [illegible] حفظ کنی بکار تو اید [illegible]

[illegible] گفت [illegible] بشنو و گوش دار حفظ
[illegible] اول انکه غم و اندوه مخور بر انچه از
تو فوت شود دوم انکه باور مکن چیزی را که محال باشد
و از عقل دور باشد سیم طلب مکن چیزی را که بدست تو
نیاید و تحصیل ان [illegible] نبود [illegible]
از گنجشک شنید رها کرد پرواز کرد و بالای شاخ درختی
نشسته ای مرد گفت اگر بدانستی که از رها کردن من
چه چیز از دست تو رفت البته مرا نمیگذاشتی
که از چه چیز بسیار عظیم گرانمایه محروم گشتی ان مرد گفت
ان عظیم چه چیز است گنجشک گفت اگر مرا کشته بودی در چینه
من [illegible] بوزن [illegible] مثقال و وزن ان [illegible]
جهان [illegible] که [illegible]
[illegible]

کلمه فهو دیگر گفت در گذشته [illegible]
بحال بما تو را احسان بریم بکرام و اکرام نگاه بریم [illegible]
اگر بر ایشان بخواهی در گذاه بداری این سبب مهمان سلسل
شد مهمان حتی بر تو در نکرد هیچ منقطع نشد می
هیچکس از گذشته با شفقت خود داری که سند بی هست
بتصدیق عقلی و آنچه را این خواهی طلب رسشد
طلب کنی الحال تو اندره سخن سراهر که گذشت
دراز دست تو در دل رفته هست طلب می گفت باز
کشتی برا که تو را سر بر تو و بتصدیق یکی که در جهه
دان حسی برد ارید باشد جهت سفال وحالی بلکه تمام
مدت عمر جهت سفال خشت بردار گرد برادر در مهمل را
او در دام که زمره گذشته و علم ابقه و حسرت و سچه
در و نهاده است تو را سر بر تو سخن و بداره خدا مانع
باشی و طمع مال مردم نکنی که سگ [illegible] آخر گرد

[illegible] و خطل [illegible] آن حال درست
[illegible] مال فروشی کی یک مسی بعض الیه تعریف
ای تغو را زینی طمع باوای تغو [illegible] بکنی
بس مانع نشدن مال دنیا و در دیدن در ریب آن زیر حال
عاقبت آن حاری و بکری بسیاری است مال دنیا [illegible]
از ضرورت از برای آن [illegible] و [illegible] خوش
حظ مال [illegible] صاحب خود را [illegible] که [illegible]
اگر [illegible] قارون را [illegible] قارون [illegible]
زمانی [illegible] او را بر فنا [illegible] برای آنکه رحمت خدا
در باره بندگان شامل کرده بود زمان خوف آن در
بیمار [illegible] شده سبل اکه [illegible] خوف آن [illegible] که
[illegible] زده بود [illegible] اخبار بیاورد
آن [illegible] زده بود [illegible]

بهم در سور بر روفت جبرئیل آمد [illegible]
رهشت با زمین به نازل شده در سوره یونس که [illegible]
وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین
دیدم جبرئیل خوشحال شده بر الاکر کجی بزدم بر دهان فرعون
[illegible] شدم همان روز روزی فرعون بحال [illegible] ما را شد
[illegible] خوش خدا بوده رحمت خدا [illegible]
بس حضرت ابراهیم در ترتیب ابراهیم الملکوت [illegible]
[illegible] چهار [illegible] شد دید مردی با زنی زنا
[illegible] نفرین کرد [illegible] ابراهیم دید مرد دیگر با زن
دیگر مشغول زناست با ابراهیم نفرین کرد [illegible]
[illegible] با [illegible]
[illegible] نفرین کرد [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها

الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما

فرمود ابتدا هر امری بگوید بسم الله الرحمن الرحيم

اما در یکجا امر شده در قران بغیر از بسم الله بگویند

اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ...

... العقول وعلماء اعلام ...

اینها عود بمنزله صابون است که بر لباس چرک زده میشوند
که پاک و لطیف و ظریف میکند چون دهان و زبان به
ما زخرفات دنیا آلوده میشود اینها که قرائت کرده
پاک میشود در آن وقت قابلیت پیدا میکند که تلاوت کند کلام
خدا را   معنی ظاهر بسم الله این است یعنی الله اسم نام خداوند که
اینهم صفت دارد رحمن است بخشنده بر خلق او چون حیات
بر هر انسان و حیوان و کافر رحیم یعنی بخشنده بر آنانکه ورای
تقوی و محافظت کردن از ... در آخرت فقط بر ایشان

تفسیر دیگر این است   به بهای حسن ذات الله است
سین سناء و رفعت الله است   میم ملک و پادشاهی الله
الله یعنی خداوند دهنده کار هر شئ است   و رحمن
یعنی بخشاینده بر جمیع خلائق   و رحیم یعنی بخشاینده مؤمنان

پیغمبر فرمود در اول هر کاری بسم الله نگویند آن کار را انجام
نمیگردد اگر انجام گرفت آن کار بی مزه و بی بهره و بی نفع
خواهد

جابر بن عبد الله انصاری عرض کرد یا رسول الله اول چیزیکه خدا
خلق کرد چه بود فرمود اول ما خلق الله نوری یعنی
اول نور که و اول چیزیکه خلق کرد نور من بود آن وقت
نور مرا تقسیم نمود به چهار جزء جزء اول عرش را خلق
کرد و عرش را چهار صد هزار رکن است از یک رکن
تا رکن دیگر صد سال راه است ٢ و جزء دوم آن نور
قلم را آفرید و طول آن پانصد سال راه است و عرض
هشتصد سال راه است بعد از آن جزء سوم ٣ از نور لوح
را خلق نمود بعد از آن خطاب رسید به قلم اکتب یعنی
بنویس خدایا چه چیز بنویسم فرمود علم مرا برای تمام خلق
آنچه مخلوق میآیند تا روز قیامت علم مرا بنویس به تمام
قلم عرض کرد الهی ابتداء کتابت چه بنویسم چه
کلمه را ابتداء کنم بنویسم خطاب رسید بنویس

بسم الله الرحمن الرحیم تا قلم نوشته بسم الله بحرمت قلم خلق
شد و شکافته شد سیصد سال دیگر قلم خلق دیگر
بود بعد از آن خطاب رسید بنویس الرحمن اول بود
ثالث سال دیگر خلق بود بعد از آن خطاب بنویس
الرحیم جا گشته هفتصد سال شد بسم الله تمام شد
خداوند خطاب نمود هر کس از امتان حبیب من قسم
یاد کرد هر کس که بسم بخواند در نامه عمل او بنویسم ثواب
هفتصد سال عبادت رسید دیده حضرت پادشاه ازل
واجد اول کتاب خود را اسم خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
مردم بدانند که اول و آخر و ابتدای هر کس خدا است
فرمود هر کس بخط خوب بنویسد خداوند های او را
در بهشت قرار دهد [illegible] اگر بر کاغذی نوشته باشد
روی زمین افتاده باشد بردارد احترام بکند از
که پایمال نشود های پاک کند خداوند او را [illegible]

محسوب میشود نقل است که شیخ منصور حلاج گفت
روی زمین رقعه دیدم برداشتم دیدم نوشته بسم الله
الرحمن الرحیم جای خالی ندیدم او را خوردم در عالم
خواب شنیدم که گفت ای منصور چون اسم خدا را احترام
گذاشتی حکمت را بر تو دادم از آن جهت دارای حکمت
شدم بشر حافی از راهی میگذشت رقعه
دید برداشت دید نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
یکدرهم عطر خرید او را خوشبو کرد در گوشه گذاشت
در عالم خواب با وی گفتند چون نام خدا را خوشبو
کردی خداوند نام تو را خوشبو قرار دهد در دنیا و آخرت
بر حالی حالش معلوم نیست بود در خرابه خانه
[illegible] دیگر [illegible]
خود سؤال کردند از جمله عجایب از بهشت دیدید
چه بود [illegible] چهار نهر دیدم نزدیک آن

بقیه بود اگر تمام دنیا را برابر آن قیاس کنند
کم است قفل دوزخ بود در مقابل در باب
سوال کردم از هر قفل دیدم چهار نهر میرود یکی
از کجا است کجا میرود گفت قفل است که نهر است
آب که خمر خدا تعالی در قرآن فرموده دیدم
فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار
من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر
لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
هر قفل عرض کردم این قدر ندانم داخل حوض
کوثری تو خیلی مقام داری نزد خدا از خدا
بخواه تا بر تو معلوم شود بفرماید بگیرت دیدم
ملکی بزرگ که فرشته عرض کردم یا رسول الله
پای خود را دری یال فشی گذار گذارد عرض
کردم چشم برهم گذار گذاردم که وقت چشم باز کردم
قبه دیدم قفل کرده و در سقف این قدر بزرگ بود
(الی)

اگر تمام دنیا را در آن گذارند نشود قفل آنکه بگیرد
دو کیلو در رفته باشد یا کمتر از گره باشد و این قبه دری
داشت زنجیرها دو قفل است از طلای احمر و آب
دیدم چهار نهر از زیر این قبه بیرون میآید عرض نمودم
که کردم آن ملک عرض کرد یا رسول چرا در این قبه
نشدی تا بر حقیقت این مطلب برسید بی‌خبر بود که
داخل شوم و حال آنکه قفل است عرض کرد یا رسول الله
علیه این قفل همراه شما نیست فرمود چیست عرض کرد
بسم الله الرحمن الرحیم در قفل باشد چو در شدم چهار
رکن دیدم [illegible] چهار [illegible]
میآید ملک عرض کرد یا رسول الله [illegible]
گفت دیدم رکن اول بسم [illegible]
رکن دوم [illegible]
رکن سوم [illegible] رکن چهارم [illegible]

رشید یا محمد هر کدام از امت تو که از تب بصدق دل
و صفا بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم او را از آتش جهنم [illegible]
نصیب خواهم کرد هر کس بخواند [illegible] دعای روشنی
چشم اول بسم الله و بعد از آن صلوات هر کس روز [illegible]
هزار و دویست بسم الله الرحمن الرحیم بعدد هزار و دویست
رکعت اگر بخواند هر حاجتی داشته باشد روا شود
قول حضرت پیغمبر [illegible] زبانه آتش جهنم نوزده است خدا [illegible]
علیها تسعة عشر بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است
هر کس بخواند به یک حرف یک زبانه آتش از او دفع کند
حضرت عیسی از قبرستانی گذر می کرد دید فرشته
شخصی را عذاب می کنند در برگشتن [illegible] طرفه
[illegible] عیسی تعجب کرد سؤال کرد از
خدا خطاب رسید ای عیسی این مرد فاسق
بود او را عذاب می کردند فرزند صغیر او در
مکتب خانه نزد معلم گفت بسم الله الرحمن الرحیم

چون تمام شنید او را بردند پدرش او را با [illegible] آمرزیدم
[illegible] شرح [illegible] لا یحضره الفقیه از حضرت صادق [illegible]
[illegible] سبحان الذی
اسری لنبیه محمد مصطفی فرمود چون معلم بکودک تعلیم کند
بسم الله الرحمن الرحیم طفل بگوید خداوند برای پدر و مادرش
[illegible] از برای پدر و مادر [illegible] برات بیزاری
از آتش جهنم نوشت [illegible] حکایت
[illegible] دختر [illegible] بمدرسه [illegible] پدرم [illegible] مادرم [illegible]
[illegible] مادرم [illegible] جبر
[illegible] پدرم [illegible] مادرم [illegible]
مادرم [illegible] خواهی کرد [illegible] به برکت
بسم الله [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] حکایت مرد فاسق [illegible]

چنید مرتب زهر در ظرف کرده بود داد بدو پس بسم الله
گفت اثری نکرد   حکایت نوشتن شخصی با عمال خود
طمع می‌کرد روزی بادشاه اعتماد بسم الله نگفت باید
بسم الله گفت اگر نگفت سلطان رنگت می‌بود اگر گفت
بسم الله الرحمن الرحیم زن دید حیله خویش هرزه است زن
الحمد لله مرد گفت الرحمن الرحیم زن گفت مالک یوم الدین
مرد گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین تا رسید غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین چو برداشت نمک نبود بدو نمک [illegible]
رود راند عقب در سر راه بود [illegible] گفت
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین گفتند مرد زن
برداشت او گفت برادر بدرم [illegible] المغضوب
مادرم بردن [illegible] طلبید و زهرش [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که [illegible] تمام [illegible]
عاجز شد حضرت امیر کلاه برای او روان کرد
که از دو سر [illegible] گشت شد بعد [illegible]
پاره کردند

پاره کرده بودند [illegible] نوشت بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
روایت کرده‌اند پیش از آنکه فرعون ادعای خدائی کند
بر سر در خانه نوشت بسم الله روایت دیگر [illegible] نقل است
حضرت موسی هلاکت او را خواست [illegible] رسید [illegible]
او نظر کن [illegible] در سر خانه او [illegible] خدا خواست
عذاب کند از بسم الله محروم شد از امام جعفر صادق
منقول است که فرمود [illegible] بسم الله [illegible] اعظم [illegible]
قرآن   در تفسیر شیخ [illegible] و [illegible] انوار نعمانیه
مسطور است که چرا شخص سلطان را دید گفت چرا
لا غیرت [illegible] عاشق [illegible] گفت [illegible]
عذاب نخواهد بسم الله [illegible] عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible] نقل [illegible] از حضرت رضا فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] اسم اعظم [illegible]

در جای سیل اخبار روایت می‌کنند از پیغمبر که فرمود هر کس
بخواهد بخواند بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بنا کند برای او در
بهشت هفتاد هزار قصر بنا کند از یاقوت سرخ و در
هر قصری هفتاد هزار حجره است از لؤلؤ سفید و در هر
حجره هفتاد هزار تخت است از زبرجد سبز و بالای
هر تختی هفتاد هزار فرش است از سندس و استبرق
و بر آن وقت از حور العین نشسته که ز برای او
هفتاد هزار کنیزک که مکلل بدر و یاقوت است
بر خد راست او نوشته محمد رسول الله ص
بر خد چپ نوشته علی ولی الله بر پیشانی حسن حسین
و بر دو قش حاجب بر دو لب او بسم الله الرحمن الرحیم
راوی عرض کرد یا رسول الله این کرامت حاصل گشت
فرمود به برکت بسم الله الرحمن الرحیم که حرمت بسم
هر کس بخواهد از زنان حوا ... که خدا خبر داده است
که مزبور نشد او ... پیر علی محمد
... رساله

پیغمبر در دنیا ... عاشق ... در عمل ... الخ ... عمل ...
و ... از ... آب ... و ...
... عمل بود که خدا ... عمل یک طاس ...
عمل برای پیغمبر ... مرحوم مجلسی ... مرحوم ...
در ... در ... مرقوم است که روزی پیغمبر
وارد خانه فاطمه شد ... رفت در عبادت خانه
دعا کرد ... طاس ... عمل ... بهشت او
خدمت پیغمبر ... پر ... عمل ...
... روی او کشیده ... حال ...
دار دست ... حسن و ... دست ... فاطمه
رفت در عبادت خانه دعا کرد ... طاس عمل ...
که بهشت خدمت پیغمبر فرمود محمد ... خدا را که خدا وند
... برکت را ... قرار داد ... طاس
روشن عمل ... شده پیغمبر ...

شیل کشید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله این طاس غسل
از بهشت آورده ملک یا رسول الله بر روی آن کشیده شد هر روی
هر کدام یک شئی برشید الوقت میل فرا نشد جبرئیل عرض
کرد یا رسول الله اول از نقطه کمتر حق هست از برای دیگران

پیغمبر فرمود وجود عالم او صحیح و روشن از چشم است سوا اهل
و محصل معرفت صفات الله را این عمل تر از این بهشت که صفات
ثبوتیه و سلبیه بداند اما کنه حقیقت ذات جلال
و توحید را این سوا دیگر حکیم ناکف بعقل نازی
نکرده است این ره بس شود دل که دانش خرد پی
بکرد خشش بقعر دریا امیر المؤمنین
مفرماید در نهج البلاغه الحمد لله الذی لم یبلغ مدحته الخ
اول دین معرفته وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق به توحیده
وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص
نفی الصفات عنه جبرئیل عرض کرد یا رسول الله چنین

طاسی را از بهشت آورد امام نهم تقی ابن الجواد گفت پس از این
طاس روشن تر اطعمه بهشت از این عمل فرمانی تر از بهشت
عبور کردن از صراط از این سوا دیگر حضرت امیر المؤمنین
فرمود دنیا از این طاس روشن تر خدمت فقها دانا
از این عمل فرمانبر تر مهمان خوش نمودن کردن
کردن از این سوا دیگر فاطمه زهرا فرمود زن صالحه
از این طاس روشن تر عفت و حیا از این عمل فرمانبر تر
اما چو در حفظ کردن از نامحرم و حیای از بهر پرورش
از این سوا دیگر حضرت امام حسن فرمود وجوب
نماز از این طاس روشن تر بجا آوردن نماز از این
عمل فرمانبر تر اما الخصوصیت از این سوا دیگر
حضرت حسین فرمود کلام خدا از این طاس روشن تر
تلاوت قرآن از این عمل فرمانبر تر اما عمل کرده
با حکام قرآن از این سوا دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت فاطمه عرض کرد حضرت زکوة از عبادی برای فقرا
از این عمل ترجیح تر دادن زکوة از این عمل ترجیح تر
دادن مستحق دادن از این نوع دیگر سلمان عرض کرد
حقیقت ترغیب نما از این لباس روشن تر قبول کرد
و داخل شدن از این عمل ترجیح تر رضا و تحمل زحمت
بود از این نوع دیگر زیست فرعون کرد ولایت علی
از این لباس روشن تر حدیث مولا یا علی از این
عمل ترجیح تر لا کی رضا جوی علی از این نوع دیگر
نیز از این قبل ابلیس فرمود نظر علی بهتر در دنیا
[illegible] در زمان ابراهیم علی الله و مکه
[illegible] کردند الزام [illegible] نشان
خود را برطرف کردند [illegible]
کرد [illegible] تعهد کرد در [illegible]
[illegible] کل حاصل کرد [illegible]

پیغمبر فرمود که چون نازل شود هر کس قرائت کند بسم الله
نوشته بود برای او هر حرف چهار هزار حسنه و محو بود
چهار هزار سیئه و بلندی بود چهار هزار درجه در بهشت
حضرت سلمان نوشته برای طفلش بسم الله الرحمن الرحیم الخ
حضرت امام جعفر صادق فرمود هر کس حاجت داشته
باشد بسم الله را در یک کاغذ نوشته این کلمات
را نوشته پس عبید ذلیل الی رب الجلیل الحمد
مسنی الضر وانت ارحم الراحمین طلب کرد برا
در کاغذ نوشته در آب روان سر داده بخواند اللهم
صل علی محمد و آله طاهرین اقضی حاجتی یا اکرم الاکرمین
پیغمبر فرمود هر کس اول صبح سه مرتبه بسم الله
[illegible] بخواند بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیئا فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم
[illegible] از جمیع بلاها [illegible] محفوظ [illegible]
صبح بخواند [illegible] محفوظ [illegible]

یکی از اعمال زنه زینت در خلیفه سابق بسم الله را چون نوشته
بود مشغول کرد او را ادب نکرد بسم خدا ...
دار رشته‌ها نه خاطر دید ما ... جای که نه بستند
... بیرون رفت ... رشته ... از جا
دلو افتاد در چاه ... چاه ... از ...
... دست برد در چاه دلو را بیرون آورد ...
... دست قطع کرد ... بسم الله
دست ... بسم الله ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین از حضرت امیر المؤمنین

فرموده اگر خواهم بار هفتاد شتر از تفسیر [illegible]

الحمد بنویسم از امام کرامت حضرت امام جعفر صادق

فرموده هر کس بخواند جهت مرض تب بر قدح پاک و

آب پاک باشد شفا یابد برای تب و از جهت

[illegible] به برکت بخورد حضرت رسول فرمود هر کس

در روز جمعه بعد از نماز جمعه الحمد هفت بار [illegible] را

بخواند بر قدح آب پاک تا هفت روز بخورد

[illegible] شفا [illegible] و [illegible]

روز هفتم هیچ دردی [illegible]

بی ماند پیغمبر فرمود در وقتی که پهلو بر بستر می نهی
در وقت خواب بخوان سوره الحمد لله را و سوره قل هو الله
از همه بلاها ایمنی می شود مگر مرگ [illegible] بدارد در حدیث
امیر المؤمنین فرمود هر که در خواب [illegible] چهار هزار [illegible]
خواب [illegible] آزاد کنم [illegible] تا قرائت کنم
[illegible] فرمود در وقت خواب سوره
الحمد [illegible] ثواب چهار هزار اشرف تصدق کرده باشم
در وقت خواب سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ثواب بنده آزاد کردن در نامه عمل نوشته شود
در وقت خواب آیة الکرسی بخواند ثواب قربانی [illegible]
یکی از زوجات پیغمبر گفت پیغمبر [illegible] فرمود
خواب مکن تا ختم قرآن [illegible] خواب مکن تا مرا و جمیع
پیغمبران از خود راضی کنی و شفیع خود گردانی [illegible]
[illegible] خواب مکن تا حج و عمره دریابی خواب مکن تا جمیع
مسلمانان را از خود راضی [illegible] کرده باشی

بعد

سه بار سوره [illegible] اللهم صل علی محمد [illegible] سبحان الله [illegible] الله اکبر [illegible]

پیغمبر فرمود که [illegible] کنند که هر روز
[illegible] عمل کنند [illegible] یا رسول الله [illegible]
عمل [illegible] عرض کرد [illegible]
پیغمبر فرمود هر کس بگوید الحمد لله علی [illegible]
پیغمبر فرمود هر کس [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] حاجت او روا شود الحمد لله علی نعمة [illegible]
الحمد لله علی نعمة الاسلام الحمد لله علی [illegible]
ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود که
فاتحة الکتاب شفاء کل [illegible] الا السام [illegible]
در غزوات بودم [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] خواند [illegible]
[illegible] خدمت
پیغمبر عرض کرد [illegible] پیغمبر [illegible] ام القرآن
و هی شفاء من کل داء [illegible]

خارجة بن الصلت البرجمی گفت با عمویم برای قبیله
میرفتم در بیابان راه میرفتیم عبور ما افتاد به قبیله از قبایل
اعراب بگذر از آن قبیله ما گفت شنیدیم از خدمت آن
مرد آمده اید که ادعای پیغمبری میکند ما مکفر داریم دیوانه
شده است آن را در زنجیر کرده ایم آیا چیزی دارید شفا بدهید
عمویم گفت بلی مرا بسر آن دیوانه بردند عمویم سوره الحمد لله
خواند آب دهن جمع کرد بر صورت او انداخت شفا
داده شد همه ان قبیله سلام آوردند ما را اشیا و
دادند عمویم گفت بخورم تا خدمت پیغمبر برسم ببینم حلال است
حرام است در خدمت پیغمبر مطلب را عرض کردیم پیغمبر فرمود
بخورید بعضی اهل بخورند با [illegible] حق بخورید این
سوره را صلوة خوانند که [illegible] نماز بدون این سوره
تمام نیست خدا فرمود این سوره فاتحه را دو قسمت
کرده نصف برای خود و نصف برای عبد فرمود لا
صلوة الا بفاتحة الکتاب این سوره ده نام دارد

اول فاتحة الکتاب

اول فاتحة الکتاب ام الکتاب ام القرآن
و سبع المثانی والوافیه والکافیه والشافیه
والاساس والصلوة والحمد | فاتحة الکتاب
میگویند برای اینکه افتتاح قرآن او است [illegible]
ام الکتاب برای اینکه مادر همه قرآن شده [illegible]
فرزند [illegible] کفایت است الحمد شافی
[illegible] شفا دهنده است سبع المثانی میگویند
هفت آیه دارد بسم الله یک آیه است مثنی [illegible]
داشت دو علیهم دارد [illegible] ترجمه دیگر
مثنی دو مرتبه نازل شده یک مرتبه در مکه مرتبه
دوم در مدینه صلوة میگویند چونکه نماز [illegible]
نماز بدون [illegible] الحمد نیست الحمد میگویند [illegible]
والاساس هم میگویند [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ گفت [illegible] اساس القرآن [illegible]
[illegible] اساس القرآن [illegible] فاتحة الکتاب است

شیخ گفت شنیدم از ابن عباس که گفت هر چیز را اساسی است
اساس دنیا مکه است اساس آسمانها آسمان هفتم است
اساس غبرا است اساس زمینها زمین هفتم است و آن زمین
اعظم است اساس بهشت ها بهشت عدن است و آن
ناف بهشت ها است اساس دوزخ جهنم است و آن درک
هفتم است اساس خلق آدم است اساس پیغمبران
نوح است اساس بنی اسرائیل حضرت ... است
اساس کتابها قرآن است و اساس قرآن الحمد است
... سوره الحمد و ... که صد و چهار کتاب افرید
فرستاده شده از آدم تا عیسی ... آنها ...
سوره الحمد از سوره قرآن در سبع المثانی
چهار کتاب علم و ثواب و برکات قرار داده
در قرآن تمام و در قرآن است آنچه تمام در ... است
تمام علم و ثواب و برکات در سوره های بزرگ
قرآن است آنچه در تمام سوره های در فاتحة الکتاب
است ... شیطان چهار مرتبه ... الحمد ...
... الحمد مرتبه اول ... کرده شد
... آدم از بهشت ... و ... چهارم سوره الحمد ... شد

نقل است که یک الحمدلله گفتن حضرت آدم حق تعالی
برای ... فرمود ... الحمد ...
که اول چیزی را خدا آفرید نور حضرت رسول بود
پنج هزار سال پیش از خلقت آدم هزار سال و ده
هزار سال در حجاب عظمت ... هزار در حجاب ...
ده هزار در حجاب قدرت بعد از آن از نور ... آفرید
لوح کرسی و قلم را آفرید بعد از آن ارواح انبیا را
داد ... و ماه و آفتاب ...
... از نور حضرت آفرید بعد از آنکه آدم را آفرید
نور ... در پیشانی آدم قرار داد و ... روح ...
بدن آدم ... شد ...
... آدم ... الحمد لله
جواب ... یرحمک الله ... نور ... در صلب
او قرار داد ... صدای ... شنید نقل

اورا رمز غ آدم عرض کرد الهی این نور از کی شنیدم
کیست خطاب رسید صاحب این نور از نسل فرزند
تو محمد است که پیغامبر آخر زمان است تمام خلقت برای
اوست منت بواسطه همین پیغامبر آخر زمان است که خلق
کردم آدم عرض کرد الهی مرا اشتیاق دیدار آن
فرزند کرده بیندازی دلم مشتاق شده زیارت کنم او را
ندا آمد بیان نور عظیم که در پیشانی آدم بود حرکت
کنی از آنجا منتقل به علت شد نور حرکت کرد بدست
راست آدم قرار گرفت و در انگشت سبابه آدم قرار
گرفت چنان انگشت مثل آیینه روشن شد که آدم
قد و قامت و صورت و کسوت شمائل بدید آدم
فی الفور انگشت سبابه را برداشت کلمه شهادت را
گفت و تکیه آدم جمال حضرت محمد را تماشا کرد و
از حضرت حق تعالی خطاب رسید ای آدم هرکس
از غیب فرزندی منظور نظر شد بدیده بد با

با دیده

با دیده بد دید ای آدم تو که فرزند خود محمد را دیدی چه
با دیده دیدی ای آدم عرض کرد خدایا و ندا از ربّ لطیف
و عزّ و شرف که از خزانه کرم خود بخش از زلف فرمودی ثواب
المحمد است که از آن عزیزتر نزد من چیزی نیست و فضل ثواب
اینهم المحمد را بدین فرزند ارجمند از زلف داد آدم
خداوند هم از ثواب محمد برای محمد الغریبه و آن نوالا
نوای محمدی است که از روی آن نوا حضرت حق است
به پیغامبر آخر زمان   چنین فرموده اهل زمین و آسمان
که بر زمین تو جلاجل بسیار است و بر قبه او آویخته و بر
هر یک غنچه آن جلاجل یک هزار فرشته با جلال و در
هر هر به یک ایست و آن مرات ... نوبهاران
است و است و هر زمان تا روز قیامت منتظر نوبهاران
خود پسندند در روز قیامت که می خورد در عرصه
محشر نور محمد را پیدا کنند و دست او را می گیرد
بر تخت ناز و فرش ... خوانند و این علم است

خاصه پیغمبر و منبری آن لوا هزار ساله بهشت و نیمه
آن از نقره بهشت و نشان از یاقوت سرخ و چوب
او زمرد سبز و آن لوا را سه شاخ دارد یکی بمغرب یکی
در مشرق و دیگر لوا را در عرصات قیامت حاضر
گردانند و منادی فریاد برزند کجاست نبی امی
رسول معروف و سید عرب [illegible] احمد بن
عبد الله آن وقت [illegible] پیش آید الملک آن لوا را
بدست پیغمبر بدهد و پیغمبر بگیرد آن لوا را بدست مبارک
بعد از آن تمام انبیا از آدم و عیسی و سایر اولیا و
اوصیا و صدیقان و صالحان و سلطانان
و تمامی اهل نجات در زیر آن لوا جمع شوند و پیغمبر
[illegible] علم را بعد [illegible] بهشت [illegible]
و پیش حضرت رسول نگاه میدارد در همه جا بهشت
[illegible] الحمد [illegible] در همان
حضور را

یقین دارم که از افعال زشت ما غضبناکی
چه خواهی کرد جز رحمت تو یارب با کف خاکی
نه خود فرموده لا تقنطوا من رحمة الله
ضلالت حجتی با مفلس من چون کف
خاکی

عمرم همه صرف شد بغفلت چکنم
شد حاصل عمرم بکلی حسرت چکنم
من آن کف خاکم که خود فرمودی
با این کف خاک بجز رحمت چکنم

بسم الله الرحمن الرحیم

انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر یعنی
کوثر باشد معنای زیاد است کوثر با معنای بسیاری
کم است یعنی که خداوند میفرماید من ترا اعطا کردم
خوبیهای بسیار و علم و عمل بسیار در کتاب عیون المعانی
مرقوم است یعنی دیگر نور در اسمانها و در روی زمین بسیار است
یا بسیار عمر داری یا کثرت در بسیار نسل داشته تو
در لغات بسیار است اینها که مراد کوثر نسل و ذریت
است از همه معنای بهتر است که گفته شد بیان کردم
در تعبیر ملا فتح الله میفرماید من بتو عطا کردم بسیار

[illegible] را بسیار [illegible]
[illegible] نقیصه شده که اولاد ذکور [illegible] شد
[illegible] است الطیف [illegible] است بعد از [illegible] خدا
اولادی ما [illegible] اما تو زین العابدین چند [illegible] و غیره را
خود را اکاذ کرد و اولاد بسیار از نسل او همه عالم را پر کرده
از بالات   روایت داریم که روزی پیغمبر نشسته بود که ناگاه
انوار وحی نازل شد بعد وحی زمانی نگذشت که پیغمبر
از بالای سر خود [illegible] بشنید خداوند [illegible]
برای [illegible] ستاره که مرا در این سوره نوازش فرموده [illegible]
عرض کردند آن سوره کدام است فرمود سوره انا اعطینا
ک الکوثر بعد فرمود کوثر حوض است در بهشت از شیر
سفیدتر از برف شیرین تر از عسل نرم تر از کافور [illegible]
از مشک خوش بوتر [illegible] بر در از یاقوت
و [illegible] کنار او [illegible] و [illegible] حصه او

از زر سرخ ... [illegible] ... و در ان

عرش است هر کس گرد زر طلای است [illegible]

کی شود و است حسن دور او از زر و [illegible]

و بعضی را میل جواهر یاقوت و در می کند حسن برکوم است [illegible]

خطاب میرسد بای اما مرا نوشی کردی که بعدش نوحا کرد

شنیدم از ابن عباس حدیث طولانی است نقل است

که جمعی نفر از جوهر ان زرگلی و علما در آنجا آمدند

بر سر با اصحاب خات نمودند در اوصاف پیران برادر

بعد و حات نمیر علما و جوهر آمدند جواهر در عالم

بوسیده عالم غیب عالم اراهم عالم داوری الحی

الحاصل بردم مطلب تسخیر ارق جوهر را عرض کرد

نوح از زر نور هراست زیرا که خدا دید او را پرکشتی نور

کرد و بر کوه جودی قرار داد و بعوضه داده خدا او

فرمود نظر کن مرحمت کرده خدا جواهر ان در اسمان ها

[illegible] ... جوهر زادن

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... سنگ زر آن از زر مروارید است

یاقوت بهشت و ریحان انار رنگ است نقد در هم آن

جوهر گوهر است که خدا نجم و امت حسن عطا کرده است عالم

فرمود ایا اهل املاک لکن جماعت جوهر عرض کردند محمد

رسول مرسود ی گفت انکه در تواریخ ما هالا است از

مرقوم است در حدیث معراجیه نقل است که بعمر رسول

در بالای اسمان هفتم دیدم نهری سفید چوب و بلند چوب

نور ضیا از لولوء و مرجان و مرغان سبز بود در ان

ان چوب از جبرئیل سوال کردم این چوب [illegible] در

عرض کرد یا رسول الله این چوب کوثر است که خدا جواهر او

در کلام مجیدش در کتاب عالم بر بالا مرقوم است که معانی

انا اعطیناک الکوثر عیب است و مارده فرزندان او واب بعد شما

دوستان خود را در دو سماوات خود راشته کام مرام روان

برکشند خدا [illegible]

و کسی دیگر ندارم جز [illegible]

حاضر و در کار خود [illegible] عداوت کنی [illegible]

برای خدا بجهت شکر کثرت نعمت برای تو [illegible]

بجا بیاور اقسام شکر است دیگر نحر یعنی قربانی کن شتر را که بهترین اموال

عرب است تصدق کن بر محتاجین رضای خدا و تقرب

به رحمت حضرت حق بر خلاف مشرکین که [illegible] برکشند [illegible]

نحر کردند برای بت [illegible] [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در نماز کنی از عطیه [illegible] است که مراد به صلوة نماز

[illegible] است دیگر بعضی گفته است مراد به صلوة نماز عید است

دیگر نحر قربان است بعضی دیگر [illegible] گرده

مراد به صلوة نماز [illegible] است [illegible] نحر [illegible]

[illegible] [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دیگر آنحضرت دستهای خود را مقابل رو

[illegible] مشغول نماز شده [illegible] مقابل رو

گرفت

[illegible]

[illegible] برای الکوثر و [illegible]

[illegible] که خدا [illegible] حضرت

[illegible] ولاکن خدا امر کرده است تو را از این

[illegible] تکبیرة الاحرام [illegible] دستهای خود را مقابل صورت

بگیر و در رکوع [illegible] و سجده [illegible]

این قسم است و هر چیز را رفعتی است رفعت نماز دستها

بر داشتن برای تکبیرة الاحرام است [illegible] است که نماز

گذار [illegible] در رکوع و در سجده [illegible]

[illegible] تو پیدا شود ان شانئك هو الابتر بدرستیکه

دشمن [illegible] عالم [illegible] است [illegible]

و منقطع از خیر [illegible] همان قسم که

خدا [illegible] و اقتدا [illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] باقی مانده [illegible] حضرت [illegible]

وصف [illegible] سبب نزول این سوره [illegible]

برابو جهل

نیست هم دیگر ایشان ملامت کرد ...

رفت عاص وائل در مسجد شد جمعی از صنادید قریش در آنجا

بودند سوال کردند با که صحبت میکردی گفت با این ابتر

ما ابتر است یعنی بی نسل زیرا که پسر او مرده هر کس او را

ولد نیست او را ابتر گویند یعنی بی نسل در آن ایام که عبدالله

بود از خدیجه بود در وقت او را ابتر خواندند پیغمبر صلی الله علیه و آله

حق تعالی به کردار ایشان این سوره نازل شد برای کوثر

در بهشت و امت است تا روز قیامت است ... پس

و چهار روح از خدیجه ... الی دا ... العاص

الی

حضرت حاجی احمد محمد ......

وہاں سے رہا ہو کے وہاں رہا ایا زمانہ جب حضرت نے رخصت کر
برسا نہ ہوا اور سلام پر کارا اور در کار اور دستال
خود ہم نے بعد دفا م بعد لے بخشش پر سرور خ
جا عبدالرحمٰن کا ل مرید ہو بسر

مکرم محترم حضرت احمد احمد .... کا ارادہ اتنا ہے کہ
۱۹۴۷ء میں انجمن سردار آباد

پس از حمد و سپاس یزدان پاک و درود نامحدود بر [illegible]

مسند لولاک و جانشینانش که صحیفهٔ [illegible] جمال [illegible] لولاک

نموده و از ادراک گردانیده و چوگان علم و عمل گوی سعادت [illegible]

از ادراک [illegible] تعلیم و تربیت بشر جهان کوشیده اند که [illegible]

[illegible] و لقد کرمنا رسانیده و چه معاد که به ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون غرض اصلی از خلقت معرفت و عبادت [illegible] و حصول آن هم

با انتظام مملکت و معاش [illegible]

و در عهد [illegible] سلطان [illegible] در این خرد زمان ترقی و تعالی ایران [illegible]

[illegible] لازم [illegible] که این [illegible]

این [illegible] عالم [illegible] قاجار شاهنشاه [illegible] تاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] را تعلیم و [illegible] تربیت [illegible] و این [illegible]

[illegible] و پس از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اشعار [illegible]

[illegible] را [illegible] و میدان [illegible] را [illegible]

[illegible] خیال [illegible]

اطفال [illegible] الاولی [illegible] رساله [illegible]

[illegible] در [illegible] حال [illegible]

اطفال [illegible]

[illegible] رساله [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] اصطلاحات [illegible]

[illegible]

و معاد و نهایت [illegible]

[illegible] و حدود و دیات [illegible]

[illegible] و چون [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible]

[illegible] اساس [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] معارف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معارف و معارف پروران ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باد صاحب منصبان [illegible] اسلامی

[illegible] ان است

[illegible] وبهشته و با یک عالم ارادت

[illegible] تفقدات محبانه خود در القدیم [illegible] دوام عمر

و دولت و ثنا دعای [illegible] وجود مبارک حضرت فرمانده

دعا زاده حقیقت شان از درگاه حضرت احدیت

[illegible] صاحب [illegible] علی اسد الله

الغالب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در حضرت [illegible]

[illegible] الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت و محبت

[illegible] و محبته اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

وانصر من نصره واخذل من خذله والعن [illegible]

الی یوم الدین [illegible] تفقدات محبانه خود را به پیشگاه حضرت

[illegible] دعاگو که [illegible]

[illegible] تقدیم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

که تسخیر شاه [illegible] قصد [illegible]

و اشاه مربوده در ایام [illegible] [illegible]

بتوفیق اولیای عظام مملکت و دولت خود را [illegible]

ترکت گرز اله [illegible] رسانند و اگر هر یک از [illegible]

اشعار [illegible] بجا و نیستی ما سهای [illegible]

عظام هر یک بقدر همت خود [illegible] والعام [illegible]

نمودند [illegible]

در این موقع که کوکب سعادت از افق [illegible]

دچشم علاقمندان بزیارت جناب وزیر محبوب [illegible]

معارف که وجود گران بهای شما یافت [illegible]

ایرانیان است با رهبانی خصوصا گیتا روشن شده

این بنده با جزو سه جلد [illegible] را [illegible]

~~فرصت [illegible] کرده [illegible]~~

کرسی نامه سعادت [illegible] که به جناب [illegible] مشغول هستم

فرصت استفاده کردم [illegible] ملت ترکات حمایت را

به پیشگاه سلطان تقدیم در [illegible] ما حضور خود خیر مقدم

عرض کنم [illegible]

[illegible]

[illegible] کردم [illegible] کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] کند [illegible] کند

بسمله

سپاس بیحد و ثنای بیعد الهی و درود بی‌منتها بر حضرت رسالت پناه و آل و اولاد

او که هر یک مشعل مظهر جلال ایزدی در زمانی از علوم و احکام الهی پوشیده

نبود نمایان بود که خلاق بی‌چون دست لطف با محمود آدم را از کتم

عدم به عرصه وجود و به بازار شهود آورده و به زیور عقل و خرد تزیین

فرموده و لطفا به پیغمبر بشر را احتیاج فرمان مقرر نموده تا از رسالت اعلای

رسالت بر عالمیان و تشان بر راه هدایت رسانند و آن مظهر رحمت

الهی را به علوم انتفای لوازم خاتمیت شان را که اکثری برافراشت

و احکام شیعیان را به مقتضی کرامت هادی ترویج شریعت و دین

پیدا آن کوشید که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل گردید

نموده رحمت جهال را برخود هموار تا آنکه بنیان مقدسه اسلام را آشکار

[illegible]

[illegible]

دنیا اتفاق [illegible] داده و بزرگان اولاد حضرت [illegible] دین [illegible]

را شدید این [illegible] بر پیشه ... هر یک [illegible] خویش [illegible]

آیین کیش جهان محاربت نموده که ارکان اسلام را [illegible] احکام

دین را رفیع ساخته و بزم علما و اعلام [illegible] [illegible] جهان

معمول داشته تا [illegible] از [illegible] از قافله سالکان باز مانده

وجود [illegible] اصل [illegible] [illegible] هر [illegible] از ادوار [illegible]

بوده تا امروز که قرن [illegible] [illegible] و شمس در وسط السماء جلوه وجود

از آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] روحی فداه [illegible]

عالم رسید و تمام ایران با برایایی [illegible] [illegible] فانظر الی

آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها گویا امروز [illegible]

اگر

[illegible] [illegible] [illegible] ایران را روح [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تازه و روشن

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible]

و تعالی ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible]

ایران [illegible] داده [illegible] [illegible] [illegible] العقل و [illegible] العقال
شاه [illegible] [illegible] اقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کاخ رفیع علم به تعلیم [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

امروز [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] | از [illegible] [illegible] [illegible]

دانش [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] ایران [illegible]

ایران

ایران که زین پشت برین بنا کند او — [illegible]

ایوان چو جمع کانک عجم کرده ام ماند — معروف شان معاینه [illegible]

ایوان مجلس مظفر صدر فارغ البصر — گر هر الطاف [illegible]

تحت ار تو مظفر بود تاج [illegible] — تا [illegible]

تا هر که چرخ بر سر [illegible] — از [illegible] جلالی است

تا شاه جهان ز چرخ دیگر کنند [illegible] — سمرع [illegible] طلعه [illegible] لشکر است

شاه کشور او را به بقا [illegible] — ما را [illegible] بقا [illegible]

تحمت [illegible] جهان [illegible] تحت — امروز [illegible] کشور است

تمت عزیز الوجود [illegible]

سید محمد تقی [illegible]

۱۵/ ۱۰/ ۳۰

[illegible] تو نبود حقه چون [illegible] — مقصود [illegible] دعای تو کردن [illegible]

تا [illegible] کاک [illegible] انجم [illegible] — تا اعتماد چرخ [illegible] طاق [illegible]

تا نقطه [illegible] زر [illegible] — تا دایره کمان [illegible] نقطه [illegible]

تا مهر و مه [illegible] خند [illegible] — تا شاه جهان [illegible] آغوش [illegible]

شاه [illegible] دکه قضا — با شاه جهان [illegible] نگار است

[illegible] تو [illegible] — تنها جهان [illegible] پریشان [illegible]

ما را جبهه رجوع [illegible] نموده ایم — در حق ما عنایت شاهی [illegible]

هر چند دست [illegible] بر امان غرق تو — چون عمر [illegible] تو [illegible]

ما را [illegible] عنایت [illegible] دستگیر نیست — چون [illegible]

اندر [illegible] جز بقای شاه — ورد دعای شاه چه قرآنم [illegible]

ابواب [illegible] بسته [illegible] — باب امید ما [illegible] مفتاح [illegible] است

قسم یاد کردن

اینجانب در پیشگاه خداوند متعال و کتاب مقدس
آسمانی سوگند یاد میکنم که در انجام خدمات سربازی
قصور نکرده و نسبت به شاهنشاه معظم وفادار بوده
در راه حفظ میهن عزیز از تقدیم جان خود مضایقه ننمایم

سبب کتاب پس از حمد و ثنا بر حضرت الهی و درود [illegible]
بر حضرت رسالت پناه و بر سر اولاد طاهرین [illegible] که
شاید [illegible] از علوم [illegible] الکان مخفی نماند که معاملات که [illegible]
از چهار قسم خارج نیست
معامله اخلاقی معامله احکامی [illegible]
معامله اینها فقط هرکدام از اینها سرمایه مخصوصی دارد [illegible]
سرمایه هرکدام [illegible] هرکدام از اینها بحث دارد فصل
جداگانه [illegible] معامله را [illegible] که معامله اخلاقی سرمایه اش
حسن خلق [illegible] از چهار قسم بیرون نیست یا [illegible] یا [illegible]
[illegible] مستحق [illegible] حسن خلق [illegible] دارد
[illegible] هم در [illegible] دنیا آخرت [illegible]
[illegible] الخ [illegible] حسن خلق [illegible]
دار [illegible] هرکس دارای حسن خلق نیست دارای [illegible]
[illegible] بردار [illegible] احادیث [illegible]

[illegible] را [illegible] نه بلکه
[illegible] خلق [illegible] شد [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] رتبه [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] علما [illegible] گفتگو بود
[illegible] یا [illegible] هرکدام برای [illegible] خود
دلیل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
با [illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت را
[illegible]
[illegible]

و دعا از روی شوق [illegible] با [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تعالی در [illegible] [illegible]
در زمان [illegible] [illegible] بوده در زمان [illegible] [illegible]
[illegible] دل در [illegible] اسلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علما [illegible]
[illegible] [illegible] الحمد [illegible] [illegible] [illegible]
الی [illegible]

[illegible]

[illegible] نوشتن مورخ فیلسوف انگلیسی
[illegible] تاریخ زندگانی [illegible] [illegible] اقتضا دیده الی
[illegible] بزرگترین [illegible] و عاری برای افراد [illegible] [illegible]
تمدن [illegible] [illegible] [illegible] اسلام را باطل و تاریخ آن را
رد کند [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]
ما به [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible] که این [illegible]
ادا نموده [illegible] [illegible] ۱۲ قرن [illegible] ۴۰۰ [illegible] [illegible]
نفوس بشری مانند چراغ نوربخش هدایت بوده
این نفوس را خداوند مانند ما خلق کرده [illegible]
دانست که این همه نفوس در این همه زمان با زندگی
نموده [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]
بشویم باید بگویم که این همه مردم نفوس ابله و مجنون

در هنگام انجام امور و ضلالت و ضعف ... را
ممکن است که شخصی در عکوکه ما در بنا شده که ...
و کاخ این عظمت بنا کند   این مرد بود که موقع تحسین
محال است که در عکو باشد و هر فضیلت و خلق نیکی که از او
ناشی شود به واسطه راستگوئی و درستکاری است
خلوص و راستی اولین صفت مرد بزرگ است

[illegible]

محال است که محمد مردی کاذب و یا خادع باشد بلکه او قطعه
از حیات ازلی پاره از ابدیت بوده و قلب طبیعت
در برابر او شکافته شده و به وسیله او نوری تابید که عالم را
منور ساخت   در جای دیگر گوید این شخص بزرگ محتاج
به معلم و مربی نشده معلم اسلام از هیچ کس و هیچ استادی
درس نیاموخت و در آن زمان صنعت خط تازه
در دنیای عرب شده بود و ظاهر این است که محمد
بمکتب نرفت و خط ننوشت آنچه آموخته بوده
از [illegible]

است محمد و بعد از بعثت خود دو کتاب ... را مطالعه
... نموده و علوم ... تحصیل کرده بعضی از مسیحیان گمان می‌کنند
... اسلام برای حب شهوت و کسب جاه و سلطنت
اسلام را ظهور داده این تهمتی است واضح که این مرد بزرگوار را ...
محراب و بیابان است و قلب به هیچ وجه آلوده به طمع دنیوی
نشده لهذا فرمایش او اثر دارد

در جای دیگر گوید محمد در موقعی آمد که طبقات نصاری
بازار جدال لفظی را گرم کرده بودند و با دلائل و براهین
و احتجاجات بر یکدیگر تاختند و از حقایق بزرگ
که خداوند ایشان را برای فهم آنها فرستاده است دور مانده بودند
در این موقع که بازار سخنوری و یاوه‌سرائی گرم
بوده اسلام آشکار شد این ملل کاذبه و نحل باطل را
محو و معدوم ساخت و سزاوار بود که محو شود زیرا که
اسلام حقیقی بود که از قلب طبیعت خارج شده بود و

واتش بود که دران بوالعاقبت الحرب بعث برات

وجدلیات تقصادهای تماما بسوخت ابهای

باطل رفت بزم خشخ بیش شد واکچه حقیقت

التیه رفت جاودانی

درجای دیگری گوید پیغمبر اسلام سالهای دراز رسالت

خود را بعالمیان ابلاغ نمود و اشراف قریش وحتی

اقوام و اقارب او با او مخالفت کردند تا آنجا که روزی

که گفت آیا کسی بیاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد

کرد تنها کسیکه دعوت او را اجابت نمود طفلی

بود ۱۲ یا ۱۳ ساله اسم او علی که ما نمیتوانم زیر

ستایش و مدح علی خود داری کنم زیرا که حق او ان بود

شریف القدر در اینکه بی شبهه رحمت و احسان

و منظور بر درک و دلاوری شجاعت بی مانند

او با مهربانی و لطف و رافت اصحاب بود

و تمام عدل شاهد بر عرض [illegible] وقت رحلت

[illegible] ان تخشی فالله من الحق

ان یتبعه فالامر لکم فان اخترتم ان تقصروا

فقربه بقربه وان تعفو اقرب الی

التقوی الخ

شناسی مشائین [illegible] کرخطبه [illegible] قرار داده [illegible]

وزرای امور [illegible] و [illegible] [illegible] الکتاب [illegible]

قرار داده [illegible] شاه [illegible] سجاده [illegible] عدالت [illegible]

بر تمام مردم [illegible] و [illegible] اعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] انسان [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] ذات [illegible] در کمال [illegible]

[illegible]

کو جان خود را برای [illegible]

فرمود سلطان عادل [illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible]

بار الها صد [illegible] درود [illegible] مبارک [illegible] جمیع [illegible]

[illegible]

يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ لَا تُذِلُّوا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ
سُلْطَانِكُمْ فَإِنْ كَانَ عَادِلًا فَاسْئَلُوا اللهَ بَقَاءَهُ
وَإِنْ كَانَ جَائِرًا فَاسْئَلُوا اللهَ إِصْلَاحَهُ فَإِنَّ صَلَاحَكُمْ
فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَإِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ
الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَأَحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ وَاكْرَهُوا لَهُ
مَا تَكْرَهُونَ لِأَنْفُسِكُمْ

معنی این حدیث حضرت صادق [illegible]
ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و بورطه خزی و خواری
میندازید بسبب نافرمانی از سلطان فرمان فرمای

خود پس اگر عادل است ملوک [illegible] حسنات [illegible]

به اگر ظالم است از درگاه الهی خواست تا [illegible]

آورده و صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است

هر رسته سلطان بمنزله پدر مهربان است پس شاید که برای

او هرچه برای خود پسندید بخواهد برای او و هرچه

برای خود نخواهد در [illegible] حدیث قدسی است [illegible]

لا تقتلوا انفسکم بسبب الملوک مشغول شدید خود را

به بدگفتن و نفرین کردن سلطان هر سکنه بری و بحری

و قصبه و دهات و صحرا نشینان اساس زندگی کردن

بواسطه سلطان است پس اطاعت سلطان خود را کنید

چرا در [illegible] فتنه خونریزی که کردکان نفوس شریره را

دیدن طمع بخوردن مال مردم [illegible] پس معلوم شد اساس

زندگانی بواسطه سلطان است پس وجود سلطان از اعظم

نعمتهای الهی است و هرکس قدر دولت سلطان ندانسته

شکرگذاری حضرت حق را بجا نیاورده است و کفران نعمت

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] رعیت ترک دارد قدر دانی کنند

حکایت آورده‌اند که سلطانی خواست حج برود وزیر گفت

من گذارم سلطان باید رعیت را نگاه بدارد و [illegible] است

گفت هر شب حج رفته بودم یک حج از او بخرم [illegible]

نزد عابد عابد گفت من فروختم پس حج خود را [illegible]

سلطان اینهم یک عیب که بدار بمظلوم رسید [illegible]

حکایت دیگر عارفی گفت اگر [illegible] قدرا دریافتم

همه دعای در حق خود نخواهم کرد دیگر اینکه دعا سلطان کنم

چرا دعای عام است

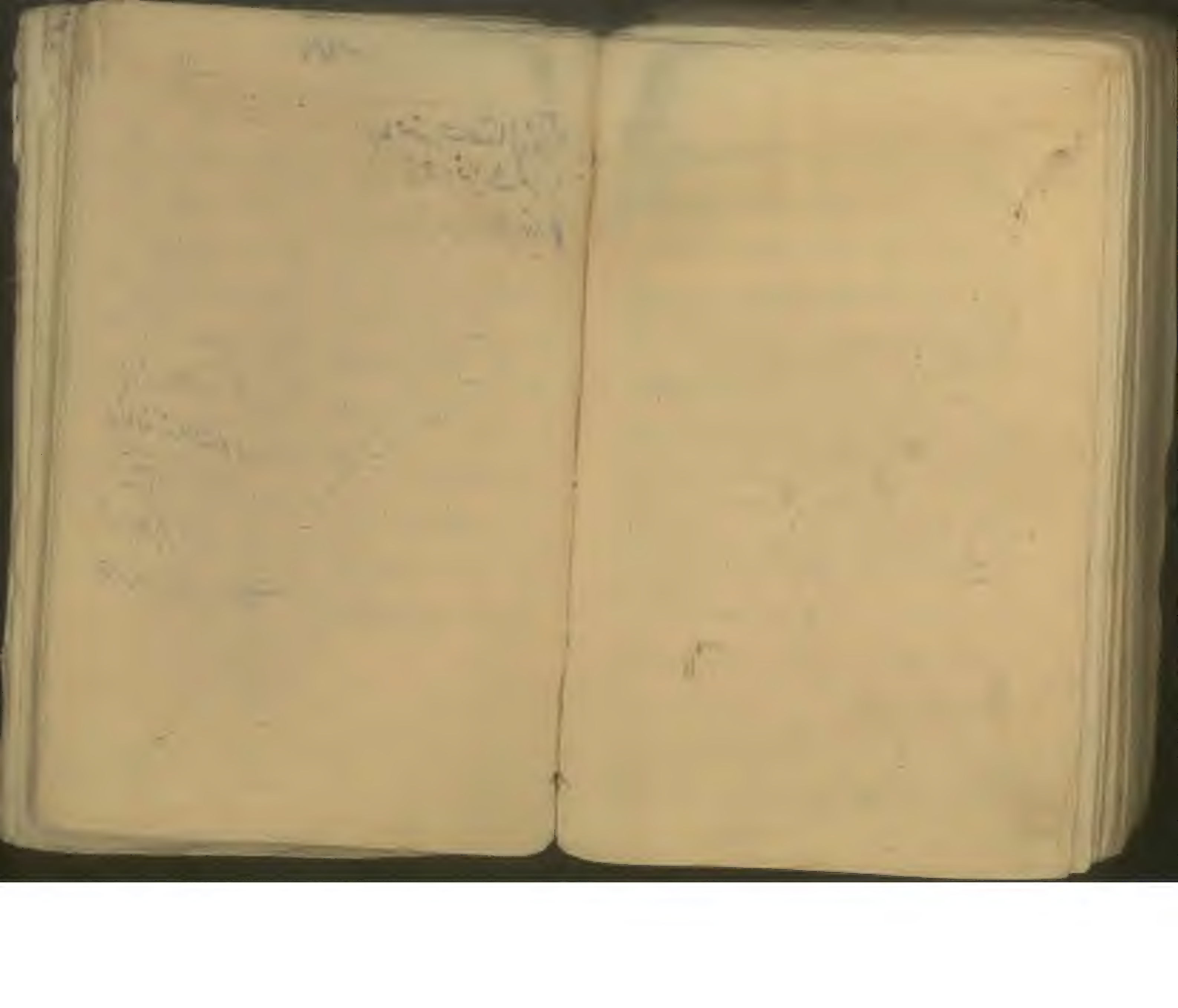

بپرس تا مرغ که ز شهر بدر شد | دلم به صحبت تنهایی ندارد
چکردم پدر جان که بی شمع و ... | شبستان عمر ضیایی ندارد
تو دور گردانی و مرغ خیالم | بجز سوی تو میل سمایی ندارم
منم چو علیل و چه سازم علاجی | که جز غم دوا و غذایی ندارد
غریب است هر کس که در خانه خود | بجز سایه آشنایی ندارد
دلم گم شد اندر بیابان هجرت | بجز وصل تو رهنمایی ندارد
هم از درد هجر تو مشکل برم جان | که درد من از تو شفایی ندارد
فلان زندگانی کنم بی نگاهی | که یک دست هرگز صدایی ندارد
نمی ترسم از آرزویش بمیرم | که آمد و رفتن لقایی ندارد
بکن ما چه اگر تو جدا گشتم | که درد جدایی دوایی ندارد
شود روزی که دانم جهان | که دنیا بقا و وفایی ندارد

[illegible]

دریا دلم که علی بس نام او بس | دو دستش [illegible]

چو از [illegible] کمر جنگ بست | یکی سنگ خارا [illegible]

بیامد [illegible] این شهر دیر | کشاکش [illegible] والا [illegible]

[illegible] آرام و تاب | دلم سوز [illegible] قطره آب

چه عباس بشنید [illegible] | بپیچید [illegible] قوت تن

گرفت از [illegible] آن جنگ [illegible] | [illegible] فرو ریخت [illegible] سنگ

روان شد [illegible] زبان | یکی حمله افکند [illegible] کمان

[illegible] در جنگ [illegible] | [illegible] خود [illegible] فرات

[illegible] کرد آن سنگ [illegible] | در آویخت [illegible] خود [illegible]

[illegible] برفت [illegible] | [illegible] لب لعل خشک [illegible]

[illegible] | لب تشنه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] سیاه

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] خشک کردند [illegible]

[illegible]

معراج اول

بسم الله الرحمن الرحیم

سحرگه صبح نوبت گرفت بر کوس — شباهنگ حمایل بشد زرد بر افلاک

شبی رخ تافته زمین دیر ماهی — بخلوت در سرای ام هانی

رسیده جبرئیل از بیت معمور — براق برق سیر آورده از نور

نگارین پیکری چون صورت باغ — سرش چون گوی کافور و راکش از زر داغ

نه ابرار از زمانیان درفشان تر — نه باد از بادپایان خوشخرامان تر

چو دریای گهر کرده بنیش — گشته دیم کسی از رق تیغش

قوی پشت وگران نعل و سبک خیز — بدیدن دوربین و در شدن تیز

دنبالی تنگ چشم بخت حرباه — بدان همگی شده نزدیک شاه

بهر حرفی ز رو ... پر پریده — با قصی الغایت اقصی رسیده

قصه

عمود انعام را قبله خویش | بتفضیل امامت فرستاد پیش
چو کرده سیر افلاک انبیا را | گرفته پیش راه کبریا را
بروتی رفته چو وهم تیز تگ | زهر گاه کیوان سبز بوستان
چو بر دو رفت از برج جوزا | رکاب افتاده شد بحر اخضر
براق ... طاوس اخضر | ملکند از عرش هم بال و هم پر
زمین گرداب چون باد وحشی | بساحل گاه قطب اورد کشتی
فلک با قلب و عقرب وریده | اسد را دیده برهیبت کشیده
فره کهکشان بخشی براقش | درخت خرمن هر از اشتیاقش
زرغبت تاج داده مشتری را | زبوده زافتاب انگشتری را
زحوت داده جوزا را کمر بند | چو ریف شرف از رو بر خور ...
چو اسپش ... در حوت کرده | ثریا در رکابش مانده مدهوش
چو ... حمایل سینه پوشی | ... بر ... مانده
دران چون سدره واقع ماند | زرنگ ... ریحان ان باغ
نهاده ... مهر با زاغ | چو جبریل از رکابش باز گشت
عنان ... میکائیل بگذشت | سرافیل اعدد بر ترتیبا دشتش

بتو رفع ... زرفرف ... | زرفرف برف جبرائیل بسلم برد
دران جا سر بسر سدره قدم زد | جریده بر جریده نقش ... زد
بیابانی در ... خشی ... | چو ... مکانرا فرش ... عرش
باستقبالش اعد تا که عرش | ... بیرون جهاندز ... کونین
علم زد بر سر ... قوسین | جهت را ... جهت ...
مکانرا نیز ... رفع ... | قدم بر قمع ... خویش ... برداشت
حجابت تا ... ترینی ... برداشت | محمد در مکان بی مکان
بدید آن ... بی ... | کلام ... بی نقل شنید
خداوند جهان را ... دید | ... تخشی رقمی برا ... ورد
... حروف و ... خنتی ... اورد | خطاب امد که ای مقصود ... ... درگاه
... حاجت ... وحی ... خواه | سزای فضل ... از ... حاجت
کهنه کاران امت ... دعا کرد | خداوندش جمله حاجتها روا کرد
چو بر ... از کرامت ... | ... بیا ... نازنین ... خلاص
کلی ... ... قدری ... که امد | ... رفت ... نور ... مه
... را برات شادی اورد | ز ... با ... اورد

ای نقش معارج معالی | معراج تو نقل استعالی
بر هفت خزینه در گشاده | بر چار گهر قدم نهاده
از حوصلهٔ زمانه تنگ | بر فرق فلک زده شباهنگ
چون شب علم سیاه برداشت | خلوتکهٔ عرش گشت جایت
پروازگری گرفت پایت | سر بر زدی از سرای ما تنه
بر اوج سرای ام هانی | جبریل رسید طوق در دست
کز بهر تو آسمان کمر بست | هفت فلک که حلقه بستند
نظارهٔ تو ز هر چه هستند | بر خیز هلا نه وقت خوابست
مه منظر تو قصب تابست | در تیغ عطارد از هر وقت
منسوج شد است و وقت | زهره طبق نثار بر فرق
تا نور تو کی بر آید از شرق | خورشید بصورت هلالی
زحمت زده نو گره خالی | مریخ ز حمله و شاقت
مرکب رو گرته لیاقت | ذرا نامه مشتری بدان نور

از چشم تو گشته چشم بد دور / گیسوان علم سیاه بر دوش

در بندگی تو حلقه در گوش / امشب شب قدر در نوشت منشور

قدر شب قدر خویش و زاید / از راستی سرو قدی ای احمد

معراج محمدی است امشب / ای دولت آن شبان که چون روز

گشته ز قدم تو عالم افروز / بر کار نجات درکشیدی

چون دل به سپهر درکشیدی / بر سقف جهان تو نقطه بخشی

طیاره شده چو نیک بختی / برق که براق بود نامش

ربع ملک از چهار گوشه / دارد ز درود هزار توشه

زانجا که جهان تک اسبه راندی / دوران دو اسبه باز مانده

بر طره هفت بام عالم / نی طاس گذاشتی نه پرچم

از سرخ سفید دخل آن باغ / نقش نظر تو مهر ما زاغ

هم پرچم چرخ را گسستی / هم طاس سپهر را شکستی

طاوس پران چرخ اخضر / هم بال فکنده تو هم پر

جبریل ز همرهیت مانده / دلیه سعک ز دور خوانده

افز

فرقه کز سدره رفتی راهت / پرده نه پر شده ره نگاهت

چون فارغ از سدره و گذشتی / اوراق حدوث را نوشتی

رفتی ز بساط هفت فرشی / تا طارم پیشگاه عرشی

سبوح زبان ز عرش شایه / از نور تو گرده حلل سایه

از حلیه عرش بر پریدی / هفتاد حجاب را دریدی

تنها شدی از رکاب رفعت / هم تاج گذاشتی و هم تخت

بار از جهت هم شکستی / از زحمت تحت و فوق رستی

خرگاه برون زدی بر نهانی / در خرگه خاص قاب قوسین

هم حضرت ذو الجلال دیدی / هم سر کلام حق شنیدی

از غایت فهم و غور ادراک / هم دیدن و هم شنیدنت پاک

در خواستی آنچه بود کامت / در خواسته خاص شد تمامت

از قربت حضرت الهی / باز آمدی آنچنان که خواهی

گلها شکفته از جنابت / توقیع کرم در آستینت

آورده برات رستگاری / از بهر همه گناهکاران

معراج دوم

ما را چه محل که چون تو شاهی — در سایه خود دهد پناهی

زانجا که تو روشن آفتابی — بر ما چه شگفت اگر بتابی

دریای مروت است رایت — خضرای منور است جایت

شد عیب تو تعلق بر مروت — دلبستهٔ ترا در نبوت

هر کو از قدم تو سر کشیده — دولت قلمش در کشیده

سربلندیش را ز پایهٔ بخت هر قبل آمده براق بدبخت
گفت بر باد شد به شاه که تا زمینت بگردد افلاک
پاس شب را جلیل شاه چهل تراب احسب بیاق را اجلس
سرعت برق زد براق تراشت بر نشانی کا حسب این بیاق تراشیب
چو گذشت بتافت اودر دم بجنیت براقت اودر دم
مهد را بر چرخ ران کرماه تواریکی بر کواکب دوان کناه تواریکی
شش جهت را ز هفت هنخ برار نه فلک را ز چار هنخ برار
بگذران در نمار چرخ شمند قدسیان را در زیر سر بگذارند
عطر سایان شب نگار قروند سبز پوشان در انتظار بروند
ار شیان مصر ابر صبر کار بر تو عاشق شده زلیخا وار
خیز آ در تو یک نظار کنند هم کف و هم ترنج پاره کنند
آسمان را تو زیر پایهٔ خویش طره نرگس زشانهٔ خویش
نیروان شکوفه ده به چراغ تازه رو باشی چون شکوفه باغ

معراج سیم

شب شب قدر و وقت وقت عبادت — یافت خواهی هر آنچه خواهی حاجت

یاد خویش از غبار خالی کنی — عزم درگاه لایزالی کنی

تا بحق القدوم ان قدمت — بررود عالم روان شود علمت

چون محمد ز جبرئیل براز — گوش کرد این پیام روح نواز

بهر سبز پوشان باغ بهشت | چو سبزی ز راشته کار گشت
محمد که سلطان اهل وجود | ز چندین خلیفه و سپهدار بود
سرا فخر دریت تیغی کشاد | ز رافضیان سر باتیغی نهاد
ز بیم جهان داده فرمان خلاص | بیعتو فتح بر شیعیان گشت خاص

شام چون اسرا را خرابه منزل شد ... باده ...

دران خرابه نه سقف و نه پایه جا کردند　ز چاک بستر و از جفت ...

نه شمع و نه چراغ نه فرش و نه شام　و گرسنه کو نه آب و سفره ای

طعامشان همگی بود لختهای جگر　شرابشان همه از قطره های اشک بصر

تمام شب گریان دران خرابه ...　ز بس سحر چو شیران ...

یکی برای پدر و خواهرش واه و فغان　یکی ز مرگ پسر ز زرد دیده اشک فشان

رقیه نام یکی دختر از امام شهید　دران خرابه از هجر پدر ... ندید

ز بسکه گریه نمود آن صغیره شد بی تاب　برو به خاک سر خود نهاد رفت بخواب

بخواب دید که باشد آمده ز سفر　گرفته تنگ به جان عزیزش اندر بر

... دران صغیره مضطر　بگریه گفت چرا دیر آمدی ز سفر

از آن زمان که تو غایب شدی ز دیده من　... رفت از دل رمیده من

زمینه جانب صحرا مرا کشانیدند　به پشت ناقه عریان مرا نشانیدند

میان راه بسی ... زدم سیلی　خم ز صدمه سیلی ... نیل

... [illegible]　جدای شدم از تو ... ز ...

ز خواب

[illegible]

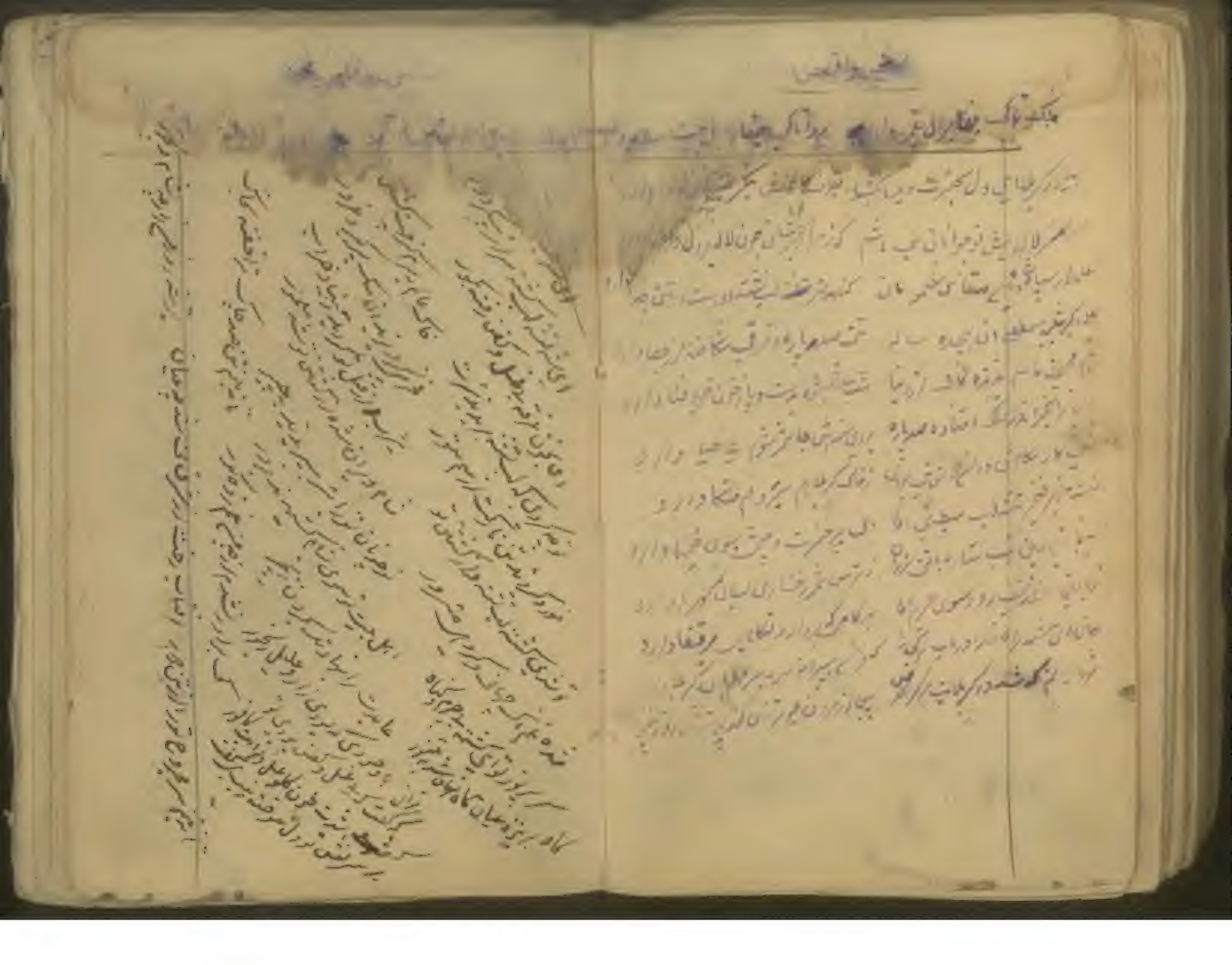

به عهد [illegible]

ز خیر تیش سوی کربلا کشانیدند — [illegible] غریب و بلا دیدند

نه حجاز ز حسین در عراق یا صد شور — قدم نهاد بر او کوفیان جفا کردند

بخست باره او آب را بر او بستند — برادر تشنگیش سخت مبتلا کردند

مخالفان زره رهت چشم پوشیدند — [illegible] دل حرم [illegible] نوا کردند

زراه کینه [illegible] — نه رحم بر وی و نه شرم از خدا کردند

سر کشیدش ز کین [illegible] غبار — تنش بریده [illegible] تیغ ها کردند

تن کو بر [illegible] در کنار زهرا بود — بخون کشید [illegible] پامال اسب ها کردند

شه [illegible] — کنار دجله دو دست ز بدن جدا کردند

جوان تازه [illegible] — [illegible] کردند

گل ریاض حسن شاهزاده قاسم را — در آن [illegible] عزا کردند

خیام محترمش را [illegible] — [illegible] کربلا محشری بپا کردند

بروی [illegible] — ز روی فاطمه نه شرم و نه حیا کردند

[illegible] که [illegible] مصطفی [illegible] — زهی [illegible] که در جهان [illegible] یاد

[illegible]

ای ارض کربلا تو مگر عرش اکبری — گر عرش نیست [illegible] ز عرش [illegible] برتری

[illegible] — زیرا که جای مدفن [illegible] سبط پیغمبری

لب تشنه جان بخنجر دشمن فدا [illegible]

در حال احتضار ز هر سو نظر نمود — غیر از یتیمان و حرم [illegible]

بر سینه اش که داشت فرزند از یتیمان حرم — زخمی که تیر زداغ علی اکبرش نمود

از بس رسیده بود بجسمش نشانه تیر — جای درستی نه در همه پیکرش نبود

پوشیده بود بر تن خود کهنه پیرهن — آن جامه بعد کشته شدن در برش نبود

مادرم حیثیتکه زینب غم دار — غیر از غم سکینه غم دیگرش نبود

شمر لعین برید سرش را ازین کمر — خوف از خدا و شرم ز پیغمبرش نبود

آن دم که خواهرش زینب فگار — بر زینت عمری شام دیگرش نبود

بس واقعه

مطلع کجا رفتی امام مهربان کی — خولی کجا و سبط رسول امان کی

تا که ملک بال بسر فدا کنی — خنجر کجا و حنجر سلطان زمن کی

اکبر تو نیکو شده ز [illegible] — جسم جانی کجا و تراب زمانی کی

شد پاره پاره پیکر فرزند بوتراب — خنجر کجا و بدن نازنین کی

ای روزگار [illegible] — زینب کجا و بزم یزید لعین کی

بنیاد کرسیفد ز [illegible] دشتی ای [illegible]

آن یک سر از سینه به پای پدر نهاد   وان یک ز پای [illegible]

لیلای بر روی کشته اگر زانت غم   زد آنقدر به سر که ز خود بیخبر فتاد

ناگاه چرخ جیب محزون دران میان   از چشم چاک چاک شده و بحر در فتاد

از دل کشید ناله هذا اخی چاک   از [illegible] آتش شرر ابه خشک تر فتاد

[illegible] که حالت [illegible]   چون دیده‌اش به آن تن [illegible] پاره پاره بر فتاد

[illegible] کرد [illegible] خوف و اضطراب   با نعش چاک چاک پدر بی حیا افتاد

[illegible] خلق   یکجا ببین در دیده گهی گوشم ای پدر

[illegible]   ز [illegible] دیده [illegible] ای پدر

[illegible]   از تازیانه ساخته [illegible] ای پدر

خالی [illegible] جای [illegible]   کوان جنازه طفل [illegible] ای پدر

رو [illegible]   گرد و غبار ره شده زیور [illegible] ای پدر

بر کف [illegible] به پدر [illegible]   کا [illegible]

[illegible]

هر زمان یاد کنم از لب [illegible] [illegible] در عجب سان آب [illegible]

جز خون که چکید از گلوی [illegible] از ره دیده مرا خون [illegible]

یاد دم از خنجر کشیده او چون ابر [illegible] اشک خونین [illegible] از [illegible]

زان [illegible] که [illegible] بود [illegible] از غصه [illegible]

[illegible]

ایضاً له

آب [illegible] هر [illegible] و خاک [illegible]

فرشته بود در دوران [illegible] | نموده رحم [illegible]

[illegible] | سلام حق [illegible]

اگر به کربلا ماتم شده [illegible] | [illegible]

[illegible] جمال [illegible] | بیا مرا [illegible]

مرا دل [illegible] | [illegible] دل [illegible]

[illegible] غم خون [illegible] دارم | [illegible] دارم

[illegible] زده [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] دارم

[illegible] | [illegible]

[illegible] جواب داد

گفت [illegible] | [illegible] کربلا [illegible]

کربلا [illegible] صحرای [illegible] | [illegible] شهدا [illegible]

[illegible] | [illegible] دیگر بود

اعوذ بالله من الضلال ان

اللهم عرفني نفسك فانك

خدایا بشناسان خودت را بمن اگر

ان لم تعرفني نفسك لم

نشناسانی خود را بمن نمیشناسم پیغمبر

اعرف نبيك اللهم عرفني رسولك

خدایا بشناسان بمن

لك لم اعرف حجتك اللهم

رسولت را اگر نشناسانی بمن

عرفني حجتك فانك

نشناسم حجت را

ان لم تعرفني حجتك

ضللت عن ديني

خدایا بشناسان بمن حجت را که

اگر نشناسانی بمن حجت را گمراه

شوم در دین من نقصان پیدا شود

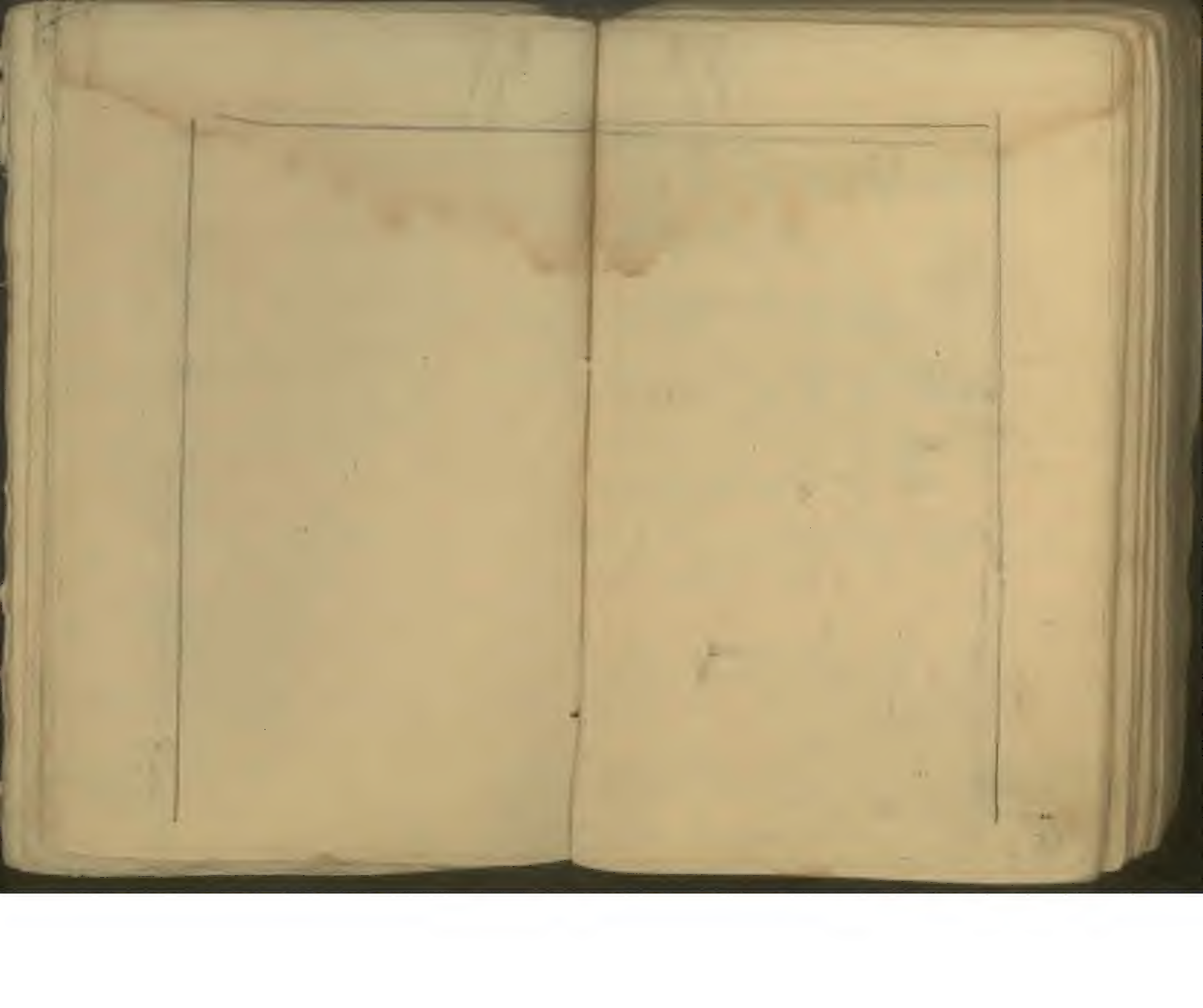

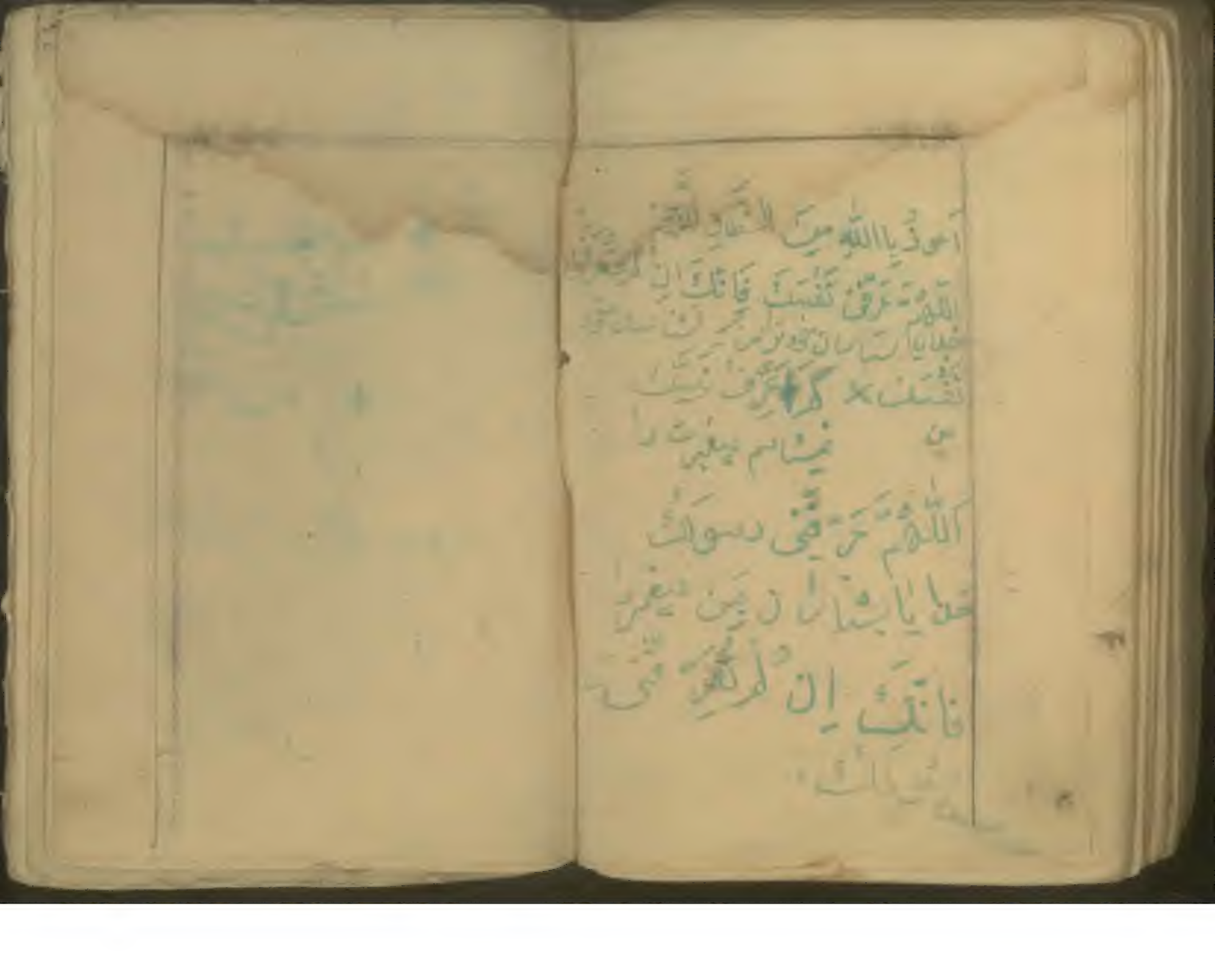
أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

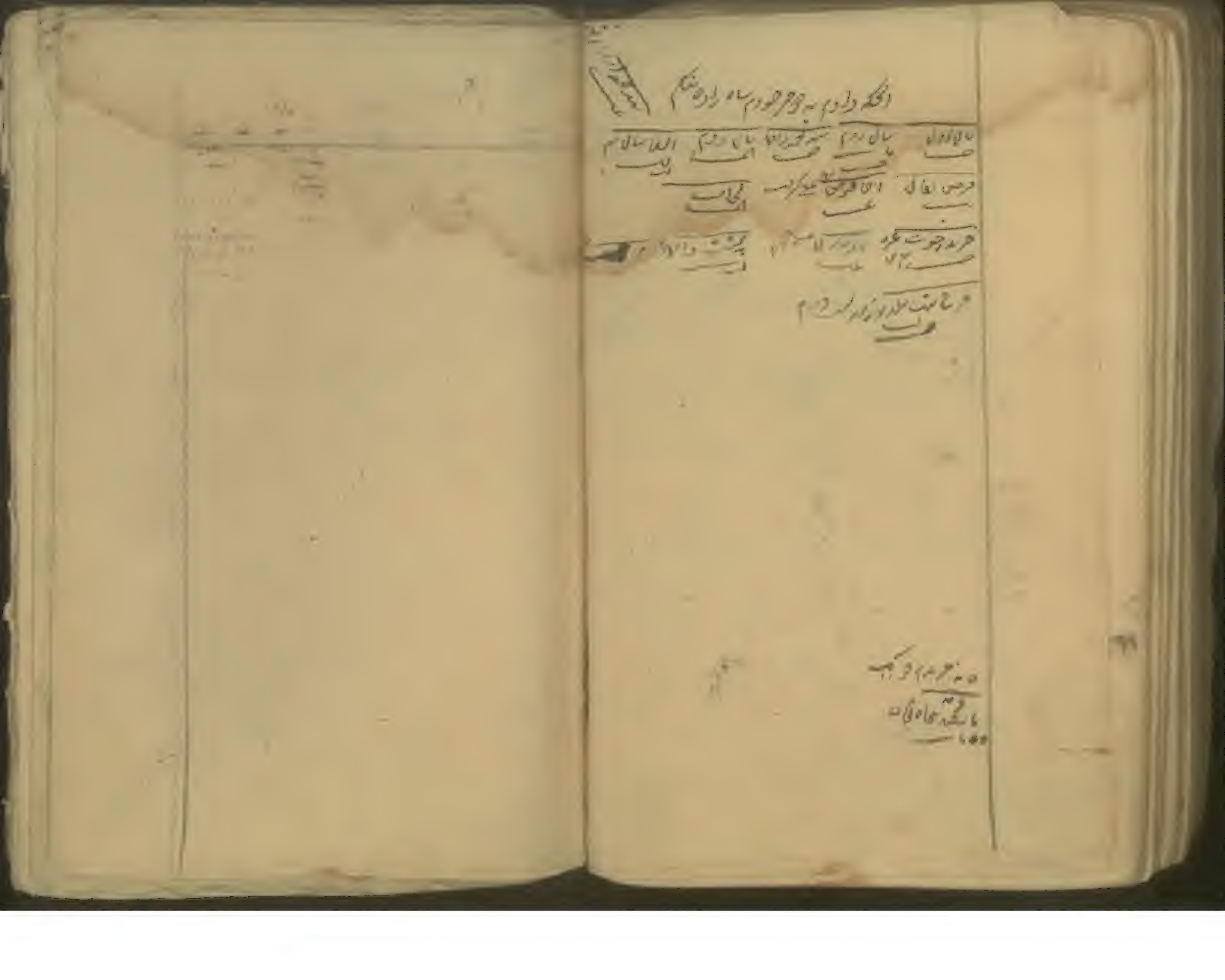

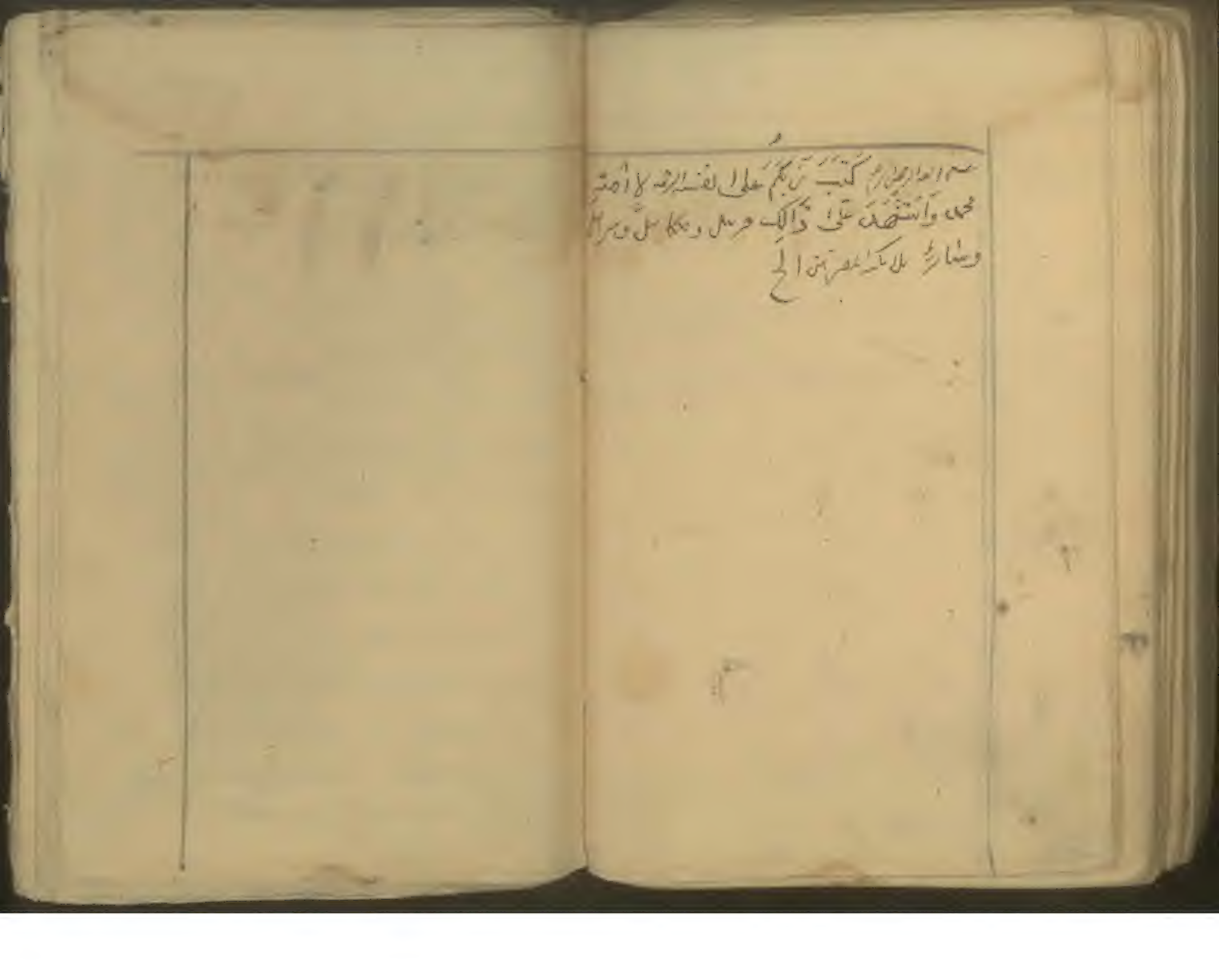
بسم الله الرحمن الرحيم كتب ربكم على نفسه الرحمة لأمة
محمد واستشهد على ذلك جبريل وميكائيل وإسرافيل
وحملة العرش والملائكة المقربين الخ

ماه ربیع آمد چو ماه محمد | پرده برانداخت [illegible]

بود در این [illegible] | گرده جهان قبله رضای محمد

[illegible] | [illegible] طلای ز کیمیای محمد

[illegible] | تیغ [illegible] طلای محمد

[illegible] | تا که نماند بجز ثنای محمد

کنگره کاخ [illegible] | ریخت فرو در زمان [illegible] محمد

تخت شهان [illegible] | [illegible] سوای محمد

[illegible] | هیچ نیاید بجز صدای محمد

[illegible] | در اثر جلوه [illegible] محمد

[illegible] | آیت واللیل و والضحی محمد

[illegible] | گرده بر آفاق از نوای محمد

[illegible] | کعبه آمال شد سرای محمد

[illegible] | تا که کند سجده از برای محمد

[illegible] | از دم جانبخش جانفزای محمد

[illegible] | [illegible] برای محمد

جان شیرازی

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | [illegible] برای محمد

[illegible] | جلوه [illegible] محمد

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | گشت [illegible] علای محمد

[illegible] | [illegible] روشنای محمد

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | [illegible] شفای محمد

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | تا [illegible] بود بقای محمد

[illegible] | [illegible] رضای محمد

[illegible] | [illegible] قرآن [illegible] محمد

[illegible] | [illegible] محمد

[illegible] | گفت [illegible] ز خدا ثنای محمد

[illegible]

[illegible]

شد [illegible] لعل [illegible] — یافت [illegible] دل [illegible] دریا قرار

ای [illegible] خویش [illegible] — [illegible]

مردان همه را [illegible] — [illegible]

گفت [illegible] — [illegible] زلال

شاه [illegible] گفتار [illegible] خواب — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن خلق [illegible] | گر [illegible] خویش [illegible]

زکفش [illegible] | [illegible] بود حمله کوشش [illegible]

[illegible] | [illegible] اندر [illegible]

[illegible] | [illegible] کم [illegible]

در ادب [illegible]

[illegible] علم و ادب ورز که در مجلس شاه | هرکرا نیست ادب لایق صحبت نبود

[illegible] قوم [illegible] | [illegible] ادب کن [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] ادب [illegible] | هر کس که ادب ندارد [illegible]

[illegible] ادب [illegible] عطای [illegible] بخشد | حقا که ادب وظیفه مردانست

[illegible]

رسس الرحیم [illegible]

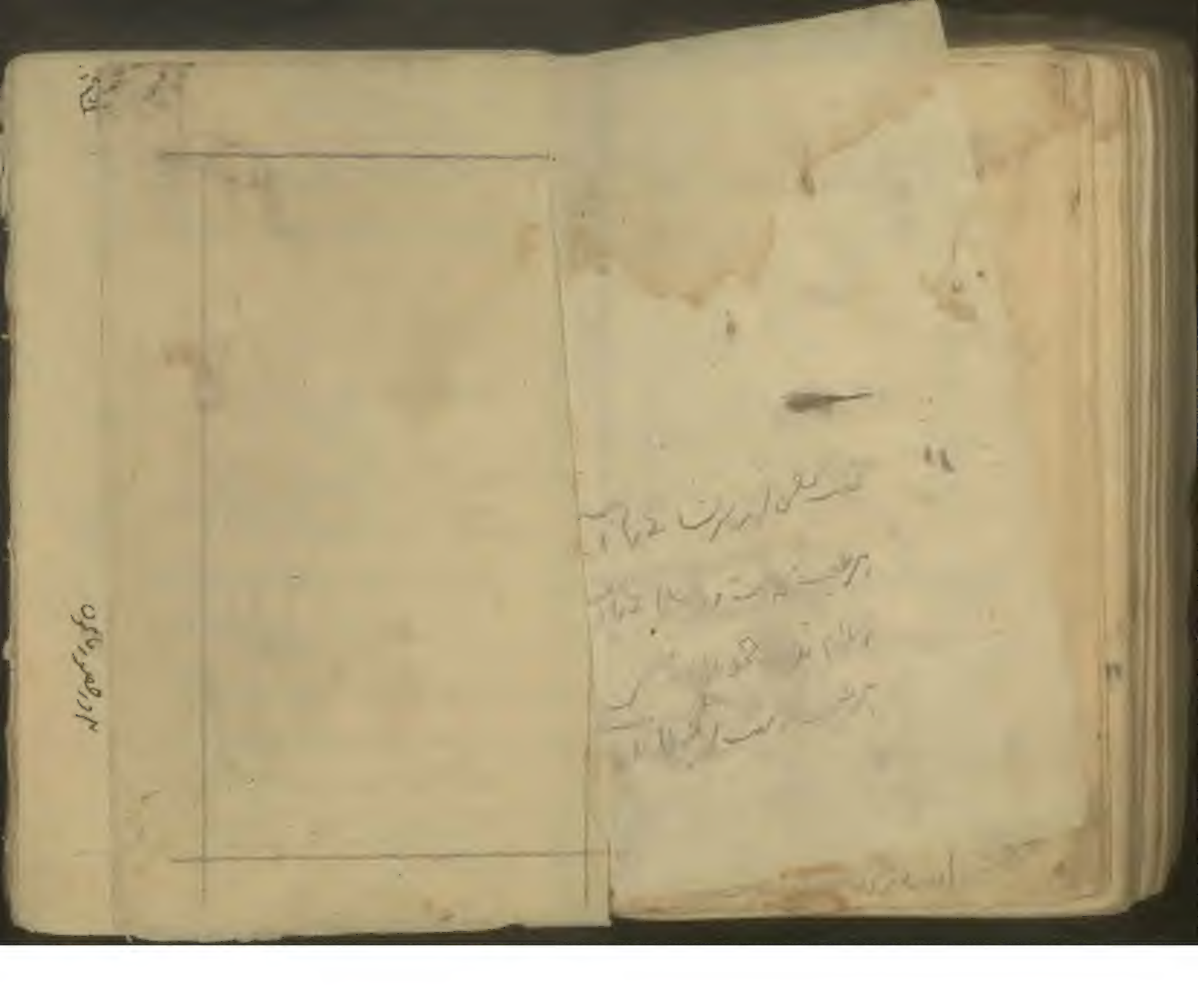

پیغمبر فرمود من قال علی ما لم اقل فلیتبوّء مقعده فی النار
هر کس بگوید از قول پیغمبر حالا آنکه نفرموده باشد مقعدش آتش است

حدیث اول

از احادیث که وضع کردند این حدیث است پیغمبر فرمود
انّ مثل ابی بکر و عمر مثل جبرئیل و میکائیل است فی السماء
شیخ ابو علی طبرسی در کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی بن اکثم
در حضور مأمون از حضرت جواد سؤال کرد از صحت و سقم این
حدیث حضرت در جواب فرمودند که جبرئیل و میکائیل
دو فرشته مقربند هرگز در راه خدا عصیان نکرده اند
و یک لحظه از عبادت خود را باز نداشتند و این دو
دو مشرک بودند بر فرض تقدیر که مسلمان شدند بیش

تر اوقات ایشان در کفر و شرک بوده و محال و ممتنع است
تشبیه کنند و برابر دانند پیغمبران هر دو را به جبرئیل و میکائیل

حدیث ۲م

پیغمبر فرمود صحابه من مثل کالنجوم اند حضرت جواد
فرمود بعضی از نجوم نحس و نجوم سعد هستند از این است

حدیث سیم

پیغمبر فرمود ابوبکر و عمر سید کهول اهل الجنة یعنی
این هر دو بهتر بر کهول اهل بهشتند و کهل کسی را
گویند که در میان سی تا پنجاه باشد و در کتاب
احتجاج است یحیی بن اکثم سؤال همین حدیث را از حضرت
جواد جواب فرمود این حدیث کذب و محال است
برای آنکه تمام اهل بهشت جوان خواهند بود و پیر ندارد
و این حدیث را وضع کردند بر ضد حدیث پیغمبر

حض

فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة در کتاب
خود انها است پره زنی اهد حضرت عمر عرض کرد دعا کنید من
داخل بهشت شوم عمر فرمود پیره زنان داخل بهشت نمی‌شوند پیره زن
شروع بگریه کردن عمر بزد دستش را فرمود مرا شا گردم تو را
انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی ایشان
انجا جوان شوند به بهشت میروند این حدیث حمل کنیم باین
مطلب که مراد بهشت دنیا باشد برای انکه کهول در بهشت
دنیا زیاد هستند که عمر فرمود الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
محسن اکرم این حدیث در حضور مأمون سوال کرد عمر فرمود
که جبرئیل برمن وارد شد گفت ای محمد خدا بشما پروردگار تو
ترا اسلام میرساند و میگوید که ابابکر را از من سلام برسان و
بکو او را بپرس که من که خدا هستم از تو راضی ام ایا تو هم از من
راضی هستی یا نه صحیح است این حدیث یا خیر حضرت جواب
داد فرمود خدا فرموده ولقد خلقنا الانسان
ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من

حبل الورید ایا خدا اشد است که ابابکر را در رضایش یا
یا خشمناک در حالیکه خدا و ند عالم سر و المخفیات است
و به کلیات و جزئیات واقف و مطلع است علاوه بر این
پروردگار را رضا بودن نبودن ابابکر مشغول است خداوند
کدام کار او خبر نشده در جنگ چند از ان در ابسی شد
که عمر خدا از او پنهان کند راکد بشد فرستند در جنگ خیبر هم
لشکر اسلام را اینم شکست داد در جروه ذات السلاسل ساز راه
گذشت رفت با انکه و جیش اسامه تخلف کرد با انکه
پیغمبر خدا ندیک غضب کرد با پیغمبر خدا روان میکند جبرئیل را
که من راضیم او از من راضی است یا نه محسن اکرم عرض کرد چه
میفرمایید از این حدیث عمر فرمود اگر من مبعوث نمی‌شدم
هر اینه عمر مبعوث میشد اگر مرا رسول نمی‌کردند عمر را رسالت
میدادند حضرت جواب فرمود این حدیث کذب است
قال الله لنا ولقد اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک
ومن نوح

بعد از آنکه خدا عهد و پیمان از پیغمبر گرفته باشد پس چگونه ممکن است
که تبدیل میثاق و عهد خود کند ● عمر اینهم خود بیان دروغ نیز است
هرگز شرک به خدا نیاورده بود یک چشم بهم زدن چگونه پیغمبری
قرار بعد بهم کسیکه مشرک بوده ● عمر فرمود هرگز خبر قتل دیر لیلة
امد نشنید که قسم کمان کردم البته بر عمر نازل شده حضرت
فرمود این حدیث کذب است محال است پیغمبر شک نداشت ●
از پیغمبری خود که ایمه را بگوید که خدا درباره پیغمبر آمده در قران
ان الله اصطفی من الملائکة رسلا و من الناس

سهو صاحب

ابوحنیفه اسمش نعمان است پسر ثابت و ثابت پسر زوطای
کابلی است و زوطا غلام یکی از بنی تیم بود و آزاد شده و در
سال هشتادم از هجرت متولد شده و در سال صد پنجاه از هجرت
از دنیا رفت هفتاد سال عمر او بود و ابوحنیفه زیدی مذهب بود
و خلفای بنی عباس را متغلب میخواندند و شاگرد حضرت امام
جعفر صادق بود در نوبت خلافت به منصور عباسی رشید جمعیت
بسیار خانه حضرت میرفت منصور اندیشه کرد در سال صد و
بیست و ۳ از هجرة ابوحنیفه و مالک را طلبید عذرخواهی بسیار کرد
خلایف نه سال قرار داد مردم زمان هم طالب دنیا شده بودند
قید مذهب حق نیست طالب دنیا میخواستند هر کدام احداث مذهبی
کردند منصور برای شاگردهای حنفیه مالکیه وظیفه قرار
موکل در خانه حضرت صادق هر کس میرود یک اشرفی بگیرد
هر کس در درس ابوحنیفه میاید یک اشرفی بدهید و
در کتاب صحاح که نوشته بود طاق بر گفته مومن طاق
نزد ابوحنیفه یک اشرفی بگیرد مردم در خانه حضرت صادق هم

ا مد با درخانه ابوحنیفه طفل خرزد کی مردی بول حرام کرد
وقتیکه او در خدمت حضرت فرموده‌ها درست بهمین قدر
رفت مونس طاق وارد درخانه شد با درکف دستی
حلوی بدرست بودم غلام انطرف با هم حرا شد حرام
طفل خرزد دست کشیدم ... بدر نو سه دار شد
نطفه نوشته شد الی حکایت حرامی بر اره
حضرت حکایت کرد ... خود   الحکی

مونس طاق همیشه با ابوحنیفه تشنیع می‌کرد مکالمه می‌کرد روزی
ابوحنیفه مونس طاق گفت تو می‌گوئی رجعت در دنیا واقع
خواهد شد ... وقت رجعت پس میدادم طاق
گفت ... ضامنی بده که بصورت انسان وارد
شدی اگر بصورت خوک سگ شدی ...

روزی دشت ابوحنیفه ... طاق بود یکی صدا میزد
طفل راه گم کرد مونس طاق گفت طفل گم نشده ...
گمراه صحرای ... دشت اورا ... دارم

روزی طاق وارد شد بر ابوحنیفه ابوحنیفه گفت ...
شیطان ... شیطان طاق خواند آیا ... ارسلنا
الشیاطین علی الکافرین ... اگر من شیطانم تو هم کافری

علما و اهل سنت و جماعت ابوحنیفه را تمجید نموده‌اند شعر
که از علما وقت شب می‌گفت که کف خاک بهتر است از ابوحنیفه
سفیان و مالک و حماد او زاعی و شافعی می‌گفتند که زاید
نشد در اسلام ... ابوحنیفه ...
... گفت ... ابوحنیفه ...

اورا بر خلاف خدا و رسول دیدم مالک می‌گفت ابوحنیفه
... برای ...

در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل می‌کند
ابوحنیفه اگر ... در شرق ...
مردی ... مغرب ... مشرق
وزن خود را حامله ... فرزند ...
... حمل ...

اسمرد ی گوید جاریة این فرزندان منست ما فضی حنفی می گوید
احتمال دارد محتلم شد بنشی انزال تو با رتن دیگر جماع کرده
باشی ملک تقاره من تورا بردم روحیه تو نقل کرده باشد
با من تو برهنه باکه تو رما داور ادرده شرف زمینی الرن ان
میسر باکه را بخود کاد رو جا ملا شد اگر مردی زن را طلقه
خود در را ور دفی الحال در حضور قاضی زن سه طلاق کند
با همه حال زن طلاق دیده و شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه
فرزندی بیاورد همین برابر آن فرزند تعلق شوهر دارد
اگر مردی سفر باشد دو کس گواهی دهند که شوهرش مرده
زن عده نگاه دارد و شوهر کند از شوهر دوم فرزند حمل آید
اگر شوهر اول از سفر آید جمیع فرزندان که از شوهر دوم حمل آمد
شوهر اول راست فرزندان میراث برند از هم میراث برد
از فرزندان خود اگر دو نفر با کرد وطی کنند در یک طهر
و آن زن فرزندی در مدتی که احتمال داشته باشد

که فرزند از هر یک ایشان بود آن فرزند هر دو ملحق می شود آن
فرزند از هر دو پدر میراث برد و هر دو پدر هم از فرزند میراث برند
به سه کس ملحق نمی شود از چهار بان طرف این حکم جاری است تا هم
اگر دو کنیز داشته باشد و طفل هم برسد و هر یک از دو مدعی
کنیز دعوا کنند که این فرزند از منست و بعوی هر دو را در ام
این فرزند از هر دو کی محسوب شود و دیگر جا از نزد ابو یوسف را
با پسری که او را اجاره گرفته باشد وطی کردن جواز ابو حنیفه
عقد جامه در یکی از کتب ابو حنیفه این چون سفر رسالة
ولیس فی لواطه حد ولا یوطی الاخت بعد العقد
اگر مردی زن را حج کند برای رفت ترک ما برای مان وای
یا صحبای دیگر اگر دو حسید اول دهمل آمد اول رحال
هر دو واحد از آنها ساقط است ما عروض هر حکم و ایم
الا المرافی افای گوید جا زاست بر حکمی اول ما بعد

تمام پوست هیچ انرا پاک میدانند غیر پوست خوک اگر مدباغ
هم میدانم پاک می شود جانور مردار از پوست سگ را دباغ
کردن در نماز نه پوشند نماز صحیح نیست با پوست مردار ولیر یا پلاس
نماز نخوانند با زمین مغصوب نماز صحیح نیست سجده به مصلی ادمی
شرط است که خاک باشد از زمین تربت باشد مکرر نماز را نماز
گویند عقب نذارد با سر خود را [illegible] هم کند [illegible]
دیگر رکوع گو [illegible] را بجا آرد و صلوة را [illegible]
واجب میدانند قنوت را بدعت میدانند خروج نماز را به
[illegible] میدانند سلام دادن یا حرف زدن یا خروج یح
یک پس از سلام اگر عمداً بادی خارج کرد نماز صحیح است اگر
سهواً بادی خارج شد نماز باطل است و سجده شکر بعد از نماز
بدعت میدانند هر کس از عمد کردی نماز
اگر دادی با خلوت بیازی هر ان [illegible] که باشد [illegible] نمازش
در ان بوته دوزخ گذارش روزی [illegible] الا عفو کند

و مذهب حنفیه می گویند هر قبول ندارم [illegible] اگر بود [illegible]
نمی شود هر چه نمود [illegible] سلطان [illegible]
طلوع [illegible] را جواب داد
در کتاب فصول الحق مسطور است که در تاریخ هزار و [illegible]
هجری مولانا [illegible] شیرازی که از اجله علمای شیعه
بود نقض [illegible] نتوانست با علمای [illegible]
خود رفتار کند از وطن خود دوری گزید رفت نزد اکبر
شاه والی هندوستان [illegible] کتاب [illegible]
شد [illegible] مذهب شافعی [illegible] مذهب شیعه
کردن اکبر شاه فوت کرد پسرش سلطان سلیم [illegible]
والی هند شد شخص مذهب شیعه در نزد او [illegible]
که طوائف ام موافق [illegible] مذهب خود [illegible]
در مجلس او اهل ادیان مختلفه را [illegible] اتفاق [illegible]
روز [illegible] در اثبات مذهب شافعی و نقض مذهب
شیعه سخن [illegible] و مولانا نقی شوشتری که از علمای جلیله

الوثیقه

تا حین بود در آن مجلس حاضر بود و نقل احادیث و سخنان
موضوعه ناصبیه می گفت . الحکم در میان آنها گفتگو بسیار شد
والی هندوستان گفت دلائلی برای مذهب شما و رید تا
حق ثابت شود مجادله را کنار گذارید بعد معلوم شد این مذهب
بر حق معلوم شد آنگاه عام قرار گذاشته شد بیست نفر
در دست هشت روز در شب مقدم ملازم روز بر پای ... چهل ۴۴
رفت در کتاب چهار روز بهان بس اتحاد ... رسوخ حق
روز بهان ... در اتفاق ... در
این روز بهان حق ... گرفت تمام ... والی
هندوستان هواداری شیعه کردند و گشت دشمن حقه ما
بود بهره برای ... اتمام

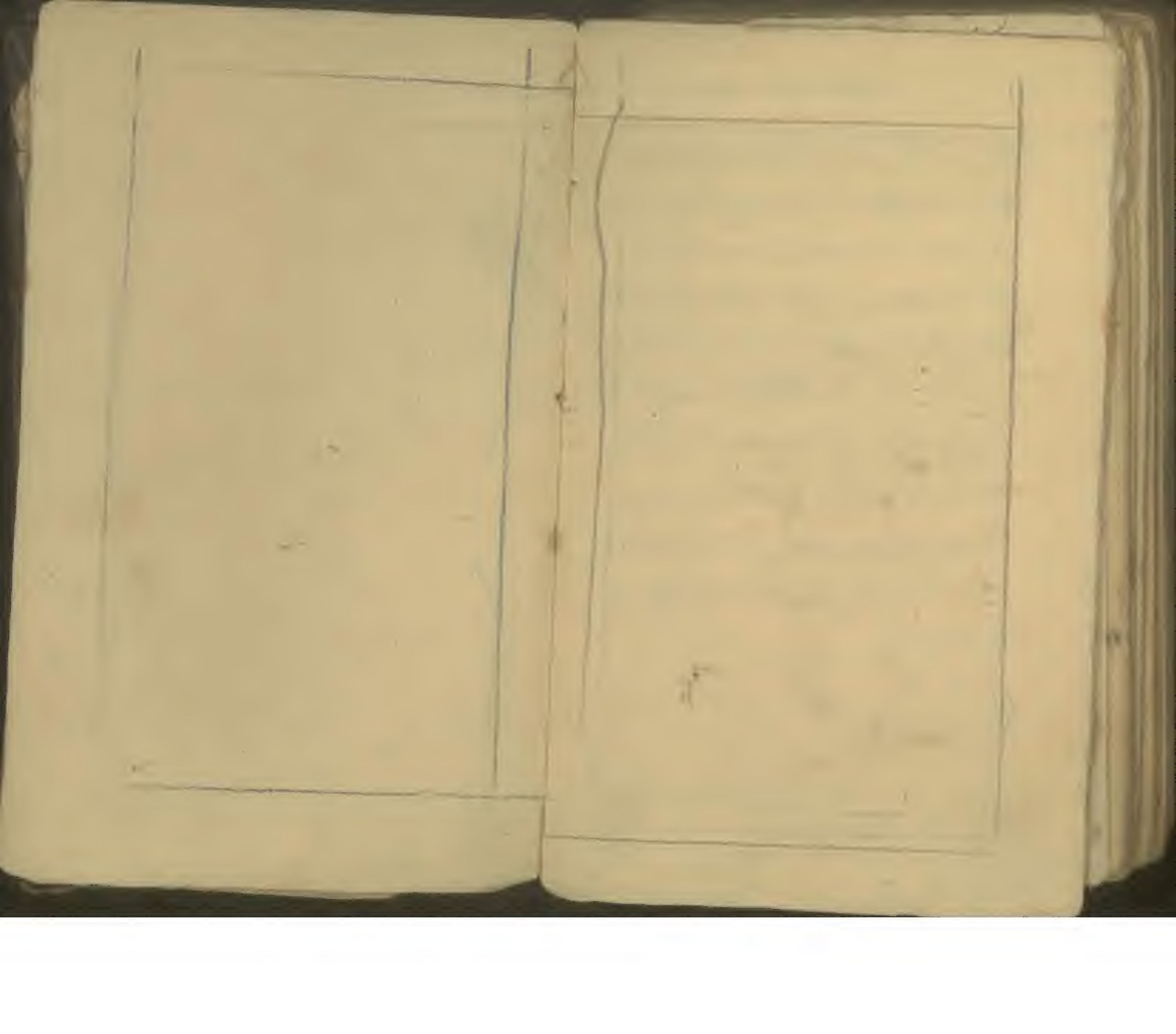

رساله شریفه

مسمّی

بمختصر الاحکام

که مطابق است با فتاوی حجتین اثنین

آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی

و آقای حاجی شیخ عبد الکریم

الحائری الیزدی مدّ ظلهما که بخاتم

شریف مزین فرمودند بعلاوه

اصول دین و مذهب امامیه در

کمال دقت در صحت و طبع و کاغذ

در مطبعه علمی بطبع رسید

محل فروش

کتابخانه محمدی شیخ مهدی مسئله گو

رسالهٔ مختصر الاحکام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطا[هرین]
بدانکه اصول دین پنج است اول توحید دوم عدل [سیم]
نبوت چهارم امامت پنجم معاد توحید یعنی خداوند تبارک
و تعالی یکی است و شریک ندارد و دیده نمیشود نه در دنیا و
در آخرت عدل یعنی خداوند عادل است و ظالم نیست و
کسی میکند که جاهل باشد یا محتاج و خداوند نه جاهل
نه محتاج نبوت یعنی یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب
همه حق‌اند اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد بن عبد الله
الله علیه و آله و سلم هر کس بعد از آن بزرگوار ادعای نبوت کند
کافر و کاذب است امامت یعنی دوازده نفر ائمه ما صلوات الله
علیهم اجمعین امام و خلیفه بلا فصل پیغمبرند اول
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دوم امام

سیم امام حسین ع چهارم امام زین العابدین پنجم امام محمد باقر ع
ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع هشتم اما[م]
[...]ا غریب ع نهم امام محمد تقی ع دهم امام علی النقی ع یازدهم امام
[ح]سن عسکری ع دوازدهم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه
[...]ند است همه را میبیند و غایب است از نظرها و ظاهر خواهد شد
[...] دنیا را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم
[...] معاد یعنی روح که از این بدن بیرون رفت دو مرتبه دیگر
[...] بر میگردد یکی در قبر از برای سؤال و جواب نکیرین و یکی در روز
[قی]امت از برای حساب و آن روزیست که هر کس جزای عمل خود
[...] خواهد دید ثواب کار و جزای گناه کار نجاسات یازده چیز است
[...] و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که حرام گوشت باشد
[...] خون جهنده داشته باشد لکن در بول و فضله حیوان حرام
گوشت اگر پرنده باشد خلاف است اقوی طهارت و احوط اجتناب
خصوصا از بول خفاش سیم منی از هر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد خواه حرام گوشت باشد یا نه چهارم میته از هر حیوانی که
خون جهنده داشته باشد پنجم خون از حیوانی که خون جهنده
داشته باشد هر چند از دل نباشد چه حلال گوشت و چه حرام
گوشت ششم و هفتم سگ و خوک هر گاه دریایی نباشند هشتم

شراب خواه از انگور یا غیر آن وهر چه مست کند که در اصل روان
نجس است نهم فقاع وآن شرابی است که از جو عمل میاورند دهم
کافر وآن کسی است که خارج از دین اسلام باشد مانند یهود ونصاری
ومجوس یا آنکه با اختیار اسلام منکر ضروری دین اسلام باشد
عرق جنب از حرام نماز جایز نیست واحوط اجتناب است از آن یازدهم
عرق شتر جلال س مطهرات چند چیز است ج یازده
چیز است اول آب مطلق است دوم زمین وآن پاک کند
است کف پا وته کفش را اگر نجاست آن از راه رفتن بر زمین بهم رسیده
باشد بنا بر احوط ومعتبر است پاک بودن زمین وخشک بودن آن
سیم آفتاب وآن پاک میکند زمین وعمارات ودر وپنجره وحصیر
وبوریا را چهارم استحاله است یعنی هر نجسی که بسوختن خاکستر
یا دود یا بخار شود پاک می شود پنجم انقلاب مثل آنکه شراب سرکه
گردد ششم انتقال مثل خون نجسی که کیک وپشه مکیده جزو بدن
او شود هفتم اسلام آوردن کافر است هشتم تبعیت آنست
که پدر یا مادر یا جد او اختیار اسلام نماید پس طفل نیز پاک میشود
نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا دهم
غیبت یعنی هرگاه بدن مسلم یا فرش یا رخت یا ظرف یا سایر چیزها
متعلق باو نجس باشد وغایب شود واحتمال طهارت داده شود

پاک است یازدهم سنگ وکلوخ است در استنجا دوازدهم استبرا سیزدهم
جلالت بعد از غسل دادن پاک کنده است رطوبتی را که باقی میماند در
بعد از خون رفتن چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح حیوان ماکول
بحر شرعی پس حکم بطهارت خون باقی مانده میشود پانزدهم استبرا
حیوان جلال یعنی نجاست خوار که در اصل حلال گوشت باشد پس
همینکه از خوردن نجاست زمانی گذشت واو را نجاست خوار نگفتند
بول وفضله اش پاک است مقدمات نماز شش چیز است اول طهارت
یعنی وضو وغسل وتیمم دوم ازاله عین نجاست از بدن ولباس
نماز در حال اختیار سیم پوشانیدن مرد عورتین خود را که قبل ودبر
و[illegible] است [illegible] زن جمیع بدن را مگر صورت وکفین چهارم
وقت شناختن پنجم قبله شناختن ششم مکان نماز غصبی نباشد
و[illegible] پاک باشد وپست وبلند [illegible] با چهار انگشت
هم بسته س [illegible] وضو بنا [illegible] ج حقیقت وضو [illegible]
است اول نیت دوم شستن صورت از رستنگاه موی سر تا آخر چانه
از بالا به پایین سیم شستن دستها است [illegible] از مرفق که محل [illegible]
انگشتان با رو وذراع است از بالا به پایین چهارم مسح پیش سر بمقدار
ناخن پنجم مسح پای راست چپ از سر انگشتان تا [illegible] یا علی الاحوط
ششم ترتیب هفتم موالات یعنی [illegible] که [illegible] خشک [illegible] دست

را بشوید (ص) طریقه غسل کردن را بیان فرمایید (ج) غسل بر دو قسم است
ترتیبی و ارتماسی ترتیبی سه شستن است اول تمام بدن را از نجاست پاک
کند بعد بنیت سر و گردن در زیر آب بعد بنیت طرف راست بعد
بنیت طرف چپ و اگر تمام بدن زیر آب باشد و بقصد شستن هر عضوی
بدن را حرکت دهد کفایت میکند اما غسل ارتماسی عبارت از فرو بردن
تمام بدن در زیر آب یکدفعه عرفیه بنیت غسل باید باشد (س) تیمم بر چند چیز
میتوان کرد (ج) بر شش چیز اول خاک دوم زمین سیم ریگ چهارم
سنگ پنجم غبار ششم گل و احوط مراعات ترتیب در چهار اول و با
نبودن اینها بغبار و با نبودن آن بگل اگر خشکانیدن ممکن نباشد (س)
کیفیت تیمم کردن را بیان فرمایید (ج) تیمم زدن دو کف دستها بر زمین است یک
مرتبه با هم و مسح پیشانی و جبینین و ابروها بتمام کف دستها با هم از ابتدای رستنگاه
موی سر ابروها بطول و بعرض پیشانی پس از آن مسح پشت دست راست بکف دست چپ
از بند تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بکف دست راست
از بند تا سر انگشتان و احوط دو ضربت و نیت بدل از وضو و غسل
معین باشد و دوام نیت تا آخر باشد (س) اذان و اقامه واجب است
یا مستحب (ج) اذان مستحب مؤکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و در غیر اینها
از نمازها حرام است لکن اگر بقصد رجاء و احتیاط بگوید ضرر ندارد مگر در
موارد سقوط مقارنات نماز یازده است اول نیت (۲) قیام (۳) تکبیرة الاحرام (۴)

قرائت (۵) رکوع (۶) سجود (۷) تشهد (۸) سلام (۹) ذکر (۱۰) ترتیب (۱۱) موالاة (۱۲)
مبطلات نماز یازده چیز است (۱) حدث (۲) تکفیر یعنی دست بستن (۳)
پشت بقبله کردن (۴) حرف زدن (۵) خنده قهقهه کردن (۶) گریه کردن از برای امور دنیا
(۷) کاریکه او را بیرون ببرد از صورت نماز که در مثل رقصیدن و کف زدن
(۸) خوردن و آشامیدن (۹) آمین گفتن بعد از حمد (۱۰) شک در عدد رکعات نماز
دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول از چهار رکعتی (۱۱) چیزی در نماز کم
و زیاد کردن در شکیات نماز شش قسم از آن صحیح است و معتبر اول
شک دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه گذارد و رکعت چهارم
بخواند بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد دوم
شک دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد سیم شک دو و سه و چهار
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد چهارم شک سه و چهار در هر
جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کند بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کند و بعد دو سجده سهو بجا آورد و در حال
قیام فرو نشیند شک بر میگردد به سه و چهار عمل آنرا بجا بیاورد و دو
سجده سهو ششم شک سه و پنج در حال قیام فرو نشیند شک بر میگردد
بدو و چهار عمل آنرا بنماید با دو سجده سهو هفتم شک میان سه و چهار و پنج

در حال قیام بنشیند شک بر صبر کند ... و در سجده اعاده ... تمام
با دو سجده سهو و ششم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند نماز را
چهار کند و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو از برای جواب شک قیام
و دو سجده سهو از برای شک چهار و پنج و دو سجده دیگر احتیاطا اگر قرائت
ذکر خوانده باشد هفتم احتیاط واجب است یک رکعت یا دو رکعت پیش از آنجا
نیت کند تکبیر بگوید و حمد تنها آهسته بخواند در رکوع و سجود و تشهد و سلام
بگوید سجده سهو واجب است جهت کلام بیجا سلام بیجا قیام و جلوس بیجا
تشهد فراموش شده سجده فراموش شده شک میان چهار و پنج سجده هر زیاد
و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و ذکر آن بسم الله و بالله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و تشهد و یک سلام است شرایط روزه بلوغ عقل
مسافر نبودن مریض نبودن خالی بودن از حیض و نفاس و سلامت از بیهوشی مبطلات روزه
پرهیز کردن از مفطرات است از اول طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی مفطرات
روزه ۱ خوردن ۲ و آشامیدن ۳ و جماع کردن ۴ دروغ بستن بخدا و رسول
و ائمه علیهم السلام و فقها ... بدانکه دروغ است ۵ فرو بردن سر در زیر آب ۶ رسانیدن
عمدا ... غبار بحلق و ... مخرج خاء ... است ۷ قی
کردن و آن موجب قضا است و استمنا و حقنه بغیر مائع بمایع و بقا
بر جنابت عمدا تا طلوع فجر کفاره افطار کردن صوم رمضان یا
بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین
را طعام دادن و با افطار بحرام کفاره جمع است الاحوط ... علی

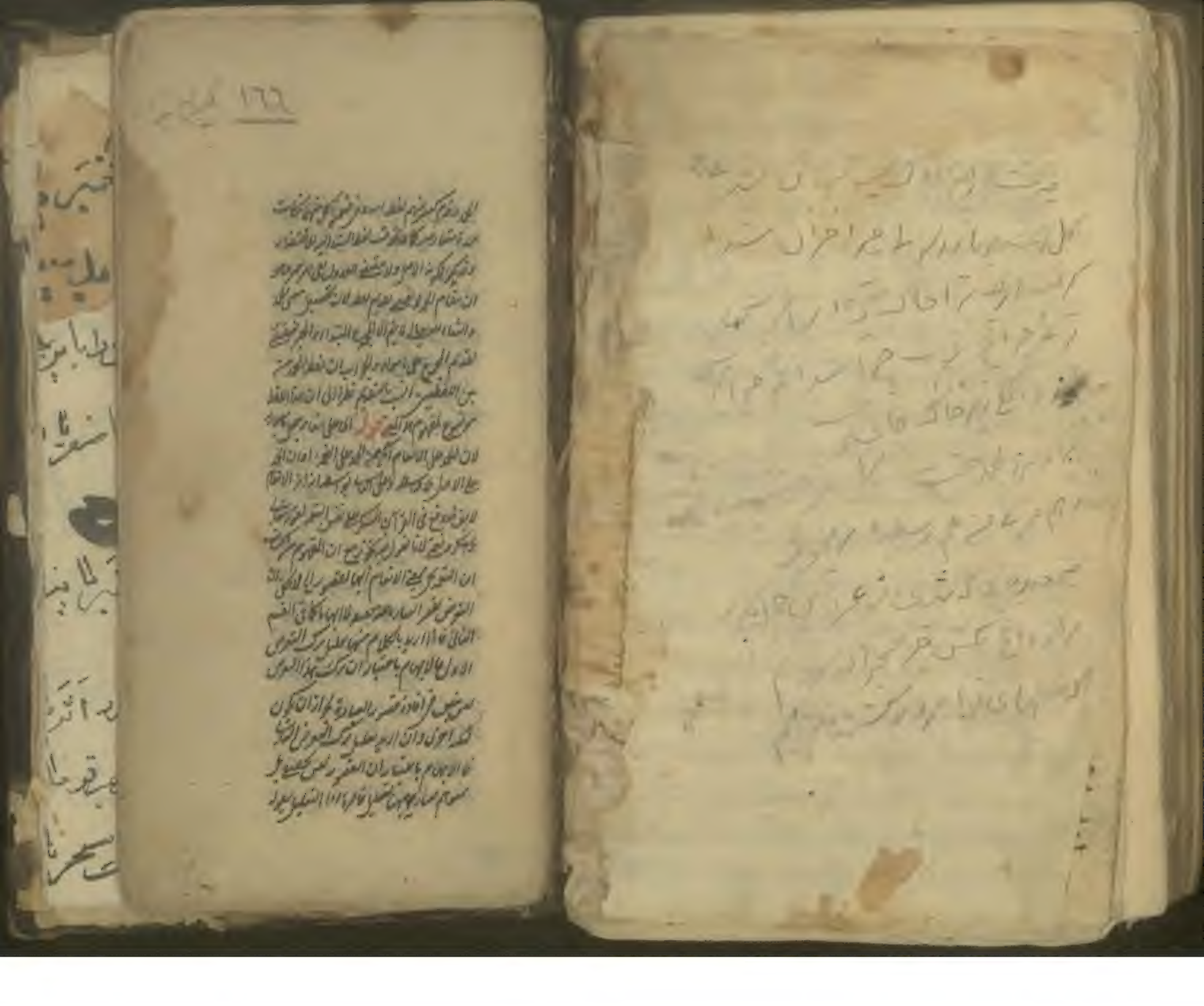

او في الجزاء ما يعتبر وتعقيب ان يقول اختصاصه
بجواب الطلب والشرط منتزع من التسفير او بجواب
ان المعتبر قبيد الشرط باعتبار المتضمن لمعنيه
ونحوه فذ اذ ثم قال قدس سره في شرح الكشاف
جوابا في الاول مخصصان بحيث لا يحتاجان الى الشرط
عند لا يصدق الا الى احد طرفي الدين او الدنيا
والسبيل خارج باعتبار الاتيان المطوي فيتنا الخ
مع ان الجزاء والشرط متساويان [illegible] الكلام
قوله وهي ان المعنى [illegible] الا [illegible] يحكى
الاصل [illegible] قوله [illegible] التشديد في الاصل ادنى
فلا يرد ان الاتيان [illegible] مالم
[illegible] على [illegible] التقدير [illegible]
[illegible] الى الاسم [illegible]
ثم [illegible] الا ان [illegible] التفصيل [illegible]
يجوز ان يكون [illegible]
بعد الحذف [illegible] الى ان الظرف معمول لاما
[illegible] متعلقات الشرط [illegible] وقد اختار
قدس سره في بحث متعلقات الفعل [illegible] الشرح
ان الواسطة بين اما وان [illegible] معمولات الجزاء
مطلقا وكانه اختار [illegible] ذلك ههنا [illegible]

الى

الى جواز اعمال اما في الظرف مطلقا نقل بعض الحواشي
مع ان في ذلك الاعمال رمز الى انه ينبغي ان يكون
لكل شيء [illegible] والعلم ان المناسب ان يجعل اما
ههنا لمجرد التفصيل لا للتأكيد [illegible] الجزاء [illegible]
قوله [illegible] المبالغة كما في [illegible]
من الاشياء قوله لو مهما [illegible] الا انه
قد تخلف [illegible] في الضرورة او [illegible] القول
في الجزاء قوله وحذف الاسم لفظا وتقديرا
على ما جعل صاحب الكشاف لفظ [illegible] مقدر بعد
اما في قوله تعالى فاما ان كان من المقربين واختار
صاحب اللباب [illegible] الرضي وصاحب المغني [illegible]
ان لا يقع بعدها اسم قوله اقامة للازم مقام
[illegible] ان اريد ذلك جعل اللازم في موضع الملزوم
[illegible] المراد ان الفاء لم [illegible]
الشرط [illegible] جميع اجزاء الجزاء [illegible]
[illegible] الفصل بين اما والفاء [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
بل [illegible] الا [illegible]
[illegible] اللازم [illegible] الملزوم [illegible]
لان الظرف معمول لاما [illegible] اجزاء الجزاء [illegible]

فلا يرد ما قيل من ان المراد فالوجدان بالاحتمال
جعل وجود اللازم مستلزما لوجود الملزوم في الجملة
فالمقصود انما بيان ان انتفاء الاثر في الجملة فهو ان
انتفاء المسند اليه علامة كثيرة من التنكير والتخصيص والحمل
بينهما فالمعرف الاسم مستلزم لوجود اثر في الجملة وكذا
علامة الشرط ... من جملة الشرط ... المراد
لزوم الشيء لازما في الجملة **قوله** علم البلاغة
ليس الحصر ... المراد به علم له زيادة تعلق بالبلاغة
فلا يلزم من حسن عطف ... البلاغة العطف
على حيز العلم ... في لوازمها ...
الى حيز الكلام **قوله** ... من اوفى العلوم ...
على ... بنو بسط ... ان دقايق
الوجوه ... ادق الدقايق ... الى
المقدمة الادعائية ... فيها
الدقايق وذلك لان المدعى كون علم البلاغة
دقايقها ... ادق العلوم **قوله** يعرف ان
القرآن معجز اي يعرف على التفصيل والتحقيق
انه مشتمل على الخواص الخارجة عن قدرة المخلوق
فيعرف انه معجز ... بسبب نهاية درجات
البلاغة وانما ما ذكر في كتب الكلام من انه

مجرد

بمجرد ... على وجه الاجمال ... مشكلا
من اثبات النبوة ... **قوله** ... من الفن
او ... العطف ... او كل من العلمين
يكون دليلا على ... الحلية الادبية **قوله** ...
... على ... اللفظ
... على المعنوي
... المراد ... المعاني ان
يورد كل معنى على الوجه الذي يليق به بان يحفظ
مثل المسند على المسند اليه ...
... الدلالات ... ان المراد بالكشف
التعقيد المعنوي ... بالمشابهة ... ان
يكل على كون الدلالات مطابقة لمقتضيات
الاحوال على ... شرح المفتاح ...
من ... لفظ الثالث على ...
في ... اللفظ او ... ان ... على ...
... كان ...
قوله من الكتب المشهورة لا يخفى ان القسم
الثالث كتاب ...
... **قوله** ...
... الكلام ان ... الى ...

حروف واضفنا المرتبة للعهد الخارجي اي وضع لكل فرد
في المرتبة التي تليق بها الفرد الموضوع فيها قوله الها
تجوز الا يصح ان يراد بالتمام الوجوب الذي يجوز
تجاوز ان الزيادة في التمام غير متصورة فلا يخرج
معنى التفضيل وان تمام المهذب لا يجتمع
مع وقوع الحشو والتطويل قوله والحق جواز
ذلك اي التحسين وهو مذهب الجمهور والحق اختيار
المحقق الرضي وتوضيحه جواز اعمال الضمير الراجع الى المصدر
في الظرف واعمال لفظ المصدر فيه باعتبار الاصل
وان لم يرد منه معنى مصدري قوله وستعرف
الفرق بينهما ان الزوائد حشو في الحشو دون
التطويل وليت شعري انه لم افتخر على ما ذكره ولم يرد
الفرق الاتي مع اختصاره ولا حاجة الى بسط الكلام
على ان هذه الفرق هو المناسب [illegible] جعل المتن
المشهور محتاجا الى التجريد عن التطويل فالى الاختصار
فان الفرق الذي ذكره هنا اشهر بالعكس قوله
هو كون الكلام اه ينبغي ان يحمل متنه وان المصنف
التاليف نظرا الى ان خلاف الخصوصية الكلام [illegible]
معونة فهم المرام بالنسبة الى المتبع لقواعد [illegible]
من الحكم كلي اي الى معرفة [illegible] بالقوة

الوجه

الوجه الى العقل على احكام ما نحن فيه ان [illegible]
اطلاق الجزئيات على افراد المفهوم الكلي [illegible]
القضايا التي تحت القضية الكلية [illegible]
اطلاق الحق عليها فان حمل الجزئيات على
ما هو الظاهر منها يحتاج الى حذف مضاف اي
اي على احكام جزئيات موضوعها وان [illegible]
على الفروع تجوزا على وجه التشبيه على حذف
الى اركان حذف هذا الطريق و[illegible] الفروع
بان يجعل القاعدة كبرى لصغرى سهل الحصول
كما ان يقال مثلا ان زيدا قائم كلام [illegible] الى
وكل كلام كذلك يجب تاكيده فهو تاكيده [illegible]
الا ما في التوقف للعاقبة [illegible] قوله
فهو اخص من الاشتغال باعتبار الطلوع [illegible]
[illegible] ان كل ما هو [illegible] ان يكون
[illegible] كما قالوا ان معرفة [illegible]
اعلم بهذا المعنى [illegible] على هذا
الوجه لانه [illegible] في المثال [illegible]
وفي الثاني [illegible] فان [illegible]
والاثبات [illegible] خصوص
وجه كلي المقوم [illegible] المنقول [illegible]

ان الاخصر باعتبار انه الطرف الشاهد
كونه من كلام المصدر دون المثال ويحتمل [illegible]
التفريح والاثبات كان حيث كونهما
وهذا مع انه لا يفهم من عبارة الشارح على ظاهر
التقرير قوله من الالو وقد [illegible] بالشاهد [illegible]
الغالب في الفعل اللازم وقد [illegible] بالحذف
ويؤيده [illegible] المفتاح جعل المصدر في الانحصار
الشائع والاثبات قصر واحد [illegible] الاول
بالتحقيق قطعا قوله قد استعمل ههنا الى آخره
انه يجوز حمل الالو ههنا حقيقة من غير تجوز وتضمين
على ان تكون جهدا حالا اى مجتهدا او تمييزا عن
نسبة التقصير الى الفاعل فيكون في المعنى حالا
مجازيا او منصوبا بنزع الخافض اى في الجهد
والاجتهاد ويجوز التضمين معنى الترك فلا
حاجة الى حذف المفعول [illegible] اختيار [illegible]
ما اختاره [illegible] جهدا اى [illegible]
الى [illegible] من الاجتهاد مع انه الموافق
بالاستعمال المشهور [illegible] التعدية الى مفعولين
قوله الا [illegible] الا [illegible] او [illegible]
وذلك ان [illegible] التقييد في القسم الثالث

لكن

لكن نظرا الى ان [illegible] والترغيب في التهذيب [illegible]
يجمع المختصر [illegible] قوله اى [illegible] بالفضل [illegible]
او [illegible] المعاني [illegible] الالفاظ المرتبة قوله لا تفي [illegible]
لم [illegible] اى تركت [illegible] اشارة الى ان [illegible]
عند [illegible] اذ [illegible] النفي على كلام [illegible] كان
المقصود [illegible] نفي القيد على [illegible]
الشيخ [illegible] الحاشية ان هذا الكلام [illegible] ولا
شك ان المطلوب ههنا نفي النفي لا نفي التقييد
لكن [illegible] الكلام [illegible] في الاجمال [illegible]
[illegible] على ما [illegible] اما [illegible]
[illegible] بيان الاجمال
[illegible] المعنى [illegible]
[illegible] للمفعول [illegible]
المفعول [illegible] على الفعل المعلل
واعلم ان المفهوم [illegible] ان
[illegible] القيد على تقدير ان يدخل النفي على
الكلام المعلل بالقيد [illegible] في كتاب
الشرح [illegible] قوله [illegible] الى [illegible] يكون
[illegible] باعتبار المعنى [illegible]
الاجمالي قوله قدم المسند اليه قصدا الى آخره

وذلك لانه لا يجب جعل الواو للعطف لان
[illegible] الوصل تناسب المعطوفين في
المقدار [illegible] ولا يصح جعلها للحال لوجوب
التقديم لان المضارع المثبت انما يكون حالا
بالضمير لا بالواو ولا يجوز ان يجعل معطوفا
على ما سبق [illegible] المعطوف [illegible]
الى المقدار [illegible] لقصد الاستمرار لا بالقول [illegible]
التقديم افاد الاستمرار مع الاحتراز عن عدم [illegible]
المناسبة بين المعطوفين فالمثبت التقديم بقي
لا حاجة في افادة المقصود الى زيادة الواو لكن
على المعنى ترك الواو وجعل الجملة حالا لاجتماع
الاشتمال على ضمير المتكلم وحصول ذي الحال [illegible]
[illegible] [illegible] احتراز ان يحفظ [illegible]
[illegible] الكتاب اشارة الى ان النفع [illegible]
الفضل والكرم لا [illegible] على [illegible]
الحقيقة [illegible] اول كل شيء [illegible]
المراد [illegible] مقدمة الكتاب [illegible] مقدمة
العلم ومقدمة الكلام [illegible] ان [illegible]
الى اول كل شيء [illegible] التعبير [illegible]
[illegible] الكتاب [illegible] الكلام [illegible] الاول [illegible]

السعي (?)

الى

الى مقدمة الكتاب [illegible] على [illegible]
[illegible] الكلام [illegible] المقدمة
[illegible] مقدمة [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] مقدمة الكتاب [illegible] الكلام
[illegible] الكلام [illegible]
[illegible] مقدمة [illegible]
الكتاب [illegible] المقدمة [illegible]
على الامور المذكورة باعتبار معنى التقديم [illegible]
[illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] المقدمة [illegible] على
[illegible] المعنى [illegible]
[illegible] في التقديم [illegible]
[illegible] اللازم [illegible] المتعدي [illegible]
ان [illegible] الصفات [illegible] الى المفعول
[illegible] الكتاب [illegible] التقدم
في [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] العلامة في شرح [illegible]
[illegible] العلم [illegible]
[illegible]
ان [illegible] العبارة [illegible] مقدمة

لكن بيان المطابق حسب المقتضى لا كس حقيقة الشارح
في مقامه من مقدمة العلم ثم قال الشارح في المفتاح
الى الاسم لمكى الظاهر فا [illegible] بيان [illegible]
المفرد على الاتفاق الدال على [illegible] للعقل [illegible]
الظاهرة بين اللفظ والمعنى ولا [illegible]
بكون مدلول اللفظ [illegible] مقدمة العلم [illegible]
[illegible] كلام الشارح وان كان [illegible]
ولا بان كثير من القوم يطلقون المفرد على [illegible]
الكلام اسم المعنى على [illegible] من القوم [illegible]
[illegible] المفرد [illegible]
[illegible] مقدمة العلم ويمكن ان [illegible] كلام [illegible]
[illegible] على ان ذلك الاطلاق [illegible]
[illegible] الالفاظ المعنى [illegible]
[illegible] مقدمة العلم [illegible]
ذلك الاطلاق [illegible] الاطلاق
مقدمة العلم [illegible] المركب ذلك الاطلاق [illegible]
في [illegible] والاطلاق [illegible]
[illegible] الاكثر [illegible]
[illegible] مقدمة [illegible]
[illegible] الاصطلاح [illegible]

بالاصل المعنى المفرد [illegible]
او القصد [illegible] ان يكون [illegible]
[illegible] او التمييز او [illegible] بوصف [illegible] المفرد
او [illegible] الالفاظ بوصف المركبات [illegible]
[illegible] الفصاحة [illegible]
[illegible] المفرد [illegible] الكلام [illegible]
[illegible] الى الاصل [illegible] المفرد
[illegible] المعنى [illegible] والقدرة والكلام [illegible]
[illegible] لفظ الكلام [illegible]
[illegible] بان يراد بالكلام المركب مطلق [illegible]
الاسم [illegible] على العام [illegible] ان يكون
[illegible] المركبات [illegible] بفصاحة المفرد [illegible]
[illegible] في فصاحة الكلام [illegible]
[illegible] الفصاحة [illegible]
[illegible]
[illegible] زيادة [illegible]
[illegible] بان المفرد [illegible]
[illegible] الكلام المركب [illegible]
[illegible] على [illegible] التاليف [illegible]

الاعراب باعتبار المنقول عنه فيه انه يكون حينئذ او
مرادفي هو منه فيصح تحت المفرد فتدبر الجواب
ان كتب الاعلام مركبة في اصطلاح النحو
حسبما التي تحت المفرد وهذه هي الملفوظ بلفظ
واحد يجب الصرف اذ يعرف منه في اللفظ بحيث
الاعراب الثاني وكل علم مركب يستعمل على
لكنها مفردات في اصطلاح المنطق فان نظره
في المعنى انتهاء هذا التعريف للمفرد باصطلاحهم
الى هذه المنطقي بشارة في بحث المطالع قوله
سي عن الوصول الخ انما ترك ... في الاصل
اذ ... اصطلاحنا فانه قال ...
في ديباجة شرحه على المفتاح البلاغة في الاصل
مصدر بلغ الرجل اذا صار بليغا وحيث بلغ
الرجل ... بعبارة كذا مراده مع ...
الكلام ... الكلام ... حسن
حسن اللفظ في ... المعنى ... ذكره العلم
... ان البلاغة في المتكلم ... المعاني
الى اخر ... المفتاح قوله ... كلامهم
... ذلك ... اذا المفرد
... يتناول المركبات التامة

ايضا

ايضا والقول باستعمال الكلمة على ... او الى
الى الكلام ... بشمولها لها ... ما ...
من اول القسم الثالث من المفتاح قوله لان ...
انما ... الى ... الحصر ...
كلام الادبار المصنفين ايضا قوله في المرجعها
بصيغ التعريف بحيث ...
الاحاديث ... الى ...
قسم ابن الحاجب الخ وقد اورد على ذلك ...
مشتركات في حقيقة واحدة ... المذكور ...
فافهم قوله فالفصاحة في المفرد ...
... العامل المعرف ... جوازه من كلام
... في بحث ترك المسند من ... المفتاح
او ... النظر الى ان اللام في الفصاحة
والمورد ... مطلق في ... على ما ذكره
في شرح المفتاح ...
... الجزء ...
... السعد ...
... الاطلاق ...
... المعتقد ...
... مسلم ... يتناول

البتة الى الحال الحسب البعيد فان المحصل المذكور
يستدعي نعت على الكلام بما هو اداة في المحاورات والخطابات
بيات كما يستدعي سلامة الاستنتاج من الغن البات
وتعريف الفصاحة بالخلوص انما هو ذلك لما
نقل عنه قال قدس سره في حاشية المطول
ان الخلوص لازم غير محمول لكون الفصاحة
وجودية والخلوص عدميا فلا يصح ان يقال ان
الفصاحة هي الخلوص وان صح ان يقال ان
الفصيح هو الخالص الا انه مسامح في تحليل الفصيح
المبتني [illegible] الا بملفت الى [illegible] التعريفات انما
تقول الادبا كثيرا ما يسامحون ويكتفون
بمجرد ان المقصود الموصوف يستلزم نفسه
الوصف ويعرفون بصدد المباحث والاعتبار
في التعريفات واشباع التعريف بالمبادي
اصطلاح المنطقيين نعم يرد عليه ان الظاهر
ان المراد بالوجودي ههنا ما لا يكون العدم
داخلا في مفهومه وبالعدمي ما دخل العدم
في مفهومه ويصح احدهما على الاخر كما في سلب
لا سواد ونحوه وكذلك اثبات القوم
اللفظ بالعدد وانما امتنع التعريف

ايضا

[illegible]

بها فيما لو كان الفصاحة موجودة والخلوص معدوما
او الفصاحة وجود او عدم الخلوص عدم [illegible]
يجب الثقل المعنوي على وزن القصر [illegible]
ثقله مصدر ثقل الشيء بالضم والثقل بكسر الثاء
وسكون العين واحد الاثقال ومعناه
بالفارسية [illegible] على ما في المهذب والعين
الاول اي [illegible] باعتبار [illegible]
لكن في النسخ اولى بحسب المقام [illegible] والقبح
عائد الى القبح المذكور في البيت السابق
مثله [illegible]
كعدو الجلا المستكمل [illegible] تكون الشاعر العداوة
الى القبح من [illegible] الجر اي الشكل اذا القبح
الشين مطلقا كما في المهذب او الشين التام
كما في [illegible] والاساس [illegible] والعضو [illegible]
من الخلايق [illegible] العضد [illegible] المتكون بالضم
والاشكال [illegible] البشر [illegible]
[illegible]
[illegible] الكلام [illegible]
[illegible] الثاني والمهذب [illegible]
[illegible] هذا [illegible]

مع تجاوره رايحانى الحلقية حاول المذكور توجيه
وذلك انه روى ان المسعودي [illegible] العرب
عن معنى الشعر وسط الراس وجعل يخطط فيه
فيها كالرعشة ثم تعقبها حكايات المحشى ان المرسل
[illegible] من الحروف المهموسة الرخوة والمجهورة
المهموسة حروف عند التركيب [illegible]
صفة الشخص بالسين المهملة والى [illegible] اسم
المهموسة والمجهورة باعتبار حروف ذلك التركيب
والشديدة حروف اجدك قطبت الرخوة
التراب باليد والرخوة ما عداها وعدا ما في
قوله لم يروعنا ومن جملة الحروف الشديدة ال
تاء المثناة من فوق [illegible] وفيه نظر لان
[illegible] السؤال المهموسة تختلف
الثاء والرخوة وانت خبير بان [illegible]
الراء [illegible] دون الخفة
[illegible] على ان هذا [illegible] فالقول
بكثرة [illegible] في كلام [illegible]
الكلمات شرط في فصاحة الكلام [illegible]
ادخل المركبات الناقصة والكلام [illegible]
الكلام يخالف [illegible] الكلام بالمركب التام

فانه توجيه كلام مستحق في الجملة الخبر المركب الناقص
[illegible] شرط فصاحة الكلمات [illegible] القائل على
الكلام اذ يتجه ان هذا القائل كان يوجه الحكم
الغير الفصيح كلاما مستحقا ويوجه الكلام الغير [illegible]
من القرآن الذي عربيا بقوله انا انزلناه قرآنا
عربيا وذلك [illegible] لان الكلمات القرائن
التي انها روعيت او خارجيا او صفة كالفصاحة
والسجع والكلمات عربية كالتوافق الفقرتين
ولو سلم فالقرينة [illegible] الى السورة
[illegible] اطلاق القرآن على بعض [illegible] ولو سلم
فالمسلم التركيب باعتبار بعض الاجزاء كما
يعلم هذا القائل باعتبار الاسلوب وقد يسلم
فالقياس [illegible] الفارق لانه [illegible]
فصاحة الكلمة [illegible]
الكل لان يكون الاكثر على نحو العرب [illegible]
والعرض ذلك انه شرط فصاحة الكلمات [illegible]
المركب التام او مطلق المركب [illegible]
وذلك ان الشرط فصاحة الكلمات [illegible]
كلام [illegible] كالسورة [illegible] القرآن كلام
وكيف وان [illegible]

لا يتوقف على ما ورد او منه بحسب الغير [illegible]
الطول في الكلام على التركيب كما اذا [illegible]
مثل السورة و القرآن لا يحكي او ما [illegible]
المراد حينئذ ان يحصل به فصاحة الكلام [illegible]
في فصاحة الكلمات فيها لا مانع عدم فصاحة
الربعين بمعنى المسند اليه لو وصف الكل بالفصاحة
او لم يكن بعض اجزائه فصيحا وان ذلك [illegible]
مركبا تاما ثم ما يعود الى الخلف لا تفسير المهمل بان
المورد غير فصيح او بان الاجزاء ايراد الفصيح
او غير [illegible] ايراد بالفصيح بدل [illegible] الفصيح
فيشمل استعمال الفصيح الثالث وهو ايراد غير
الفصيح لنكتة [illegible] مع القدرة
على [illegible] كما ذكره وعيب بان ذلك [illegible] لا يليق
بحال القرآن الذي اتى به معجزة و تصديق [illegible]
على كمال بلاغته وفصاحته و الطراز الاعلى
بالسفر [illegible] المهمل [illegible] تفسير [illegible]
تفسير المهمل ورد بان ذلك بالتفسير التبادر
كما سنصور واما بالنسبة الى تعالى فلا لان
ما يفعله الله تعالى فهو حسن و [illegible]
على ان [illegible] مستقيم على ما علم في الكلام والجواب

ان الفصحاء لم يجوز [illegible] من
المثل بحال الاصل والمشهورة وان قالوا بالجواز
لكنهم لم يقبلوا ما ثبات ذلك بعد الفصاحة
بل [illegible] الكاتب [illegible] ذلك
الامر في [illegible] كون الكلمة غير ظاهر [illegible]
الى [illegible] بانه يلزم على هذا التفسير استعمال القرآن
على غير فصيح مثل المتشابهات و [illegible]
بالتفسير [illegible] على كثير [illegible] الامر
ان هذا ان [illegible] اي [illegible]
هذا [illegible] الكلام الصحيح [illegible]
[illegible] الحاجب [illegible] اي [illegible]
[illegible] الدقة [illegible] الا يمكن ان [illegible]
[illegible] على قواعد [illegible] وجوابه ان [illegible]
ان يحمل [illegible]
الرجل [illegible]
بان [illegible] النسبة الى [illegible]
[illegible]
الى [illegible] او [illegible] وذلك بان [illegible]
لم [illegible] المشابهة [illegible]
[illegible] على [illegible]

به الامام المرزوقي حيث قال [illegible]
فيجوز ان يكون وصف ذلك بكثرة [illegible]
كان فيه [illegible] مثل [illegible] الله [illegible]
[illegible] كذا [illegible] في [illegible]
[illegible] صحيح [illegible]
[illegible] ان [illegible]
في خط ما ولى بالواو [illegible] ان [illegible]
على الوجه الاول [illegible]
الديوان [illegible] وغيرها من كتب [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] ذلك [illegible]
الاسماع [illegible] الوجه البعيد [illegible]
في جعل الجواب [illegible] على [illegible]
[illegible] في [illegible]
القانون [illegible] المذكور في المطول ان المراد
بالقانون [illegible] القانون [illegible] اذا
[illegible] العين [illegible] الى [illegible]
ان ذلك [illegible] بعلم [illegible]
ان [illegible] الكلام في [illegible] اللفظ [illegible]
وكذلك ليس [illegible] لانه [illegible]

لانه ليس بمستبشع لانا نقول [illegible] بان الاصل
الاجل الاجلل [illegible] الاجل
[illegible] ان [illegible]
[illegible] في [illegible]
لانه اذا [illegible] الادغام
كان [illegible] فصيح [illegible]
في [illegible]
[illegible] في [illegible]
كان غير فصيح [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] ذلك
لان الاصل الاجل [illegible]
[illegible] قياس [illegible]
[illegible]
[illegible] البيان [illegible]
[illegible] العبارة
[illegible]
ان [illegible] الكراهة [illegible]
[illegible] الغرابة فان [illegible]
[illegible] الكراهة [illegible] الغرابة [illegible]

عن الغرابة في قوله تشترط الخلوص عن الكراهة
لكن ذلك الادعاء الشيء في محل المنع وقيل
لان الكراهة [illegible] ان [illegible] الى الاشارة
الى ما ذكره المصنف من ان الكراهة اما راجعة
الى المنعم او الى [illegible] او الى الاستعمال بركيك
[illegible] الاول ذكر الكراهة [illegible]
[illegible] على الاخر [illegible] الفصاحة
ولا يخفى ان [illegible] لا يتوجه على ذلك لان
[illegible] بان كراهة بعض الفاظ
من السمع [illegible] اثبات انه لا دخل للسمع في
الكراهة اصلا [illegible] اقول لا ضرورة في القول
بان مقصوده [illegible] من ايراد النظر على كلام
المصنف [illegible] من قال بان الكراهة [illegible]
السمع الا ان [illegible] ان يعلم ان كلام
[illegible] لا يخفى [illegible] المذكور [illegible]
[illegible] ان [illegible] بعض الصور [illegible]
في [illegible] الكراهة
في [illegible] واعلم انه قال [illegible] شارح
[illegible] ان [illegible]
[illegible] في القراءة

والمع

جزا

والمعنى الثاني انسب [illegible] فعلى هذا يجوز ان
يكون [illegible]
الكلمات او ان يكون [illegible]
واما [illegible]
الاخفش اشترط ان يكون المفعول [illegible]
[illegible] والفعل [illegible]
مذهبه بقول العرب [illegible]
[illegible] الشيخ [illegible] الكافية [illegible]
ما ذكره صاحب [illegible] الاخفش [illegible]
فعلى الاول [illegible] الثاني [illegible]
مراد [illegible] الاول ان المشهور [illegible] الاخفش
[illegible]
ان الشيخ الرضي جوز في تعريف الكلام ان يكون
[illegible]
يلزم ان [illegible] التعقيد [illegible]
[illegible]
[illegible]
الى [illegible] الكلمات
[illegible] الكريم [illegible]
[illegible]

ان لكل ر مذهب بعض النحاة ان المشتق مجاز
في غير زمان الحال فلا يصدق حقيقة على الحلل انه
خالص وفصيح في زمان فصاحة الكلمات الذي هو
قبل هذا الزمان او بعده واجيب بان مثل زيدا
حلل ليس محدا مع زيد الحلل بل تجارة فليس الكلام
واحد حالتان بخلاف الفقه فانه يخص وحده
حالتان وفيه انه ذكر فكس ره في المطول ان مثل
ضرب فصيح في موضع غير فصيح في مقام آخر اللهم
ان الا ان يق التلفظ في كل مقام يغاير التلفظ
الآخر بالشخص *فقوله* ويلزم ان يكون الخ وذلك
لان نصر الطرف عند الثناء والذا الحلل لحث التبع
احمى الخلوص هو انتفاء المقيد نفيا ربانتفاء القيد
فقط وهو الاظهر او بانتفاء المقيد فقط وهو
قليل و المقيم هو المتوسط فيقع الحلل في البين
لاحتمال غير المعين لايق اذا علم ان الثناء فرع
فصاحة الكلمات يعلم منه اختلال الثناء فرع عدم
الفصاحة بالطريق الاولى لانا نقول ذلك غير
لمعلق على التعريفات فيما مع الوجه الصحيح
ولو سلم فقول التعريف متناول لانتفاء
الثناء والفصاحة معا والحال انتفاء الفصاحة

بجار

للجو والعرابة ومخالفة القياس بدون تنافر الحروف
والاولوية فيه غير مسلمة لانه بغير شرطه وجد شرط آخر
كما في صورة الثناء مع الفصاحة بالجواب والى الفر
معا اذا اجتمع الاجتماع تنافر الحروف لانه يكون
مع الاخلال لاحرين *فقوله* المشهور ربعيت الجمهور وفيما ان
لما اعتبره الجمع *فقوله* لفظا او معنى او حكما اقسام
للعبارة التقدم على ذكر المرجع او اقسام للذكر
لكن الاول هو المشهور في الكتب والامر في ذلك
سهل ثم التقدم اللفظي ان يكون المرجع ملفوظا به
صريحا قبل الضمير سواء كان من حيث الرتبة والمعنى
ايضا مقدما اولا والتقدم المعنوي ان لايكون
المرجع ملفوظا به صريحا قبل الضمير سواء كان من
حيث الرتبة والمعنى ايضا مقدما اولا والتقدم
المعنوي ان لايكون المرجع مصرحا بتقديمه لكن
يكون هنا ما يقتضي ذكره قبل الضمير وذلك على
انواع مثل ذكر الفعل المستلزم للمرجع نحو اعدلوا
هو اقرب للتقوى ومثل سياق الكلام الا
المستلزم له استلزاما قريبا او بعيدا او مثل
سعة الحكم والابتداء المقتضيين تقدم الفاعل
والمبتدا على المفعول والخبر وكذا المفعول الاول

بذلك تأمل قوله اسماعيل المحوي في ذكر شرح
المفتاح بان المعرة بكالحيل بسم والمعرة تعجب
قوله مثل ذكر ضعف آه لا يخفى انه ليس في كلام
الشارح ضرورة تدعو الى حمل هذا القيد على ما ذكره
المحشي من احد الامرين الى الضعف والتعقيد
معنى عن ذكر الآخر ولو حمل على ذلك لا يتم ذكره
قدس سره الا بالتمام ان الضعف ايضا يتحقق
بدون التعقيد في مثل جاني الحدا ابالتنوين الان
اعتبار قيد عن الآخر ليس بمعتبر فان المعقد محمل
العقود في الحدود والا فالخلوص عن الغرابة يغني
خلوص التنافر قوله والتكان كل منهما آه فيه اشكال
قوي وهو ان اجتماع ذلك الامور اما ان يكون
مخالف للقانون النحوي المشهور او لا فعلى
الاول لا يوجد التعقيد بدون ضعف التأليف
وعلى الثاني لا يصح تمثيله في آخر المقدمة من ان
الاكثار عن التعقيد اللفظي ما يحصل بالنحو تأمل
قوله لخلل في انتقال الذهن الخ ينبغي ان يعلم
ان المراد بالذهن السامع والمتعقل بالانتقال
من معنى الى آخر توجه النفس من الاول الى الثاني
لعلاقة بينهما والخلل في الانتقال بطؤ الانتقال

كلام علي اكبر عليه السلام

...لانم خدایا ها درم دا ره خبر...
...بر میرود در جنگ قوم ملی...
...یا چون ببیند ها درم فن دا با...
...بر ابکه روحم کرده فرین دنیا صغرا...

کلام لیلا علیها السلام

...بر حال زار من داری خبر یا...
...ردین ناله من در دلت دارد اثر...
...کی کد در شبکها کشیدم لیه تو...
...هست آیا شهزمن وقت سحر...